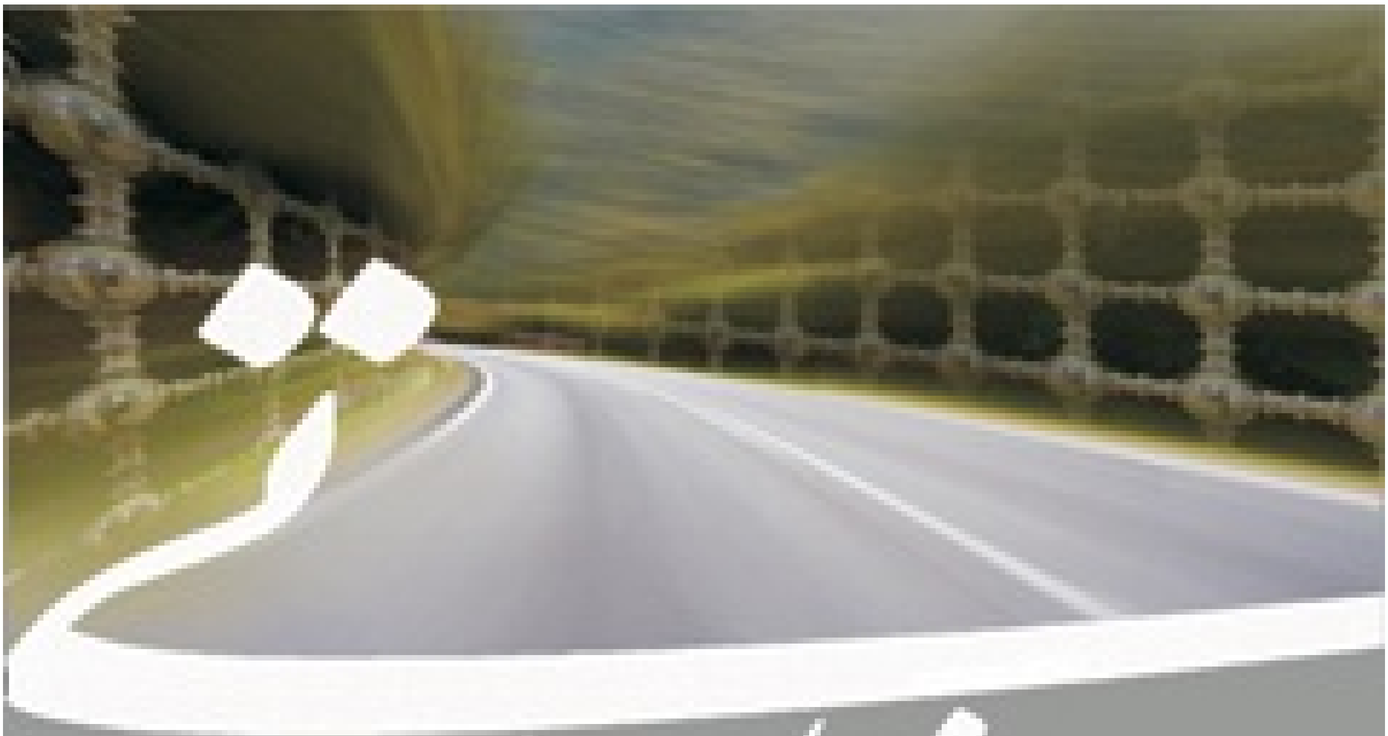


سفرهای زیارتی
در فرهنگ مردم

سید علیرضا هاشمی

بسم الله الرحمن الرحیم

سفرهای زیارتی در فرهنگ مردم

نویسنده:

علیرضا هاشمی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سفرهای زیارتی در فرهنگ مردم

مشخصات کتاب

سرشناسه : هاشمی، علیرضا

عنوان و نام پدیدآور : سفرهای زیارتی در فرهنگ مردم/علیرضا هاشمی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۱۷۸-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۸۷ – ۱۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : زیارت -- آداب و رسوم.

رده بندی کنگره : BP۲۶۲/۲۲س۷ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۶

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۱۶۸۲۷

ص: ۱

اشاره

مقدمه

بخش عمده فرهنگ یک جامعه، به عقاید و رفتارهای آن جامعه، بستگی دارد. در واقع عقاید و اخلاقیات، رفتارهای انسان را شکل می‌دهد و خلقیات اجتماعی، رفتارهای اجتماعی را به وجود می‌آورد که با مرور زمان به صورت یک فرهنگ همگانی درمی‌آید. ممکن است این فرهنگ در زمینه‌ها و موضوعات مختلف، شکل بگیرد؛ فرهنگ شهرنشینی، فرهنگ معاشرت، فرهنگ ازدواج، فرهنگ رانندگی، فرهنگ سیاسی و ....

یکی از این فرهنگ‌ها که قدمت زیادی دارد، آداب و رسومی است که مردم ایران زمین، در سفرهای زیارتی انجام می‌دادند که بسیاری از آن آداب و رسوم، هنوز هم در میان شهرها و روستاهای کشورمان انجام می‌شود.

مطالبی که در این مجموعه گردآوری، شده بنابر

فراخوان صـدا و سـیما، از دهه چهل به بعـد، توسط مردم و از جای جای میهن عزیزمان به صـدا و سـیما ارسال شـده و در برنامه‌های مختلف از آن اسـتفاده شـده است. مؤلف محترم بـا مراجعه به آرشـیو صـدا و سـیما آن‌ها را گزینش و جمع‌آوری کرده تا در اختیار همگـان قرار گیرد. ایـن مرکز بـا تـوجه بـه موضـوع کتـاب کـه مروری بر آداب و فرهنـگ مردم در سـفرهای زیـارتی است، پس از ویراسـتاری و نمونه‌خوانی، آن را چـاپ و در اختیار عموم قرار داده است. لازم به ذکر است، ازآنجایی که تاریـخ بعضـی از آداب و رسوم ذکر شده به سال‌های دور، برمی‌گردد؛ توجّه به دو نکته اساسی، ضروری به نظر می‌رسد:

اول آنکه: این آداب و رسوم که گاهی تنها آداب یک روستا یا یک محله را عنوان می‌کند، برای دیگران الزام آور نیست و ما تنها به دنبال نقل آن‌ها بوده‌ایم و از اثبات یا نفی آن‌ها صرف نظر کرده‌ایم.

نکته دوم آنکه: با توجه به اینکه اکثر این آداب و رسوم مربوط به قبل از انقلاب است، و هنوز فرهنگ‌ها کاملًا بر اساس اسلام شکل نگرفته بود گاهی به آدابی برخورد می‌کنیم که خلاف صریح اسلام و عرف نظام جمهوری اسلامی ایران است که بدین وسیله یادآور می‌شویم آداب و رسومی که خلاف فرهنگ ایرانی و اسلام است از آن محیط سرچشمه گرفته و ربطی به اسلام و نظام ندارد. لذا عزیزان برای عمل به این فرهنگ‌ها، ابتدا باید نسبت به صحت و سقم آن تحقیق نمایند. در پایان از جناب آقای سید علیرضا هاشمی که در گردآوری این مجموعه زحمات زیادی را متحمل شده‌اند تقدیر و تشکر می‌نمائیم و امیدواریم که این مجموعه مورد توجّه و استفاده همگان قرار گیرد.

معاونت آموزش و پژوهش

بعثه مقام معظم رهبری

جدول آوا نگاری

جدول آوا نگاری به کار رفته در این کتاب

پیش‌گفتار

انسان‌ها در زندگی خود از دیرباز توجه ویژه به سفرداشته‌اند؛ به طوری که از مهاجرت‌های اولیّه برای تصاحب سرزمین‌های حاصلخیز گرفته تا سفرهای دور و نزدیک تجاری و بعدها سفرهای سیاحتی و زیارتی، همه و همه بیانگر توجه روح بلند انسان نسبت به سفر است.

می‌توان گفت سفر یکی از مهم‌ترین عناصر زندگی

انسان بوده است. دیـدن، حرکت، ارتباط، اکتشاف، کسب درآمـد، تجربه‌های جدیـد و پرورش روح و معنویات، از مواردی هسـتند که موجب دگرگونی انسان‌ها می‌شونـد. سـفر و زنـدگی به نوعی با هم مشابه‌انـد؛ زیرا زندگی خود نوعی سـفر است؛ سـفری که با تولـد آغاز می‌شود و با مرگ به پایان می‌رسـد. بنابراین، سـفر را می‌توان دارای دو عنصر جـدایی و پیوند دانست. جدایی از مبدأ و پیوند به مقصد؛ آنچه به نحوی با آن‌ها مرتبط است، همان «درد جدایی» و «شادی پیوند» است.

به همین دلیل این جدایی و پیوند، برای مسافر و همچنین بسـتگان وی که نظاره‌گر سـفر بوده‌اند، همراه با آیین‌و مراسمی بوده تا این درد جدایی، به طور موقت تسکین یابد.

آداب سفر، با قصد و اراده، برای انجام سفر آغاز می‌شد. تهیه توشه راه، طلب حلالیت، پرداخت خمس و زکات مال، برطرف کردن کدورت، نوشتن وصیّت، رضایت گرفتن از فرزندان، همسر و پرداخت مهریه در صورت مطالبه همسر، همه از مواردی بودند که فرد زائر، قبل از حرکت، نسبت به آن اهتمام می‌ورزید. در این بین اطلاع‌رسانی این سـفر با چاووش بود که حضور او و اشـعار و مراثی که می‌خواند، از آداب پیش از سفر شمرده می‌شد.

همراهی چاووش در روز حرکت و بـدرقه‌اهالی نیز بخش مهمی از سـفرها بود. آنگاه با جدایی زائر از خانواده و دوری او از روسـتا، شهر و دیار خود، خانواده او آدابی را بجا می‌آوردند که از آن جمله‌اند:

برگزاری مجالس قرائت قرآن به شکرانه سلامتی زائر،

پختن آش پشت‌پا،

نصب پرچم و بالاخره انتظار برای بازگشت.

شادمانی به جهت شـنیدن خبر بازگشت مسافر و زائر، آغازی برای برخی آداب دیگر سفر بود، مانند: پرداخت انعام به کسی که خبر بازگشت زائر را

می‌رسانـد، مراسم اسـتقبال اهالی و در کنار آن، چاووش خوانیِ دوباره، ذبح گوسـفند، دیده‌بوسـی، زیارت قبولی‌گفتن و در نهایت برپایی سفره ولیمه که از سنت‌های خاص سفرهای زیارتی بود.
آداب پایانی این‌گونه سـفرها با تقدیم هدایا و سوغات متبرک از سوی زائر به اوج خود می‌رسید و بدینسان مرحله پیوند دوباره زائر بـا خـانواده، پس از مـدتی فراق و جـدایی موقت آغـاز می‌شـد. شـخص زائر، دیگر شخصـیت جدیـدی پیـدا کرده بود. درارتباطات اجتماعی، او را با القاب جدیـدی؛ چون حاجی، کربلایی و یا مشـهدی صـدا می‌زدنـد. بنابراین، در چرخه‌ای از جدایی و پیوند، زائر علاوه بر بهره معنوی از سفر زیارتی، از جایگاه معنوی خاصی برخوردار می‌شد.
مطالب این کتاب، برگرفته از اسـنادی است که از دهه چهل، در بایگانی واحـد فرهنگ مردم، در صدا و سـیما نگهداری شده است. این اسـناد از اقصـی نقاط کشور از سوی فرهنگیاران و به درخواست برنامه «فرهنگ مردم» در خصوص سفرهای زیارتی، شامل: قم، مشهد، عتبات عالیات و سفر معنوی «حج» و آداب و مراسم ویژه این‌گونه سفرها ارسال شده است.
این کتاب، در هفت فصل تنظیم شده که عبارت‌اند از:
۱ مقدّمات سفر؛

ص: ۱۴

۲ بدرقه؛

۳ چاووش و چاووش‌خوانی؛

۴ ملزومات و تدابیر سفر؛

۵ پیشباز؛

۶ باورها و اعتقادها؛

۷ ادبیات شفاهی.

امید است این بررسی، در راستای حفظ و نگهداری از میراث ارزشمند تمدن ایرانی اسلامی، مضامین مناسبی را، همراه با اسناد و مدارک مکتوب، برای علاقه‌مندانِ فرهنگ کشورمان، به ارمغان آورد.

لازم است از همکاری خوب بایگانی فرهنگ مردم مرکز پژوهش‌های صدا و سیما و واحد فرهنگ مردم اداره کل پژوهش‌های رادیو در ارائه اسناد، تشکر و قدردانی نمایم؛ همچنین بر خود لازم می‌دانم

ص: ۱۵

از همکـاری خـانم مریـم نجفی کـه در مرحلـه جمع‌آوری اطلاعـات و فهرسـت اسـامی فرهنگیـاران اینجـانب را همراهی کردنـد، سپاسگزاری نمایم.

سید علیرضا هاشمی

ص: ۱۶

فصل اوّل مقدّمات سفر

اشاره

فصل اوّل: مقدّمات سفر

در زمان‌های نه چندان دور، افراد برای رفتن به زیارت حج، به صورت کاروانی و گروهی، با کشتی سـفر می‌کردند و به مکّه مکرمه مشرف می‌شدند. آن زمان زائران، حدود شـش ماه راه می‌پیمودند تا به خانه خدا برسـند و اعمال حج را بجا آورند و با معبود خود راز و نیاز کنند و سـرانجام به سلک حاجیان در آیند. در خلال شش ماه مسافرت و یک ماه انجام اعمال واجب و سپس بازگشت به شهر و دیار خود، حدود

یک‌سال و انـدی، زائر از خـانه و خـانواده خود دور بود، از این رو تعهـداتی در قبـال آن‌هـا داشت که بایـد، قبـل از مسـافرت انجام می‌داد.
رفتن به زیارت عتبات عالیات و مشـهد مقدس نیز شخص زائر را ملزم به انجام کارهایی می‌کرد. در محیط کوچک روستا، وقتی این خبر می‌پیچید که فلانی در فلان‌ماه، عازم زیارت است، از حدود یک ماه قبل از عزیمت، مقدمات سفر را فراهم می‌کرد.
اقـداماتی که فرد قبـل از سـفر انجـام می‌داد، شامل تنظیم وصیت‌نامه، رسـیدگی به امور مالی، پرداخت بـدهی به طلبکاران، برطرف کردن کدورت‌های گذشـته و حلالیت‌طلبی؛ زیرا فرض بر این بود که شاید در این سـفر، بازگشتی نباشد. از این رو مسافر خود را از قید و بند امور دنیوی رها می‌کرد تا با آسودگی خیال و اطمینان خاطر سفرش را آغاز کند.
مشهدی معصومه، بانوی سالمند و خوش برخورد سیرجانی در مورد سفرهای زیارتی چنین نقل می‌کند: «بچه بودم که پدرم همراه با بـابو(پـدر بزرگ) و دو تا عاموم(عموهایم) از راه دریا با قُراب(کشتی) به مکه رفتنـد و از اونجا هم قاچاقی(غیرقانونی) رفتنـد کربلا، سفرشون یکسـال طول کشـید. شایـد هم بیشتر، فقـط یـادم هست که وقتی پـدرم رفت، برادرم کُمُر (۱) بـود. وقـتی برگشت بچه راه می‌رفت و دندون در کرده بود، حالا

۱- به نوزادی می‌گویند که حداکثر چهار ماهه باشد.

حساب کن ببین سفرش چند وقت طول کشید؟ یک صبح وقتی از خواب بیدار شدم پدرم را توی رختخواب دیدم، خیلی ذوق زدم، اما یادم نیست که چطور اومد و چی سوغاتی آورد. بعداً شنیدم که سخت‌ناخوش شده بود و اگر امام حسین(ع) مُعْجِز(معجزه) نمی‌کرد، تو وِلاتا غریبی(ولایت غربت) طی(تلف) شده بود. اونوقت‌ها سفرهای زیارتی ۶ ماه تا یکسال طول می‌کشید و مسافرین لِت و کُت(صدمه) زیادی می‌دیدند و ناخوش می‌شدند و می‌مردند. حتی جنازه‌شون هم به شهر و دیارشون برگردونده نمی‌شد. اون‌وقت‌ها از طیاره و قطار و ماشین خبری نبود و برای رفتن به

زیارت حضرت رضا(ع) و حضرت معصومه(س) و شاهچراغ(ع) و سفرهای معمولی از مال و چارپا(الاغ، اسب، قاطر) استفاده می‌شد و مسافرین توی کاروانسرای(کاروانسرای) بین راه اتراق می‌کردند، تا هم مال و هم چارپا شَل مونـدگیشون درکنن(رفع خستگی کنند) و هم خودشون نون و آبی بخورند. آن سال‌ها سفر به صورت جمعی و قافله‌ای انجام می‌شد و هیچ‌کس به تنهایی سفر نمی‌کرد. فصل بهار بهترین موقع مسافرت بود و در فصل زمستان و چله تابستان کمتر کسی به سفر تفریحی و حتی زیارتی می‌رفت، مسافرت با مال و چارپا خیلی سخت بود و در نتیجه سفر به کندی انجام می‌شد. بسیار اتفاق می‌افتاد که مال و چارپایی در بین راه بترکه(بمیرد) و مشکلات سفر چند برابر بشه، تازه اگر دزدای سر گردنه(راهزنان) به قافله حمله می‌کردن کُلا چه گل می‌شد(بدتر از بد می‌شد) و سفر به آخر نمی‌رسید.» (۱) قصد و اراده برای سفر زیارتی همراه با مقدماتی بوده است که از آن‌ها می‌توان به این شرح نام برد:

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۱ تأمین مخارج سفر

استطاعت مالی، در هر سفر زیارتی لازم و ضروری است؛ برای مثال در دستجرد گلپایگان: «اگر یک نفر ثروتش به اندازه‌ای شود که بتواند به زیارت خانه خدا برود، مستطیع می‌شود.» (۱) (۲) از این رو، بیشتر مردم، حساب مال و ثروت خود را داشتند، تا اگر به میزان معینی رسید، بر اساس فتوای رهبران دینی، دَین خود را ادا کنند و به زیارت خانه

۱- سیف‌الله احمدی، دستجرد گلپایگان، ۱۳۶۰

۲- البته این فرهنگ، بر گرفته از اعتقادات پاک اسلامی است.

خدا مشرّف شوند. سفر به عتبات عالیات نیز از آرزوهای مردم به‌شمار می‌رفت. از این رو افراد آرزومند با جمع‌آوری محصول، فروش آن و پس‌انداز حاصل از آن، مقدمات سفر زیارتی کربلا را فراهم می‌کردند.

در تاکستان قزوین «همه ساله در اوایل فصل پاییز، بیشتر مردم در تدارک سفر کربلا بودند، آن زمان، سواری [مسافرت] با اسب، قاطر و الاغ انجام می‌گرفت و با چارپایان به کربلا سفر می‌کردند.» (۱) پابوسی امام رضا(ع) نیز از آرزوهای مردم بوده است و همه ساله گروه بسیاری به زیارت بارگاه آن حضرت در مشهد مقّدس نایل می‌شدند. در شهر کازرون: «زن‌ها خیلی علاقه‌مند به زیارت، به خصوص زیارت حضرت رضا(ع) هستند، به همین دلیل به تدریج با پس‌انداز، «روارچینی»

(ini ravor)

، خیاطی و ترشی‌سازی، مخارج رفتن به زیارت آن حضرت را فراهم می‌کنند.» (۲) بنابراین، جدای از سفر واجب حج، که لازمه آن برخورداری از تمکّنِ مالی فرد بود، سفرهای دیگر زیارتی با عشق و آرزومندی و با پس‌انداز مختصر انجام می‌شد. چه بسا، افراد با صرفه‌جویی در زندگی روزمره، پس‌انداز چند سال خود را به این قبیل

۱- حاج‌علی محمد طاهری، تاکستان قزوین، ۱۳۵۴

۲- محمدمهدی مظلوم‌زاده، کازرون، ۱۳۵۲

ص: ۲۴

سفرهای زیارتی اختصاص می‌دادند.

۲ زمانِ سفر، برای زیارت

به استثنای سفر زیارتی حج که در زمان خود؛ یعنی ماه ذی‌الحجّه صورت می‌گیرد، عزیمت برای زیارت عتبات عالیات و مشهد مقدس باید در زمان مساعدی انجام می‌شد. توصیف‌های موجود در اسناد واحد فرهنگ مردم، فصل پاییز را به عنوان فصل سفر زیارتی معرفی کرده است. این فصل، تناسبی نیز با سفرهای غیر زیارتی دارد. به دلیل این‌که بیشتر زائران را کشاورزان تشکیل می‌دهند، فصل پاییز به عنوان فصل سفرهای زیارتی مطرح می‌شود. (۱) از جمله دلایل این انتخاب، می‌توان به مساعد بودن وضعیت آب و هوا و سازگاری این فصل با فراغت‌های بعد از برداشت محصولات کشاورزی اشاره کرد. در فرهنگ مردم هونجان آمده است: «در فصل پاییز مردم هونجان وقتی می‌خواهند به زیارت

۱- این موضوع در خصوص سفر به عتبات عالیات به نحوی در برخی سفرنامه‌ها منعکس است، به طوری که اوژن اوبن، در کتاب خود(ایران امروز) آورده است: زمان مسافرت به کربلا و نجف، فصل پاییز است. در سفرنامه گروته نیزآمده است: موقع رسیدن زائران، مقارن با هنگام برداشت محصول است؛ زیرا زائران، اوایل پاییز حرکت می‌کنند و در موقع بازگشت، وقتی از اینجا می‌گذرند، شهر فوق‌العاده شلوغ می‌شود.

امام هشتم(ع) بروند، ده روز قبل از حرکت همدیگر را می‌بینند و روز حرکت را مشخص می‌کنند تا در این ده روز دست و پای خود را جمع کنند. آن‌ها این سفر را ده نفره انجام می‌دهند.» (۱) در سند دیگری مربوط به روستای حسین‌آباد ناظم ملایر آمده است: «از این آبادی هر سال اوایل پاییز، که مصادف با جمع‌آوری محصول باغ‌ها و برداشت خرمن‌هاست، تعداد زیادی از کشاورزها و کسبه، به زیارت حضرت رضا(ع) مشرّف می‌شوند.» (۲) در ابراهیم آباد میامی سمنان نیز: «فصل پاییز

۱- علی عباس قلی خسرویان، هونجان، شهرضا، اصفهان،

۲- مراد عبدلی، حسین‌آباد ناظم، ملایر، ۱۳۴۶

معمولًا فصل سفرهای زیارتی بوده است. از جمله دلایل این انتخاب، مساعد بودن وضعیت آب و هوا و سازگاری این فصل با فراغت‌های بعد از برداشت محصولات کشاورزی است. در روزگار قدیم در مناطقی از شاهرود به ویژه ابراهیم آباد میامی، پس از برداشت محصول کشاورزی، روز حرکت خود را به اطلاع فامیل و وابستگان می‌رساندند. و بعد سه شبانه روز در روستا چاووش خوانی به راه می‌افتاد و مردم از آماده شدن زائرین مطلع می‌شدند.» (۱)

۱- حسین رحمتی، ابراهیم آباد، میامی، سمنان، ۱۳۸۶

۳ وصیّت کردن

در گذشته، وصیت، پرداخت خمس و زکات، رسیدگی به امور مالی و پرداخت بدهی از مهم‌ترین اقدامات پیش از سفرهای زیارتی؛ به ویژه حج و عتبات عالیات به شمار می‌رفت. فرهنگ نوشتن وصیت در جای جای ایران مشهود است، ازجمله:

در زنجان: «آن زمان، حاجی شش ماه راه می‌پیمود تا به مکّه می‌رسید و پس از انجام وظایفش، شش ماه دیگر در راه بود تا به محلّ سکونت خود برمی‌گشت.

او پیش از سفر نیازهای خانواده خود را، برای یک‌سال در نظر می‌گرفت و می‌خرید، سپس خمس و زکات مال خود را پرداخت می‌کرد. آنگاه وصیت می‌نوشت. سپس به سراغ خویشاوندان، همسایگان و آشنایان خود که مستمند بودند می‌رفت و به آنان کمک مالی می‌کرد. بعد به کاروانسرایی می‌رفت که قرار بود کاروان از آنجا حرکت کند و از روز حرکت، که معین شده بود، باخبر می‌شد.» (۱) در کاشان: «در زمان‌های قدیم، اهالی روستاهای کاشان، برای سفر زیارتی بارگاه امام حسین(ع)، از الاغ و قاطر استفاده می‌کردند. چند روز پیش از رفتن، زائر یک نفر با سواد را به خانه دعوت می‌کرد تا وصیت‌نامه‌اش را بنویسد. آنگاه آن را نزد یکی از بزرگان ده می‌گذاشت تا در صورت فوت احتمالی، مطابق آن عمل کنند.» (۲) در فارس: «زائر سیوند فارس که قصد زیارت خانه خدا را داشت و جواز سفر دریافت کرده بود به ترتیب زیر آماده می‌شد: او به محض دریافت جواز، خمس و زکات مال خود را جدا می‌کرد و به سادات و فقرای محل می‌پرداخت. سپس با طرف حساب خود تسویه کرده، اگر با کسی کدورتی داشته و یا قهر بود، حتی اگر کوچکتر از خودش بود، صلح و سازش می‌کرد. آنگاه وسایل رفت و برگشت و حتی مخارج بازگشت

۱- محمدعلی رجایی، زنجان، بی‌تا

۲- محمدعلی پهلوانیان، جهق، قمصر، کاشان،

خود را مشخص و یک نفر از فرزندان بزرگ، عیال یا داماد خود را وکیل مخارج بازگشت خود می‌کرد و دستورات لازم را به او می‌داد. در عین حال وصیت‌نامه خود را تجدید می‌کرد و به دست عیال یا شخص مورد اعتماد دیگری می‌داد.» (۱) در سیرجان کرمان: «زمانی که شخص تصمیم به سفر زیارتی مکه یا کربلا، می‌گرفت، ابتدا تمام بدهی‌اش را تسویه می‌کرد و حساب خمس و زکاتش را مشخص می‌نمود، آنگاه به تأمین نیازهای خانواده پرداخته، سرپرستی خانواده را به شخصی مَحرم و دلسوز می‌سپرد و در نهایت آسودگی خیال، با

۱- سیف‌الله پیوندزاده، سیوند فارس، ۱۳۵۴

کوله‌باری از آذوقه عازم سفر می‌شد.» (۱) در تربت‌حیدریه نیز وقتی یک نفر قصد مسافرت به مکه را دارد: «در یک مجلس افراد و پیشنماز شهر را دعوت می‌کند. آنگاه تمام پول و ثروت خود را حساب می‌کند و خمس، زکات و قرض‌هایش را می‌دهد، بعد نزد میهمان‌ها وصیت می‌کند و وصیت‌نامه را به دست پیشنماز شهر می‌دهد و او امضا می‌کند. سپس از آن وصیت‌نامه، نسخه دیگری تهیه می‌کند و یک نسخه را خودش برمی‌دارد و دیگری را به پیشنماز یا یکی از نزدیکان خود می‌دهد.» (۲) در دستجرد گلپایگان: «زائر خانه خدا، ابتدا پیش یکی از آقایان(روحانی) می‌رود و ثروت خود را حساب می‌کند و هر مقدار که بدهکار باشد، می‌دهد. سپس چند روز قبل از عزیمت، به دیدن تمام دوستان و اقوام می‌رود و از آن‌ها عذرخواهی می‌کند تا اگر درگذشته حرفی زده و آنها را رنجانده است، بدین وسیله، از او بگذرند و او را حلال کنند. زائر قبل از بستن بار سفر باید وصیت کند و «وصیت نامه» بنویسد که اگر به سفر رفت و بازنگشت، مالش چطور بین فرزندان و زنش تقسیم شود. وقتی وصیت‌نامه را نوشت، آن را به دست زنش می‌دهد.» (۳)

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۲- فائزه اسحاق‌نیا، تربت حیدریه، خراسان، ۱۳۴۹

۳- سیف‌الله احمدی، دستجرد، گلپایگان، ۱۳۶۰

۴ پرداخت مهریه همسر

پرداخت مهریه همسر، از جمله رسومی بود که افراد مستطیع، قبل از تشرّف به حج انجام می‌دادند، اما به دلیل استحکام خانواده‌و برخی الزامات عرفی و عُلقه‌ای که بین زن و مرد، حاکم بود و نوع سفر زیارت خانه خدا، مهریه، توسط زن به شوهرش بخشیده می‌شد. با این وجود در صورت بخشیده نشدن مهریه، شوهر قبل از سفر حج، مهریه همسر خود را پرداخت می‌کرد.

در شوشتر: «کسی که قصد سفر حج داشت،

نمی‌بایست بـدهکار باشـد، بایـد خانه‌ای از خودش داشـته باشـد. اگر دختر یا پسـر بزرگی داشت، بایـد خرج عروسـی آن‌ها را کنار می‌گـذاشت. سـپس نزد مجتهـد می‌رفت و ثروت خود را اعلام کرده و خمس و زکات پول‌ها را رد می‌کرد. آنگاه مجتهـد به دنبال همسـر زائر می‌فرسـتاد و از او می‌پرسـید که شـما مهریّه خـود را می‌خـواهی یـا آن را به شـوهرت می‌بخشـی؟ زن هم یـا مهریه‌اش را می‌خواست یا می‌گفت: مهریه‌ام «ا شیر مارش حلالترش (۱)»

(eram eri o

eratlalah)

و به این ترتیب مهریه را به شوهرش می‌بخشید.» (۲) در دزفول «شخصی که حج برایش واجب بود، نزد حاکم شرع می‌رفت، خمس و زکات خود را مطابق حساب حاکم شرع، پرداخت می‌کرد؛ سپس ردّ مظالم می‌نمود و مهرّیه زن را پرداخت می‌کرد، آنگاه آماده سفر می‌شـد.» (۳) در زاهـد شـهر فسـا نیز رسـم چنیـن بـود: «کسـی که فریضه حـج بر او واجب می‌شـد، خـدمت یکی از مجتهـدین می‌رفـت، امـوال، دارایی و موجـودی خـویش را اعلاـم می‌کرد، سـپس حـاج آقـا، مقـداری از وجوهـات را برمی‌داشت و می‌گفت: مقداری را میان سادات محل تقسیم کن؛ آنگاه زائر، مهریه همسر خود را

۱- مهریه از شیر مادرش، حلالتر؛ کنایه از اینکه به او بخشیدم

۲- منیژه عشق‌پرور، مسجد سلیمان، ۱۳۴۹

۳- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

پرداخت می کرد.» (۱)

۱- علی‌محمد هاشمی‌زاده، زاهد شهر فسا، فارس، بی‌تا

۵ طلب بخشش و حلالیت از دیگران

سفر، نزد مردم بـا ایمـان، همواره یـادآور سـفر آخرت است. از این‌رو مردم در سـفرهای زیـارتی؛ قبل از حرکت، میان اهالی محل و روستا، از خویشان، نزدیکان و همسایگان خود حلالیت می‌طلبیدند تا با خاطر آسوده قصد زیارت کنند.
در شهرسـتان سـراب: «شخصـی که می‌خواست به حج مشـرف شود و به اصطلاح حاجی شود، ابتدا سر و وضع خودش را متناسب با آن نـام مرتب می‌کرد؛ مثـل تغییر لبـاس از کهنه به نو، تراشـیدن موی سـر و گذاشـتن ریش، آنگـاه شب قبل از حرکت، معتمـدین و ریش‌سـفیدان محـل را برای شـام دعوت می‌کرد تـا مجلس تودیعی باشـد. آنگـاه پس از صـرف شام روحانی محل درباره سـجایای اخلاقی ائمه اطهار(ع) سـخنرانی می‌کرد و در پایان، مسافر از همه حلالیت می‌طلبیـد.» (۱) در قزوین: «شـخص یا اشخاصی که قصد زیارت عتبات عالیات را داشتند، یک هفته قبل از سفر، به دیدار آشنایان، اقوام و همسایگان می‌رفتند و از آنان

۱- جاوید شقاقی، سراب، ۱۳۴۵

حلالیت می‌طلبیدند.» (۱) در دزفول: «شخصی که آماده رفتن به حج است، بعد از این‌که اعمال مذهبی را از اشخاص آگاه پرسید و انجام آن را فرا گرفت، آنگاه پیش افرادی می‌رود که قبلًا به آن‌ها زور گفته و یا جنگ و برخوردی با آن‌ها داشته است و از آن‌ها "حلالی "می‌طلبد.» (۲) در بستک فارس، که یکی از روستاهای بندرعباس است، زائر خانه خدا این گونه عمل می‌کند: «یک شب قبل از حرکت، همه بستگان و خویشاوندان را در خانه

۱- محمدرضا بندرچی، قزوین، ۱۳۵۶

۲- یوسف علی تابنده، دزفول، ۱۳۴۹

خود جمع می‌کند و ضمن کشیدن قلیان، نوشیدن چای، صرف شیرینی و گفت و شنود، از همه آن‌ها «حلال بودی» (۱) می‌طلبد و به آن‌ها می‌گوید: اگر بدی یا ناراحتی از من دیده‌اید، مرا ببخشید و حلال کنید، سپس دست یک یک آن‌ها را می‌گیرد و حاضران در پاسخ می‌گویند: «حق حلال، خَشُت بیتِ»

(etib to ax el lah qah)

؛ یعنی از حقّ خودم گذشتم، برو خوش باش و مهمانان پس از گفت و شنود عادی، درباره زیارت، حرم، کعبه و خانه خدا صحبت می‌کنند و برای مسافر دعا می‌کنند و از خداوند، سلامتی او را خواستار می‌شوند.» (۲) میان اهالی بندر انزلی: «وقتی کسی تصمیم می‌گرفت به زیارت مشهد مقدس یا کربلا نائل شود، ولیمه می‌داد. ولیمه دادن، دعوت کردن عده‌ای از مردم برای شام بود. بعد از صرف شام، مردم، نذورات خود را به زائر، می‌دادند و هنگام خداحافظی، شخص زائر از یکایک آن‌ها "رضایت‌مندی "می‌گرفت.» (۳) در زنجان، وقتی روز حرکت کاروان حج، برای زائر مشخص می‌شد: «خانواده زائر وسایل پذیرایی میهمانان را تدارک می‌دید و از چاووش‌خوان دعوت می‌کرد که به پشت بام رفته و با صدای بلند، به

۱- در کازرون به این رسم «حلال‌بادی» می‌گویند(محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون، ۱۳۵۳).

۲- ایرج شکرانیان، بستک فارس، بندرعباس، ۱۳۷۸

۳- سیدمحمد علی جلالی، بندر انزلی، ۱۳۴۸

مناجات بپردازد تا همسایگان و رهگـذران مطلع شونـد که فلانی به مکه عزیمت خواهد کرد و مدت سه روز در منزل می‌نشـیند. در این سه روز عـده‌ای از شـهر، بخش یـا روسـتا، به منزل زائر آمـده بـا او دیـدار می‌کردنـد و زائر از فرد فرد آنـان حلالیت می‌گرفت، عـذرخواهی می‌کرد و می‌خواست تـا اگر در گذشـته از او بـدی‌ای دیده‌انـد، او را ببخشـند و یا اگر مردم از وی حقّ و حقوقی طلب داشـتند، زائر آن‌هـا را نقـداً پرداخت می‌کرد و یـا طلبکـار از طلب خود صـرف‌نظر می‌کرد. پس از روز سوم، زائر به کوی و برزن و بازار آمده و هر آشنایی را که می‌دید از او حلالیت می‌گرفت.» (۱)

۱- محمدعلی رجایی، زنجان، بی‌تا

نکته قابل توجه، در این بازدیدها آن بود که در بین‌این دیدارها، برخی از افرادی که قبلًا به سفر حج مشرف شده بودند، زائر خانه خدا را راهنمایی می‌کردند؛ به عنوان مثال، می‌گفتند: برای اینکه از گروه و دوستانش جدا نگردد و گم نشود، چه نشانه‌هایی را در نظر بگیرد، کدام جهت کعبه را به عنوان نشانه برگزینند؛ کنار آب زمزم یا کنار سنگ حجرالاسود را انتخاب کند و ... (۱) (۲) مردم بهبهان نیز: «به کسی که در حال رفتن به زیارت مکه، کربلا و مشهد بود «زوّار» می‌گفتند؛ زوّار اگر زن بود، یک مجلس زنانه تشکیل می‌داد و زن‌های همسایه، آشنا و اقوام به دیدار او می‌رفتند و ضمن بوسیدن پشت دست او، التماس دعا می‌گفتند و او هم، از آن‌ها حلالیت می‌طلبید. در این مجلس، از مهمانان با چای و شیرینی پذیرایی می‌شد.» (۳) اهالی دستجرد گلپایگان نیز به این اعتقاد دارند که: «مسافرِ خانه خدا، قبل از سفر، یکی از کارهایی که باید انجام دهد تا حجّ او مورد قبول واقع شود این است که اگر در طول عمرش با کسی نزاع کرده باشد

۱- محمد حسین کریمی، قمبران، سمیرم سفلی، اصفهان، ۱۳۶۵

۲- جالب آن است که اگر زائر، فردی مادی بود، برخی افراد طریقه بردن ارز قاچاق را نیز به او یاد می‌دادند. گاهی نیز در صورتی که زائر نزد اهالی، خوشنام نبود، مثلًا رباخواری می‌کرد، برخی مردم پشت سر او می‌گفتند که این مرد پول‌هایش حرام است، می‌رود به عرب‌ها پول بدهد تا برای او بخورند، یا اگر خسیس بوده می‌گفتند: درِ جیب حاجی آقا را تار عنکبوت گرفته

۳- غلام امانی، بهبهان، خوزستان، ۱۳۵۳

و تا آن هنگام با او صلح نکرده باشد، باید هر طور شده با او صلح کند و فرد را از دست خود راضی کند؛ حتی اگر آن شخص بگوید که مثلًا من مبلغی از تو می‌گیرم و با تو آشتی می‌کنم، باید به خواسته او تن دهد و او را راضی کند، تا بدین ترتیب با جلب رضایت حجّ او مورد قبول خداوند قرار گیرد.» (۱) شایان ذکر است در بسیاری از موارد، رسم «حلالیت‌طلبی» علاوه بر آنکه دو سه روز قبل از سفر، در منزل زائر صورت می‌گرفت، تا روز حرکت نیز تداوم می‌یافت و زائر یا زائران خانه خدا، عتبات عالیات یا مشهد مقدس، در روز حرکت نیز به هنگام

۱- سیف‌الله احمدی، دستجرد، گلپایگان، ۱۳۶۰

بدرقه اهالی، در پای قافله یا نزدیک اتوبوس، این حلالیت‌خواهی‌را ادامه می‌دادند.

در رسم دیگری: «روزی که زائرین می‌خواهند از جیتوی ورامین، برای زیارت مشهد مقدس حرکت کنند، اهالی، زائرین را تا پای اتوبوس بدرقه می‌کنند، آنگاه مردها صورت مردها و زن‌ها صورت زن‌ها را می‌بوسند و از یکدیگر «قربت‌بایی»
(i b tabroq)
می‌گیرند. مثلًا می‌گویند: ما را حلال کنید، ما رفتن‌مان با خودمان است و برگشتن‌مان با خداست. بدرقه‌کنندگان نیز می‌گویند: حلال زندگانی، ان‌شاءالله که به خوبی و خوشی برمی‌گردید.» (۱) در بروجرد نیز «وقتی بدرقه‌کنندگان، زائر حرم حضرت امام رضا(ع) را تا پای ماشین بدرقه می‌کنند، با دست دادن، از شخص زائر خداحافظی می‌کنند و زائر «حلال‌واری» می‌گوید.» (۲) اهالی جَهَق، از توابع قمصر کاشان: «صبح روز حرکت، دور خانه زائر گرد می‌آمدند و زائر معمولًا با مردم این‌طور خداحافظی می‌کرد: ما را حلال کنید، ببخشید، هر کاری کردیم ما را ببخشید. مردم هم می‌گویند: حلال زندگی تو باشد، صد بار بروی زیارت. سپس تا محّل سوار شدن زائر او را همراهی

۱- فاطمه حنا پازوکی، جیتوی ورامین، ۱۳۴۷

۲- غلامحسین کرزبر، بروجرد، ۱۳۴۷

می‌کردند.» (۱) در ورزنه بخش کوهپایه اصفهان: «کسی که از زوّار امام رضاست، پای اتوبوس از همه «حلالیت‌طلبی» می‌خواهد، به طوری که با یک یک بدرقه‌کنندگان دست داده، روبوسی می‌کند و می‌گوید ":حلالم کن، اگر بدی کردم ببخش "و بدرقه‌کننده هم در جواب می‌گوید: حلال، خوشت باشد، امانت بروی، سلامت برگردی، التماس دعا، در حرم یادی هم از ما بکن.» (۲) (۳)

۱- علی پهلوانیان، جهق، قمصر، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۴۹

۲- محمد حق‌شناس، ورزنه، کوهپایه اصفهان، ۱۳۴۹

۳- در این روستا اگر زوّار به اتفاق خانواده به زیارت بروند، حدود سیصد زن نیز به بدرقه آن زن که زائره است می‌آیند؛ البته زن‌های این ده همه با چادر سفید که از کرباس تهیه شده است در بدرقه شرکت می‌کنند و تنها زائر زن با چادر مشکی و نقاب در میان زن‌ها دیده می‌شود.

لازم به ذکر است که: «یکی از وظایف بزرگترها در مورد برخی زائران، برپایی جلسات آشتی‌کنان بود. هدف از برپایی اینگونه مجالس که دعوت شدگان، به صرف آش‌رشته یا اصطلاحاً «آش آشتی‌کنان» دعوت می‌شدند، رفع کینه و کدورت بود و زائر در چنین موقعیّتی به راحتی تسلیم می‌شد و گاه در آشتی کردن پیش قدم می‌شد و با قلبی صاف و خالی از کینه، عازم سفر می‌شد.» (۱)

همچنین زائران معمولًا پس از فراغت از کارهای مربوط به سفر و خداحافظی از اقوام و آشنایان، یکی دو روز قبل از حرکت را به نظافت شخصی اختصاص می‌دادند و ساعاتی صرف اصلاح سر و صورت و حنا بستن می‌کردند. زنان توسط آرایشگرهای خانوادگی در منزل اصلاح می‌شدند و مردان موی سر و محاسنشان را در حمّام اصلاح می‌کردند؛ مثلًا در سیرجان: «چسباندن موی سر با روغن و تخم‌مرغ و قهوه قوّتو، اهمیّت فراوان داشت و زائرین حداقل دو تا سه مرتبه قبل از سفر موی سرشان را می‌چسباندند و بر این عقیده بودند که این عمل از ریزش مو جلوگیری می‌کند و خواب را افزایش می‌دهد و از

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

ضعف بینایی و شنوایی جلوگیری می‌نماید. به همین دلیل، پس از مراجعت، در اولین فرصت به مداوای سر می‌پرداختند و در اصطلاح «سروکله را می‌چسباندند» تا قوای از دست رفته را بازگردانند. پس از چسباندن سر، نوبت به حنا گذاشتن می‌رسید و زائرین یک روز را به این کار اختصاص می‌دادند و ساعاتی را در حمام عمومی می‌گذراندند تا موی سر و محاسن و دست و پایشان به خوبی رنگ بگیرد. صرف ناهار و چای و قلیان نیز در حمام؛ خصوصاً حمام زنانه، کاری عادی بود و مشتریانی که اصطلاحاً به حمّام «رنگ و حنایی» می‌رفتند، غذاهایی از قبیل شامی، کوکو، گوشت کوبیده و مشت کباب با خود می‌بردند و ناهارشان را

در حمـام میـل می کردنـد. کشـیدن قلیان در حمّام به این دلیل بود که دود آن را به دست و پاها بدمنـد تا حنا پررنگ‌تر شود و دوام بیشتری پیدا کند و در طول سفر، رنگ آن از بین نرود. حنا بستن در بین مردمِ این دیار، اهمیّت خاصّی داشت. این سنت در بین مرد و زن رایج بود و همانگونه که خانم‌ها نسبت به رنگ مو و حنای(سرانگشتی) توجه داشتند، آقایان نیز به رنگ مو و محاسن خویش اهمیت می‌دادند.

آن سال‌ها، استحمام در حمام های عمومی انجام می‌شد و اوستای حمام با توجه به موقعیّت مشتریان، وظایف خاصی داشت، اوستا موظف بود هنگام خروج زائر از حمام او را از زیر آینه و قرآن تا کنـد(بگذراند) و در مراجعت نیز به دیدار وی رفته، سوغاتی‌اش را دریافت نمایـد و مشتری می‌بایست پولی را به عنوان انعام، پای(کنار) آینه و قرآن بگـذارد و از دست‌انـدرکاران حمّام، خـداحافظی کرده بحـل بودی بطلبـد(حلالـیت بطلبـد)، نیمی از انعـام، به اوستا تعلق می گرفت و نیم دیگرش به طور نامساوی بین دلاک و پادو تقسیم می‌شـد. انعام، کاری به سوغات نداشت. بنابراین مشتری موظف بود برای افراد مذکور سوغات بیاورد، که البته در این مرحله نیز بهترین سوغاتی نصیب اوستا می‌شد و دلاک و پادو سهم کمتری می‌بردند. در بین خانم‌ها، انعام‌دادن به آرایشگر و فرستادن یک کله‌قند، برای خیاطی که لباس احرام را

می‌دوخت، سنت بود و آوردن سوغات برای این افراد نیز وظیفه محسوب می‌شد.» (۱)

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۱۶اقرراهی (خرجی راه)

در روستای چوبین «رسم است، وقتی یک یا چند نفر می‌خواهند به زیارت حرم امام رضا(ع) بروند، همه افراد خواه اقوام آن‌ها باشند یا نباشند به بدرقه آن‌ها می‌روند. هر نفر به دلخواه خود پنج، ده یا بیست تومان به آن‌هایی که به مشهد می‌روند، می‌دهد؛ که به این پول «اقرراهی»
(ih r roqo)
می‌گویند.» (۱) اقرراهی از رسومی بوده که معمولًا قبل از سفر به زائر پرداخت می‌شده است و به نام‌های دیگری از جمله «فتح راهی»، «سر راهانه» (۲) و «خرجی» خوانده می‌شد.
در سروستان شیراز: «دو سه روز قبل از حرکت زائر به سفر مشهد، مردم گروه گروه به خانه مسافر می‌روند و هر کس به اندازه‌ای که پول داشته باشد، به عنوان «فتح راهی» به زائر می‌دهد تا هنگام برگشتن، هدیه‌ای که در مرقد مطهر امام هشتم(ع) گردانده شده(مُتبرّکْ شده)، برایشان بیاورد.» (۳)

۱- علی پناه قادری، چوبین، بخش میزدج فارسان، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۵۶

۲- مسعود قلمرو، علی آباد، چشمه سفید، بیجار، ۱۳۶۸

۳- محمدتقی فتحی سروستانی، سروستان، شیراز، ۱۳۵۲

در ابراهیم آباد سمنان: «دوستان و فامیل زائر، هنگام حرکت، مقداری «سرراهی» به مسافر امام رضا(ع) می‌دادند که عبارت بود از: کشمش، مویز، بادام، گردو، برگنی(گندم بریان شده)، انواع نان، کاک، نان فطیر و قلیفی. هر کس سرراهی می‌داد موقع برگشت برای او سوغاتی می‌آوردند. هر کس هم نذری داشت، مقداری گندم یا وجه آن را به زائر می‌داد تا برای کفتر های امام رضا(ع) بریزد.» (۱) در تربت‌حیدریه: «کسی که قصد مسافرت به مکه را دارد، یک مجلس روضه‌خوانی و مهمانی ترتیب می‌دهد که به آن، مجلسِ «ولیمه» می گویند که همراه

۱- حسین رحمتی، ابراهیم آباد، میامی، سمنان، ۱۳۸۶

با شام یا ناهار است. روزی که ولیمه می‌دهد، دوستان و آشنایان، «سر راهی» های زیادی از قبیل قالیچه، پتو و گاهی هم پول برایش می‌آورند.» (۱) در سیرجان: «یکی از رسومی که قدیمی‌ها نسبت به برگزاری آن توجّه خاصّی داشتند، مجلس خداحافظی زائرین بود. اینگونه مجالس به وسیله بزرگترها برگزار می‌شد. نوع پذیرایی و تعداد دعوت شدگان، بستگی به وضعیت مالی میزبان داشت و چه بسا که دعوت‌شدگان با شام، ناهار یا آش رشته پذیرایی می‌شدند و در پایان جلسه، با زائر یا زائرین خداحافظی نموده هدایای خود را که در اصطلاح «سرراهی» می‌گفتند به مسافرین اهدا می‌کردند.

مسافر در هنگام خداحافظی این جمله را می‌گفت: «بِحِلَم کُنین»، هر بدی که از من دیدین به بزرگی خودتون ببخشین و طرف مقابل چنین می‌گفت: «بِحل زندگونی»، همه ما بدی از چشمامون دیدیم ولی از شما ندیدیم. زائرین دست بزرگترها را می‌بوسیدند و اصطلاحاً «بحل بودی می‌طلبیدند» و بزرگترها در حالی که دعای سفر را در گوش آنان زمزمه می‌کردند، برایشان آرزوی سلامت و سفر خوشی را می‌کردند.

اهمیّت خداحافظی به حدّی بود که مسافر تحت هر شرایطی می‌بایست آنرا انجام دهد و اگر به دلیلی توفیق خداحافظی از شخص یا اشخاص را حاصل

۱- فائزه اسحاق‌نیا، تربت‌حیدریه، خراسان، ۱۳۴۹

نمی‌کرد، ناخواسته لطمه عاطفی و شخصیتی شدیدی به آنان وارد می‌ساخت که به هیچ عنوان جبران پذیر نبود.

سالخوردگان نقل می‌کنند که، اگر مسافری بدون خداحافظی راهی سفر می‌شد، بی‌حرمتی و بی‌اعتنایی را نسبت به اقوام و آشنایان به حداکثر می‌رساند و موجبات دلخوری و رنجش آنان را فراهم می‌ساخت و در بازگشت از سفر، هیچ‌کس به دیدارش نمی‌رفت و سوغات و هدایایش را قبول نمی‌کرد، به این دلیل که او خداحافظی نکرده و سر راهی‌اش را دریافت نکرده است.» (۱)

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

در اسناد دیگری از جمله اسناد مربوط به آباده (۱) و حسین‌آباد ناظمِ ملایر (۲) نیز آمده است که، مردم برای زوّار مشهد یا کربلای معلّی، از بیست تومان تا پنجاه تومان «سرراهی» می‌گذارند.

در علی‌آبادِ دو دانگه (۳) و کاورد ساری نیز: «زوّاری که می‌خواهند به زیارت بروند، همه مردم محل و قوم و خویشان به دور آن‌ها جمع می‌شوند. اگر زائر مرد است صورت او را می‌بوسند، سپس هر کس به اندازه پنج، ده یا بیست تومان به زائر «خرجی» می‌دهد و در حدود سه کیلومتر، پشت سر زائر راه می‌روند و در آنجا با او خداحافظی می‌کنند.» (۴) «جیب خرجی» نیز اصطلاح دیگری است که در سراب به کار می‌رود. «در این شهر وقتی زائر خانه خدا با فرد فرد اهالی خداحافظی کرد، بستگان نزدیک وی، وجهی را به عنوان «جیب خرجی» به او می‌پردازند.» (۵) «گشادراه» یکی دیگر از اصطلاحات در این مورد است که در میان اهالی بهمن، از توابع آباده رایج است. «گشادراه، مقداری وجه نقد است که اقوام زوّار آن را به نیت کمک هزینه سفر، به زوّار می‌دهند، اما شخص زائر آن وجه را در شهر مشهد، سوغات خریده

۱- حسن قاسمی، فراغه، آباده، فارس، ۱۳۵۱

۲- مراد عبدلی، حسین‌آباد ناظم، ملایر، ۱۳۴۶

۳- عباسعلی عمادی، علی‌آباد دودانگه، ساری، ۱۳۴۸

۴- سید مرتضی قریشی، کاورد، ساری، ۱۳۴۹

۵- جاوید شقاقی، سراب، ۱۳۴۵

و به کسانی که پول داده‌اند، تقدیم می کند.» (۱) همین رسم در جیتوی ورامین به «اقرراه»(
roqo)h r

معروف است. «در این روستا مردهای فامیل، به مردها و زن‌های فامیل که می‌خواهند به پابوس امام رضا(ع) بروند، «اقرراه» می‌دهند و پول را در مشت طرف می گذارند. زائران نیز به خاطر می‌سپارند که هر فرد چقدر پول داده است، تا به همان اندازه، برایش سوغاتی بخرند.» (۲) بنابراین، پرداخت پول به زائر، از جمله رسم‌هایی بود که در روستاها و شهرهای مختلف وجود داشته

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباده، فارس، ۱۳۴۷

۲- فاطمه حسنی پازوکی، جیتوی ورامین، ۱۳۴۷

است و با عناوین مختلفی؛ چون اقراهی، فتح راهی، سر راهی، خرجی، جیب‌خرجی، گشادراه، اقرراه، و راه‌خرجی (۱) نامیده می‌شد. از این رو معمولًا «اهالی دست خالی به دیدن زوّار نمی‌رفتند، حتی برخی اگر پول هم پرداخت نمی‌کردند، حداقل یک کلّه قند به خانه زائر می‌بردند.» (۲)

۱- احمد کشمیر، فیروزکوه، ۱۳۵۶

۲- علی محمد محبی، صائین قلعه، ابهر، زنجان، ۱۳۵۵

ص: ۵۴

فصل دوم بدرقه

اشاره

ص: ۵۶

فصل دوم: بدرقه

پس از آنکه مقدمات لازم برای سـفر مهیا گشت، زائر راهی سـفر می‌شود. برای مسافر، سـفر به معنای جدایی و دوری از نزدیکان و آشـنایان است و در سـفرهای زیـارتی، پیوسـتن به مکانی مقـدّس برای تلطیف روح و بهره‌منـدی از معنویات آن. از سویی، این رنج دوری و درد جـدایی، بیشتر از سوی بسـتگان، خود را نشان می‌دهد و آنان باید این جدایی را تحمّل کنند و تا تمام‌شدن سـفر زائر و بازگشت او، در تب‌وتاب باشند. از این‌رو، به آداب‌و رسومی خاص متوسل می‌شوند تا با

انجام آن و برای ایمنی مسافر از گزند حوادث، زائر را بیمه کنند.

۱ قرآن و آب، در مراسم بدرقه

از عناصر اساسی موجود در مراسم بدرقه زائران، باید به قرآن و آب اشاره کرد. گاهی عناصر دیگری چون آینه، سبزی و خاک تیمّم، در مراسم بدرقه وجود دارد که به صورت جداگانه یا به صورت ترکیبی، مورد استفاده قرار می گیرد.

در صائین‌قلعه شهرستان ابهر: «روز حرکت زائرین مکه یا مشهد، همسایه‌ها و اقوام زائر جمع می‌شوند و

یـک نفر قرآن می‌آورد و جلوی در منزل زائر دو دسـتی قرآن را بالاـ نگـه می‌دارد. سـپس زائر یـا زائران از زیر قرآن سـه بـار رد می‌شونـد، قرآن را می‌بوسـند و به طرف قهوه‌خـانه یا محل اسـتقرار اتوبوس حرکت می‌کننـد.» (۱) در قمصـر کاشـان «وقتی که زائر می‌خواهد از خانه خود بیرون بیاید، ابتدا از زن و فرزندان خود خداحافظی می‌کند، سـپس یکی از زن‌های فامیل، یک سـینی که در آن یـک ظرف آب و یـک ظرف سبزی و یک جلـد قرآن مجیـد قرار دارد، جلوی درب خانه زائر می‌ایسـتد و مسافر، ابتـدا قرآن را بوسـیده، بعد مقداری از آب و سبزی را می‌خورد و دوباره قرآن را می‌بوسد. آنگاه پس از گذشتن از زیر سینی قرآن، پا به بیرون از خانه می‌گـذارد و مقداری که راه رفت، آب را پشت سـر زائر می‌ریزند و او را دعا می‌کنند.» (۲) در یکی دیگر از روستاهای قمصر به نـام جَهَق چنین رسم است: «وقتی مسـافر مشـهد یـا کربلا می‌خواهـد از در بیرون برود، همه افرادی که برای مشایعت آمده‌انـد، به همراه او خـارج می‌شونـد؛ آن وقت یـک نفر، در یـک سـینی، یـک آینه، یـک قرآن، مقـداری قنـد یـا شـکر و یک ظرف آب قرار می‌دهد و مسافر سه بار در محّل خروجی خانه، از زیر آینه و قرآن رد می‌شود و در حال بیرون رفتن و آمدن، سوره توحید را

۱- علی محمد محبی، صائین قلعه، ابهر، زنجان، ۱۳۵۵

۲- عباس راهب‌زاده قمصری، قمصر، کاشان، ۱۳۴۹

می‌خواند. دفعه سومی که می‌خواهد از در خانه بیرون برود، سینی را جلوی او پایین می‌آورند و شخص مسافر در آینه نگاه می‌کند و اگر می‌تواند قرآن بخواند، یک آیه از یک سوره قرآن را می‌خواند، در غیر این صورت قرآن را باز می‌کند و سوره توحید را می‌خواند و بعد یک حبّه قند و مقداری از آب داخل سینی را می‌خورد، سپس، از درِ خانه بیرون می‌رود، آنگاه شخصی که سینی را حمل می‌کند، ظرف آب را پشت سرِ مسافر روی زمین می‌پاشد؛ زیرا عقیده دارند که مسافر به سلامتی‌باز خواهد گشت.» (۱) در مراسم خداحافظی زائران در سیرجان: «پس از

۱- علی پهلوانیان، جهق، قمصر، کاشان، ۱۳۴۸

این‌که مسافر را از زیر قرآن می‌گذراندنـد، هدیه‌ای شامل یک جلد قرآن، جعبه‌هایی از گز یا قوطی‌های مسـقطی و یا مقداری پسـته به عنوان سـرراهی به او هـدیه می‌کردنـد و مسافر نیز موظف بود برای هـدیه دهنـده سوغاتی بیاورد و به او ثابت کند که در سـفر به یـادش بـوده و محبتش را فرامـوش نکرده اسـت. مسـافرین پس از عبـور از زیر آینـه و قرآن، قرآن را می‌بوسـیدند و در آینـه نگـاه می‌کردنـد و با حبه‌ای قند یا کُفتی(جرعه‌ای) شـربت دهانشان را شـیرین کرده دسـتشان را روی ظرف آرد یا قرص نانی که به عنوان صـدقه، پای آینه و قرآن گذاشـته بودند، می‌زدند و بدون این‌که پشت سـرشان را نگاه کنند، راه می‌افتادند. قدیمی‌ها عقیده داشـتند که مسـافر پس از عبور از زیر آینه و قرآن، نبایـد به خـانه بـازگردد و پشت سـرش را نگـاه کنـد و اگر مسافری چنین کاری را انجام می‌داد جهت برطرف شـدن خطر احتمـالی، دوبـاره از زیر آینه و قرآن تـا می‌شـد(عبـور می‌کرد) و بعـد کـاسه‌ای از آب و سـبزی را پشت‌سـرش می‌پاشیدند به امید این که سفرش بخیر بگذرد و به سلامتی به خانه‌اش برگردد.» (۱) در روستای بهمن از توابع آباده به این رسم این گونه عمل می‌کردنـد: «صـبح زود هنگامی که صـدای بوق اتوبوس بلنـد می‌شد، زائران از خانه بیرون می‌آمدند و همه مردم دهِ، از پیر و جوان برای بدرقه

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

آن‌ها حاضر می‌شدند. در خانه هر یک از زائران، یکی از اقوام آن‌ها آینه و قرآن را به همراه بشقابی پر از آردِ گندم و لیوانی آب(که برگ سبزی از درخت در آن بود)، در یک سینی قرار می‌دهد و در منقل کوچکی هم اسپند دود می‌کند. زائر از زیر قرآن کریم رد می‌شود، سپس برمی‌گردد و داخل بشقاب آرد گندم، قُرْبَهً الَی الله تیمّم می‌کند. وقتی زائر از در حیاط بیرون رفت، فردی که سینی در دست دارد، لیوان آب را پشت سرش می‌پاشد.» (۱) در مبارکه لنجان نیز: «رسم بود که افراد خانواده زائر مشهد مقدس، موقع خروج زائر از خانه، یک

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباده، فارس، ۱۳۴۷

سفره می‌آوردند و مقداری آرد، درون سفره قرار می‌دادند، آنگاه شخص زائر با آرد تیمّم می‌کرد و از خانه خارج می‌شد.» (۱) در حسین‌آبادِ ناظم از توابع ملایر نیز: «زن و بچه زائر، مجمعه‌ای که محتوای آن سبزی، منقل آتش و اسپند بود، به همراه قرآن و آینه‌ای روی سر می‌گذاشتند و ابتدا مسافرخود را از زیر قرآن سه بار می‌گذراندند، بعد به همان صورت او را همراهی می‌کردند تا در ساعت مقرر، در محلی که معمولًا مقابل مسجدِ ده بود، برای حرکت جمع شوند.» (۲) این رسم در اسفرجان شهرضا این طور بود که: «زائر مشهد باید با آردی که قبلًا در ظرفی تهیه شده بود، تیمم می‌کرد از این آرد آش پخته و به فقرا می‌دادند و هنگامی که از خانه بیرون می‌آمد، قرآن را می‌بوسید و از زیر آن رد می‌شد، سپس در حینِ رفتن، کاسه‌ای آب، پشت سرِ زائر ریخته می‌شد.» (۳) در شهرهای دیگری؛ مانند بندرانزلی (۴) و قزوین (۵) نیز مطابق اسنادِ موجود، از زیر قرآن رد شدن، اسپند دود کردن و آب پشت سر زائر ریختن، از آداب و رسوم در بین مردم بوده و هست.

۱- امیر ایران‌پور مبارکه، مبارکه، لنجان، ۱۳۴۶

۲- مراد عبدلی، حسین‌آباد ناظم، ملایر، ۱۳۴۶

۳- صابر سلطانیان، اسفرجان، شهرضا، ۱۳۴۶

۴- سیدمحمد علی جلالی، بندر انزلی، ۱۳۴۸

۵- محمدرضا بندرچی، قزوین، ۱۳۵۶

۲ تجمع و مشایعت

مراسم خـداحافظی اهالی و خویشان و نزدیکان زائر با پیمودن مقـداری از راه و همراهی کردن مسافر تا مکان معینی؛ مانند امامزاده، ایستگاه اتوبوس، ابتدای جاده اصلی، قهوه‌خانه بین راه یا چند کیلومتر خارج از محدوده روستا ادامه می‌یافت.
«در آن زمان که در روسـتاها اتومبیل نبود، زوّار ناگزیر بودند فاصله بین روستای سُه و بخش میمه جوشقان را که سر راه شوسه قرار داشت و فاصله آن حدود ۳۰ کیلومتر بود با الاغ، قاطر و بعضی‌وقت‌ها با

اسب طی کننـد. صـبح روز حرکت، چنـدین رأس حیوان بارکش آماده می‌شـد و خورجین‌ها را بر روی آن‌ها می‌انداختنـد و وسایل سفر را درون خورجین‌ها جا می‌دادند. به هر حال کاروان زوّار، بیرون روسـتا جمع می‌شدند و زنان را بر مرکب‌ها سوار می‌کردند و مردهـا پیـاده آمـاده حرکت می‌شدنـد. مراسم تودیع و خـداحافظی، حالت جالبی داشت، گروهی می‌گریسـتند، گروهی خوشـحال و خنـدان به روبوسـی بـا یکـدیگر می‌پرداختنـد و گروهی از اینکه عـازم سـفر زیـارتی هسـتند، شاد و گروهی ناراحت و نزار از اینکه نتوانسـتند به زیـارت برونـد. به هر حال مراسم روبوسـی، تودیع و التماس دعا، در میان هلهله، شادی، گریه و صـدای چاووش خوان، حدود نیم ساعت طول می‌کشـید و بعد قافله زوّار حرکت می‌کرد.» (۱) (۲) در گُمیشان از توابع بندر ترکمن: «زائر خانه خدا دو سـه روز بعـد از ولیمـه دادن، بایـد بـه طرف تهران حرکـت می‌کرد. تمـام وسایـل مـورد نیـاز او را از قبـل آمـاده می‌کردنـد کـه توسـط همراهانش حمل می‌شـد. اگر زائر، صـبح قصـد عزیمت به تهران را داشت، بعـد از نماز صـبح که معمولًا در مسـجد خوانده می‌شد، همراه

۱- سید ابو تراب هاشمی سهی، روستای سُه، نطنز، اصفهان، ۱۳۵۶

۲- در بستک فارس از توابع بندرعباس، وقتی قافله حرکت می‌کرد یک نفر پشت سر آنها(مسافران حج) اذان می‌گفت و اذان گفتن پشت سر مسافر، یعنی که خداوندآنها را حفظ کند و در پناه خودش گیرد.(ایرج شکراییان ۱۳۴۸)

روحانی مسجد به منزل مراجعت می‌نمود. در این وقت گروهی از فامیل‌ها و همسایه‌ها نیز در منزل او جمع می‌شدند، سپس روحانی از پارچه سفیدی که از قبل برای درست کردن عمّامه تهیه شده بود، عمّامه‌ای درست می‌کرد و بر سر زائر خانه خدا قرار می‌داد. اگر زائر زن بود، لباس‌های سفید به‌تن می‌کرد. قبل از حرکت زائر به تهران، عده زیادی از مردم در محلی که دروازه شهر و میدان بزرگی بود، جمع می‌شدند و وقتی زائر از منزل خود حرکت می‌کرد، نزدیکان وی نیز همراه او تا همان میدان می‌رفتند. در این بین چون در «گُمیشان» روحانی زیاد بود و همه عمّامه سفید می‌گذاشتند،

عمّامه زائر به دلیل نو بودن از همه سفیدتر بود. همراهان همگی در میدان جمع می‌شدند، سپس روحانی، اقامه نماز می‌کرد و همراهان و زائر نیز پشت سر او نماز می‌خواندند. بعد از نماز مردان با زائر خانه خدا دست می‌دادند و برای او سفر خوشی را آرزو می‌کردند و زن‌ها هم به طرف زائر می‌رفتند. البته با او دست نمی‌دادند، بلکه نوک آستین او را گرفته و به او «سفر به خیر» می‌گفتند. سپس زائر سوار اتومبیل می‌شد و با همراهان خود، که سه یا چهار نفر ازفامیل‌های او بودند، در میان شور و هلهله بدرقه‌کنندگان، به طرف تهران حرکت می‌کردند.» (۱) در سیرجان: «معمولًا ساعات حرکت زائرین در جلسات خداحافظی اعلام می‌شد و روز موعود، جمعی از اقوام و آشنایان در منزل مسافر جمع می‌شدند تا ضمن دیدار و خداحافظی مجدّد، او را بدرقه نمایند. قدیمی‌ها بدرقه کردن یا به اصطلاح «همپا» رفتن زائرین را ثواب می‌دانستند به همین دلیل در روز حرکت، شخصی بر پشت‌بام یا درب منزلِ زائر، می‌ایستاد و چوشی(چاووشی) می‌کرد.» (۲) در زاهدان فسا، کسی که می‌خواست به زیارت مشهد یا کربلا برود: «شب قبل از حرکت زائر، چاووش‌خوان به منزل آن شخص و روی پشت‌بام

۱- سیمین حسینی، گمیشان، بندر ترکمن، ۱۳۴۶

۲- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

می‌رفت و شروع به خواندن می‌کرد؛ سپس بیشتر مردم برای خداحافظی می‌آمدند. در روز حرکت، زائر دستمال سبز رنگی دور گردن خود می‌بست و مردم به همراه او به امامزاده‌ای که در یک کیلومتری آبادی قرار دارد، می‌رفتند. این امامزاده به «امامزاده ابراهیم» یا «امامزاده زاهد» مشهور است، آنگاه پس از زیارت، با یکی دو تن از خویشان نزدیک خود حرکت می‌کرد.» (۱) در نی‌ریز فارس، با فرا رسیدن فصل تابستان و تعطیلی مدرسه‌ها، خانواده‌هایی که مایل به زیارت مرقد امام رضا(ع) بودند، خود را آماده می‌کردند تا

۱- علی محمد هاشمی‌زاده، زاهدان فسا، فارس، ۱۳۴۷

این راه دور را در پیش بگیرند. جالب آن بود که در تمام آن محله از چند روز قبل، بر سر زبان‌ها می‌افتاد که خانواده فلانی می‌خواهد به مشهد برود. در روز موعود که تمامی وسایل آماده می‌شد، آن‌ها را با گاری به گاراژ حمل می‌کردند و مطابق رسم، یک درویش با لباس سفید، عبا و تبرزین به خانه زائر می‌رفت و چاووشی می‌خواند. سپس اهل محل و خویشاوندان، زائران را تا گاراژ مشایعت می‌کردند. جالب آن بود که اگر به هنگام حرکت مسافران، در میان کسانی که آن‌ها را همراهی می‌کردند، بچه‌های زیر ده سال هم بودند، دستمال سبزی به دور گردن آن‌ها می‌بستند تا امام رضا(ع) آن‌ها را نیز برای زیارت طلب کند. (۱) (۲) در سیرجان کرمان نیز: «همسایگان، ساکنین محله و حتی عابرین غریبه، با شنیدن صدای چاووش، به جمع بدرقه‌کنندگان می‌پیوستند و در فضای آکنده از بوی کُندرک(کُندر)، دشتی(اسپند) و گلاب به انتظار زائر می‌ایستادند و با صلوات‌های پی در پی‌او را به خارج از منزل فرا می‌خواندند. زائر در حالی که عده‌ای از روحانیون و بزرگان فامیل، او را همراهی می‌کردند؛ از

۱- مریم صلاحی‌فر، تبریز، فارس، ۱۳۵۲

۲- در ورزنه بخش کوهپایه اصفهان؛ هنگامی که زائران، همراه مشایعت‌کنندگان نزدیک اتوبوس می‌رسیدند، جلوی پای زائر یک گوسفند قربانی می‌کردند و کمی از خون گوسفند را به کفش زائر می‌مالیدند تا وقتی زائر به سلامتی به مقصد رسید، کفش خود را بشوید(ماشاءالله شفیعی، ۱۳۵۷).

زیر قرآن می‌گـذشت و به جمعیت می‌پیوست. در این هنگام فریادهای تکبیر و صـلوات بلنـدتر می‌شد و چاووش خوان بیرق(پرچم) سـبز را به نشـانه حرکت در هـوا می‌چرخانـد و اشـعار منـاسبی می‌خوانـد. حرکت آرام و منظّم اسـتقبال‌کنندگان و صوت گوش‌نواز چـاووش، سـاکنین کوچه پس‌کوچه‌هـای تنگ و باریک شـهر را تحت تأثیر قرار داده، از منازل بیرون می‌کشانـد و در نتیجه، تعـداد بدرقه‌کننـدگان افزایش می‌یـافت و جمع زیـادی از مردم مؤمن و معتقـد شـهر بـا شوق و رغبت زائرین را مشایعت می‌نمودنـد. مسـیر بدرقه مشخص بود بنابراین همه زوّار از منازل شخصی یا مساجد به سوی غلامخونه(ژاندارمری سابق)

مشایعت می‌شدند و از آنجا با وسایل نقلیه آنروز به سوی بندرعباس و کرمان حرکت می‌کردند تا از طریق آب یا خشکی راهی مقصد نهایی شوند. حدود ۸۰ ۷۰ سال قبل تنها مکانی که از زائرین مشایعت و استقبال به عمل می‌آمد غلامخانه بود، اما رفته به دلیل توسعه شهر و ازدیاد وسایل نقلیه، حسین‌آباد بالا، واقع در جاده سیرجان بردسیر جهت اینکار در نظر گرفته شد و در حال حاضر نیز با وجود جایگاه ویژه زوّار، باز هم بیشتر مردم از مسافرین‌شان در حسین‌آباد استقبال می‌کنند.» (۱) از اسنادی که، درباره مشایعت زائران موجود است، می‌توان نتیجه گرفت که بیشتر این مشایعت‌ها، با رفتن به نزدیکترین امامزاده محل(سکونت زائر) همراه است؛ یعنی زائر و مشایعت‌کنندگان قبل از حرکت، به نزدیکترین امامزاده محل سکونت‌شان می‌روند و پس از خواندن دعا، نماز و گاهی پخت و توزیع ولیمه بین مشایعت‌کنندگان، مراسم مشایعت را به اتمام می‌رسانند.

۱– مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۳ بیرقْ زنان

یکی از مراسمی که، پس از خداحافظی و حرکت زوّار به سوی خانه خدا، مرسوم بود، مراسم «بیرقْ زنان» بود. در این رسم «خانواده زائر، چه مرد باشد چه زن، بعد از رفتن مسافرشان، بین اقوام و خویشان عَلَم تقسیم می‌کنند و به هر خانواده دو عَلَم می‌دهند، این عَلَم‌ها که بیشتر سبز رنگ هستند، سه گوش و پایه‌های آن به بلندی ۷۵ سانتیمتر و از نی ساخته شده‌اند. صاحب خانه آن را بر سر درب ورودی منزل خود، نصب می‌کرد و تا زمانی که حاجی باز گردد و پس از آن هم تا زمانی که از

تابش آفتاب و باران پوسیده شود، برافراشته باقی می‌ماند.» (۱) در دزفول رسم بود که: «هر کس قصـد زیارت خانه خـدا را داشت، در روزهـایی که برای خـداحافظی و حلالـیت طلبیـدن نزد اقوام و دوسـتانش می‌رفت، پارچه‌ای سبز رنگ به رسم هـدیه، به زن‌های خانواده، خلعت می‌داد؛ سـپس این پارچه، دوخته می‌شد و در روز هشـتم ماه ذی‌الحجّه، مجلس شادی در خانه حاجی برپا می‌گشت و تمام همسایه‌ها، آشـنایان، دوسـتان و اقوام حاجی، شرکت می‌کردند. در این روز تمام لباس‌های زن و دختر حاجی باید سبز رنگ بوده و روسری‌های پولک‌دار بر سر می‌کردند. همچنین یک زن دایره‌زن نیز خبر می‌کردند تا اشعاری را با ضربِ دایره بخواند:

آسارا زِلازِل حَجّی رَسیدَ منزل

s r

zel zel hajji rasida menzel

آسارا یکه دو تا حَجّی رَسید خونِه خدا

s r

yeke dot

hajji rasid xone xod

hajji va xoto moretحَجّی وا خوتو مورِت

beyounta va ni doret بیونتَ وَ نی دورِت

بدین ترتیب تا هنگام ظهر که وقت ناهار خوردن

۱- غلام امانی، بهبهان، خوزستان، ۱۳۵۴

بود و سپس تـا هنگام شب که مراسم بیرق زنان شروع می‌شـد، این مجلس ادامه می‌یافت. هنگام شب نیز چنـد تن از مردان بزرگ فامیل به همراه پسـران حاجی، پرچم‌هایی را که قبلًا درست کرده بودنـد، به بلنـدترین بام خانه می‌بردند و بنّای اسـتادی را که دعوت کرده بودنـد، به تعـداد بیرق‌هـا، چـاله می‌کنـد و بعـد آن‌ها را نصب می‌کرد. در این هنگام دایره‌زن، دوباره مشـغول می‌شـد و زن‌ها هلهله(کِل) می‌کردند. این بار دایره‌زن برای بنّا شعر می‌خواند تا بنّا خوشحال شود و بیرق‌ها را بهتر بنشاند:

آسا بنانَ خدا راس آرا

s

banana xod

r s r

مالهَ طلویه خدا راس آرا (۱) m la taloye xod r s r

این مراسم در میان شور و شادی به پایان می‌رسید و بعد از زدن بیرق‌ها، به همه حاضران، نفری یک بشقاب شیرینی می‌دادند که به آن شیرینی، «پا بیرق» گفته می‌شد.

بدین ترتیب، روز دهم ذی‌الحجّه اگر یک نفر غیر دزفولی به دزفول می‌آمد، با منظره جالبی روبه‌رو می‌شد، چرا که در بیشتر پشت بام‌ها و روی سر پله‌های خانه حجّاج، بیرق‌هایی را می‌دید که با چوبِ رنگ‌آمیزی شده و پارچه‌های سبز رنگ، با بادی ملایم به حرکت درمی‌آیند. همچنین هر شخص تازه‌وارد، می‌توانست بفهمد که فلان حاجی چند اولاد پسر دارد، چون غیر از بیرق حاجی که از همه بزرگ‌تر بود، به تعداد پسرانش نیز بیرق زده می‌شد. ناگفته نماند که هر سال، حاجی‌هایی که سال‌های پیش به مکّه رفته بودند، دوباره بیرق می‌زدند؛ یعنی بیرق‌های قدیمی را در می‌آوردند و دوباره رنگ زده و پارچه‌نو به آن‌ها می‌دوختند و در سر درب منزل، نصب می‌کردند.» (۲) مراسم بیرق‌زنان و مجلس شور و شادی زنانه در شهر شوشتر نیز برگزار می‌شد، به طوری که پس از آنکه چند نفر، زائر مکّه را تا اهواز بدرقه کردند، در

۱- استاد بنا را خدا راست بیاورد ماله طلایی را خدا راست بیاورد

۲- شوکت الماسی، دزفول، ۱۳۴۷.

ص: ۷۶

همـان روز خـانواده زائر، زن‌هـای دیگر را برای رفتن به امامزاده عبـدالله و دعا برای مسافر دعوت می‌کردنـد، و برای این مراسم شـیر برنج شکری و نان تیری تهیه می‌دیدند؛ سپس بعد از زیارت، دعا و خوردن شیر برنج، به خوشحالی می‌پرداختند و ضمن دایره زدن، پایکوبی و کِل کشیدن این شعر را برای زائر می‌خواندند:

فرش کُنم امومَه

far

konom emoma

گُلُو دِهام زنونَهzanonagolo deh m

هه دُودُو حَجیونَهhe do do hajjiyona

خیر آیا خیر آیاxayr y xayr y

حجّی از مکّه آیا [(۱)](#) hajji az makke ya

در سومین روزی که زائر به سفر حج رفته بود، زن زائر به همراه چند زن دیگر با یک دایره و چند نان شیرینی به کنار رودخانه می‌رفتند. آنگاه نان شیرینی‌ها را که به آن «توشه حجّی» گفته می‌شد، در آب می‌انداختند و مشغول دایره زدن و کِل کشیدن می‌شدند و چنین می‌خواندند:

مُورُوم سر «رِقتُ» "morom sare "reqto

تُوشَه دِهام اوِ to a deh m owe

حجّی لاشه به لول hajji la e be lol

سر تخت کُنَد خُوه sare taxt konad xova

خانواده حاجی تا نه روز، هر روز با لباس سبز به امامزاده عبدالله می‌رفتند و در شب دهم، هفت بیرق سبز را که بالای هر یک از آن‌ها زنگوله‌ای است بر سر در حیاط نصب می‌کردند و در حالی که یک نفر هم چاووشی می‌خواند، در پی بیرق‌ها گوسفندی ذبح می‌کردند. فردای آن روز که روز دهم بود، خانواده حاجی، همسایه‌ها و اقوام خود را برای ناهار دعوت می‌کرد. غذای این روز «قلّیه» [(۲)](#) نام داشت. بعد از خوردن ناهار، همگی به امامزاده عبدالله می‌رفتند. زن

۱- امامزاده را فرش می‌کنم، به زنان گلاب می‌دهم، دور، دور حاجی‌هاست، سلامتی و خیر بیاد، حاجی از مکه بیاد

۲- این غذا را با آرد، برنج، شکر، گوشت، شیر، تمبر، نخود و پونه درست می‌کنند که علاوه بر آن، برنج، زعفران، خورش، چند مرغ سرخ کرده، خورش سبزی، پلو، چلو و سبزی‌های خام هم روی سفره می‌گذارند.

حـاجی یـک بیرق سبزِ کوچـک، به دست می گرفت و جلوتر از همه به راه می‌افتـاد و همسایه‌ها و خویشان هم به دنبال او تا امامزاده می‌رفتند. سپس زن حاجی برای شوهرش دعا می کرد. آنگاه زن‌ها به شادی و پایکوبی می‌پرداختند و این شعرها را می‌خواندند:

آساره یکی دو تا

s ra yeki dot

حجّی رسید خونَه خداhajji resid xona xod

آساره بُلَندَهs ra bolanda

حَجی احرُوم بَنده (۱) hajji ahrom banda

بِیرقامُون بُونِ بُلَندِنbeyraq mon bone bolanden

۱- ستاره یکی دو تا، حاجی به خانه خدا رسید، ستاره بلند است(در آسمان است)، حاجی احرام می‌بندد.

ص: ۷۹

ری به ری کِنار سِزَه

ri be ri kenare seza

خیر خِوبی حَجّی آیا xeyre xobi hajji y

هی بریم تافته سوز hey berim t fte soz(۱)

بیرقامون بُون بلندن beyraq mon bone bolanden

ری به ری مام زَرد ri be ri mame zard

خیر خوبی حَجِی آیا xeyre xobi hajji y

هی بریم تافته زرد hey berim t fteye zard(۲)

بیرقامون بون بلندن beyraq mon bone bolanden

ری به ری سایه اموم ri be ri saye amome

خیر خوبی حجّی آیا xeyre xobi hajji y

هَی بریم پارچه کتون hay berim p r e katon(۴) (۳)

۱- پرچم‌هایمان روی بام بلند است، مقابل درخت کنار(سدر) سبزی است، به سلامتی و خوبی حاجی بیاید، می‌بریم تافته سبز

۲- پرچم‌هایمان روی بام بلند است، مقابل امامزاده، به سلامتی و خوبی حاجی بیاید، می‌بریم تافته زرد

۳- پرچم‌هایمان روی بام بلند است، مقابل سایه امامزاده، به سلامتی و خوبی حاجی بیاید، می‌بریم پارچه کتان

۴- منیژه عشق‌پرور، مسجد سلیمان، ۱۳۴۹

۴ آش پشتِپا

پختنِ آش پشتِپا و توزیعِ آن بین اهالی محل، خویشان و نزدیکان، از آداب سفر به شمار می‌رود که خانواده زائر با حرکت مسافر خود، برای سلامتی و ایمنی مسافر به آن مبادرت می‌ورزد. این سنت در شهرها و روستاهای مختلف با اسامی خاصّی؛ مانند آشِ پشت پا، پشت سر، پس پایی و جا گرمی نامیده می‌شود، و با توجه به سنت‌های محلی، طرز پخت این آش و حبوبات به کار رفته در آن متفاوت است.

در زاهدان فسا: «بدرقه‌کنندگان زائر، موقعی که به

خانه بازگشتند، خانواده زائر، با پنج کیلو آرد گندم، روغن گوسفندی، نخود و سبزی، آش می‌پزند و به خانه همسایه‌ها می‌فرستند، به طوری که به هفت خانه آش برسد و می گویند: این آش جا گرمی زوّار است.» (۱) در هونجان: «هنگامی که اقوام و خویشان زوّار، از گاراژ برمی‌گشتند، به منزل زائر می‌رفتند و با آردی که زائر، بر آن تیمم کرده بود، آش برگ یا آش رشته درست می کردند و پس از پخت، کاسه کاسه به در خانه‌ها می‌بردند و می گفتند: این آش پشت پایی زوّار یا نذری زوّار است.» (۲) در فیروزکوه: «میان اهالی گاوده نیز این چنین رسم بود که سه روز بعد از رفتن زوّار به زیارت، آشی به نام آشِ پشتِ‌پا می‌پختند و به تمامی اهل محل می‌دادند، برای اینکه زوّار به سلامت باز گردند.» (۳) در مبارکه لنجان، چنین رسم بود: «هنگام خروج زائر از منزل، یک سفره می‌آوردند که در آن مقداری آرد بود؛ سپس شخص زائر باید با آن آردها تیمّم می کرد و از خانه خارج می‌شد؛ سه روز پس از حرکت زائر، برای او آش پشتِ‌پا می‌پختند. برای پخت این آش از همان آردی استفاده می‌شد که زائر با

۱- غلام عباس مزدک، زاهدان فسا، فارس، ۱۳۴۷

۲- علی عباسقلی خسرویان، هونجان، شهرضا، اصفهان، ۱۳۴۸

۳- احمد کشمیر، گاوده، فیروزکوه، ۱۳۵۶

آن تیمّم کرده بـود. (۱) در حسـین‌آبادِ نـاظم، از توابع ملاـیر: «سه روز پس از رفتن زائران، هر خـانواده‌ای جـداگانه، برای سـلامتی مسافر خود، آش رشته پشت پایی می‌پخت و از همسایه‌ها و اقوام نزدیک دعوت می‌کرد که برای صرف این آش به خانه زائر بروند و آخر سـر هم چند جام باقی مانده را به پشت بام می‌بردند و از ناودانی که به طرف مشرق؛ یعنی مقصد مسافر قرار داشت، به صحن حیاط سرازیر می‌کردند.» (۲) در علی‌آباد دو دانگه فریم: «روز سوم، آش

۱- امیر ایران‌پور مبارکه، مبارکه، لنجان، ۱۳۴۶

۲- مراد عبدلی، حسین‌آباد ناظم ملایر، ۱۳۴۷

پشتِپا می‌دهنـد. این آش سه نوع است: آشِ دوغ، آشِ کشک و آش ترش؛ که البته یکی از این سه نوع آش را برای پختن انتخاب می‌کنند.» (۱) در تربت‌حیدریه: «وقتی خبر خروج زائر خانه خدا را از ایران می‌فهمیدند، روز بعد آشِ رشته درست می‌کردند و برای همسایه‌ها می‌فرستادند، به این آش، آشِ پشتِ پا می‌گفتنـد.» (۲) همـان‌گونه که در اسـناد آمـده است، پختنِ آشِ پشتِ پا، در روز سوم، از مهم‌ترین کارهـایی است که خـانواده زائر خانه خـدا، آن را برای مسافر خود انجام می‌دهـد. تبرّک این آش، به خاطرآردی است که زائر با آن تیمّم کرده است.

این مراسم در روسـتای بهمن از توابع آباده، به شـکل جالبی برگزار می‌شود: «در این روسـتا صـبح روز سوم، آردی را که زائر با آن تیمّم کرده و هنوز دست نخورده است، می‌آورنـد و مقـدار یـک منِ شـاه(معادل شـش کیلو) آرد به آن اضافه و سـپس آن را خمیر می‌کننـد. آنگـاه اقوام زائر در خـانه او جمـع می‌شونـد و مقـداری عـدس، نخـود و سبزی‌هـای خشـک از قبیـل برگ چغنـدر، پیـاز خشـکه(پیاز را می‌کوبند و خشک می‌کنند) شِوید خشک و مقداری ادویه می‌آورند، سـپس خمیر را چانه می‌کنند و چانه‌ها را روی تخته‌ای

۱- عباسعلی عمادی، علی‌آباد، دودانگه فریم، ساری، ۱۳۴۸

۲- فائزه اسحاق‌نیا، تربت‌حیدریه، ۱۳۴۹

می‌گذارند و با چوبی گرد به نام تیر «بَلَک بُری»
(balak bori)

خمیر را پهن می‌کننـد و بـا چـاقویی آن‌هـا را به شـکل‌و انـدازه‌های مختلـف که به صورت برگ است، می‌بّرنـد. دو قطعه اوّلی را به صحرا می‌اندازنـد و می‌گوینـد: «را زَوارُمونُ بریدم» r zavvaromono boridam)« (r)؛ یعنی راه زوّارمـان را کوتـاه کردیم. آنگاه تمام چانه‌ها که پهن و بریـده شد، دو چانه آخری را به شـکل یک زن و یک مرد درست می‌کنند و اسم آن‌ها را «مومو هوا و بوموهوا» می‌گذارنـد. وقتی بَلَـک‌بری تمام شـد، مقـداری سبزی خشک کرده را همراه با روغن، داخل ظرفی سـرخ می‌کننـد، آنگاه مقداری کشک به سبزی سرخ کرده می‌افزایند. بعد عدس و

نخود پخته شده را با کمی آب در ظرف می‌ریزند و آن‌ها را می‌جوشانند. هنگامی که آب به جوش آمد، بَلک‌های بریده شده را داخل ظرف دیگ می‌ریزند و «مومو‌هوا و بوموهوا» را هم داخل دیگ قرار می‌دهند تا پخته شود. وقتی آش پخته شد، آنگاه آش بَلک یا آشِ پسِ پا را کاسه کاسه، به خانه دوستان، همسایگان و اهل دِه می‌فرستند. سپس «بوموهوا و مومو‌هوا» را داخل ظرفی گذاشته و آن را به یک زن می‌دادند تا به همراه ظرف، بدون آن که پشت سر خود را نگاه کند، سر جوی آب رود و «بوموهوا و مومو‌هوا» را در آب اندازد و بگوید: همین جور که شما خود او میریک، مسافر مَنُم زید بیا؛

(hamin jur ke oma xod ow miriyk mosafere manom zid baya)

سپس بدون آنکه به پشت سر خود نگاه کند، به خانه برمی‌گشت. در واقع آش پس پا را برای سلامتی مسافر می‌پختند.» (۱)

سیرجانی‌ها نیز: «به پختن آش قپاپا(پشتِ پا) اهمیت می‌دادند و بر این عقیده بودند که این آش، باید در منزل مسافر و به هزینه خانواده او تهیه شود و ۷ تا ۴۰ نفر از آن بخورند. بنابراین طبق سنت، در سومین، پنجمین یا هفتمین روز، آش می‌پختند و عده‌ای را به صرف آن دعوت می‌کردند و مقداری نیز بین همسایگان توزیع می‌کردند. عقاید در مورد آشِ قپاپا

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباده، ۱۳۴۷

مختلف است عـده‌ای بر این عقیده‌انـد که این آش، نوعی صـدقه است و به نیّت سـلامتی مسافر پخته می‌شود و گروهی عقیده‌دارند که آش قپاپـا به نیّت خیر و برکت و طول عمر و شادمـانی مسافر و خانواده او پخته می‌شود و صـدقه محسوب نمی‌شود. مهمانانی که به صرف آش، دعوت می‌شدند هرگز بدون کادو در جلسه شرکت نمی‌کردند؛ زیرا اولین مهمانی که در منزل مسافر تشکیل می‌شد «جاخالی‌با» نام داشت و دعوت شدگان وظیفه داشتند، قبل از ورود به جلسه، یک یا دو کلّه قند و مقداری هِل را در سینی گذاشته با بُقچه پته، ترمه یا مخمل آن‌را بپوشانند و به عنوان کادوی «جاخالی با» منزل مسافر بفرستند. به اعتقاد

بعضی از همشهریان، این هدیه، نوعی کمک مادی به مسافر و خانواده او بود؛ اما سالمندان عزیز، قند را نشانه شیرین‌کامی و روشنایی می‌دانند و معتقدند که ارسال قند به منزل مسافر شگون دارد. به هر حال این یک رسم و سنت بود که تا چند سال قبل، رواج داشت و در حال حاضر به کلی منسوخ شده است؛ اما بردن گل، شیرینی و کادویی شامل ظرف، پتو و ... در روز استقبال و دیدار از مسافر الزامی است و کمتر کسی است که با دست خالی به استقبال و یا دیدار مسافر برود؛ خصوصاً مسافری که زائر خانه خدا و عتبات عالیات باشد.» (۱) همچنین در علوی کاشان نیز: «بعد از هفت یا هشت روز که از رفتن زائر گذشت، خانواده زائر، چند نفر از فامیل را به خانه دعوت می‌کنند تا با کمک هم آش پشت پایی بپزند. عصر آن روز فامیل‌ها به خانه زائر می‌روند تا با سبزی و رشته‌هایی که خود تهیه کرده‌اند، آش را بپزند. وقتی آش آماده شد، برای تمام همسایه‌ها و فامیل‌ها می‌برند و بعد از صرف چای و شیرینی، به خانه‌های خود می‌روند. از روز آش پزون به بعد نیز افراد فامیل و دوستانِ دور و نزدیک، به خانه مسافر می‌آیند و برای او هدایایی از قبیل: شیرینی، پتو، پارچ و لیوان، سماور، گلدان و چیزهای دیگر می‌آورند، که

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

به آن جاخالیگی می گوینـد.» (۱) از این رو مهم‌ترین کـارکرد آش پشت پـا، سـلامتی مسافر و دعا برای ایمنی سـفر بوده است: «این آش را نـذر می کننـد که مسافرشان به سـلامت به مقصـد برسد. به طوری که وقتی مسافر به مکه معظّمه رسـید با اولین نامه و حالاً با اولین تلفن در منزل حـاجی آش پشتِ پا می‌پزنـد و آن آش را کاسه کاسه می کننـد و برای قوم و خویش و همسایه ها می‌برنـد و به آن‌ها می گویند: آشِ پشت پای فلانی است که به مکه رفته و همسایه هم دعا می کند که به سلامت و قبولی حج به میهن

۱- طلعت خادم پور، علوی، کاشان، ۱۳۶۳

ص: ۸۹

برگردد.» (۱)

۱- محمد کریمی فروتقه، کاشمر، ۱۳۷۸

ص: ۹۰

جدولِ انواع آشِ پشتِ پا، در مناطق مختلف

ص: ۹۲

فصل سوم چاووش و چاووش‌خوان

اشاره

۱ چاووش‌خوانی

از آنجا که زیارت اماکن متبرکه، یکی از آرزوهای دیرینه مردم، به حساب می‌آمد، چاووش را می‌توان سمبل سفر زیارتی به شمار آورد؛ زیرا بدون حضور چاووش‌خوان، سفر زیارتی، شور و هیجان نداشت.
در فرهنگ‌مردم ایران، چاووش‌خوان کسی است که در سفرهای زیارتی(پیش یا پس از سفر و یا در هنگام سفر) با خواندن اشعار مذهبی مهیّج و مناسب، وظیفه تشویق و ترغیب و همراهی مسافران و نیز تذکر به آن‌ها و حفظ شؤون سفر برای کاروانیان را بر عهده دارد. هرچند واژه چاوش یا چاووش در گذر زمان دستخوش تحول معنایی شده، اما کاربری آن، همواره در پیوند با مراسم و تشریفات و سیر و حرکت بوده است؛ به ویژه در دوره‌های اخیر که چاووش به عنوان یکی از عناصر اصلی سفرهای زیارتی و کاروانی، نقش برجسته‌ای ایفا می‌کرده است. هنوز هم کم و بیش در شهرها و روستاهایی که سنت‌های سفر تا اندازه‌ای پایدار مانده است؛ چاووشان به عنوان

«منادیان سفر» و «مُغَنِّیان نواخوان» در سفرهای زیارتی، مسؤولیت ارتباطی و نقش فرهنگی ویژه‌ای به عهده دارند.

فعالیت چاووش‌خوان در کاروان زیارتی متنوع بود؛ مثل اعلام زمان مسافرت، آماده‌سازی فضای بدرقه و استقبال از زائران با خواندن اشعار مذهبی، که این عمل در مناطق مختلف، به شیوه های گوناگون برگزار می‌شد.

بنا بر اسناد فرهنگ مردم، سابقاً هر یک از محلات، دارای یک یا چند نفر چاووش‌خوان بود که در تمام طول سال، مسؤولیت هماهنگی و همراهی و انجام خدمات ارتباطی و فرهنگی مورد نیاز زوّار و مسافران کاروان را به عهده داشتند.

چاووش‌خوان‌ها غالباً به هنگام انجام وظیفه، لباس پاکیزه بر تن می‌کردند و شال و کلاه فاخر و اسب و عَلَم به همراه داشتند و با خواندن اشعار و پیام‌های زیبا و مناسب در کوچه و محلات می‌گشتند و ندای تشکیل و حرکت کاروان سفر را می‌دادند و به این وسیله کسانی که قصد زیارت داشتند، برای سفر آماده می‌شدند.

در میان اهالی زرجه بستانِ قزوین: «در روز حرکت زائران صبح اول وقت چند نفر از اهالی خوش صدا که به اصطلاح محلی، آن‌ها را چی‌وش

(evi)

می‌گویند، از خانه بیرون می‌آمدند و با صدای بلند اشعار مذهبی می‌خواندند و به این ترتیب حرکت زائران را به مردم اعلام می‌کردند.» (۱) در الوسجردِ ساوه: «شخص یا اشخاصی که می‌خواستند برای زیارت به مشهد بروند، چند شب مانده به سفر، چاووشِ دِه را خبر می‌کردند تا برای آن‌ها چُوشی(i ovo) بخوانند. مرد چوشی‌کِش هنگام شب بعد از اذان مغرب در کوچه‌ها می‌گشت و اشعاری را در مدح ائمه اطهار(ع) سر می‌داد.» (۲) در روستای سُه نطنز: «از حدود یک ماه، قبل از عزیمت زوّار به مشهد یا عتبات عالیات، خانواده زائر، شخصی را به نام «چاووش» روانه کوچه‌ها می‌کرد.

۱- نورالله ملکی، زرجه‌بستان، قزوین، ۱۳۴۹

۲- ابوالفضل موتجی، الوسجرد، ساوه، ۱۳۴۸

چاووش، چندین روز در یکی از ساعت‌های صبح و یا عصر در کوچه‌ها شروع به قدم زدن و خواندن اشعار با لحن ویژه‌ای می‌کرد و دیگران را ترغیب و تشویق می‌نمود. این نوای چاووش و اشعار مذهبی و مهیّج، عدّه دیگری را هم، خواه، ناخواه راهی زیارت می‌کرد.» (۱) ترغیب مردم به زیارت، از سوی چاووش‌خوانان در اسناد دیگری نیز آمده است: «در سابق زمانی که اهالی ده‌نمکِ اراک، به زیارت مکّه، کربلا و مشهد می‌رفتند، چون وسیله نقلیه، بسیار کم بود و معمولًا این مسافرت‌ها طولانی بود، چند روز قبل از سفر، یک نفر

۱- سید ابوتراب هاشمی سهی، سُه، نطنز، ۱۳۵۶

بـا سواد و خوش صـدا، همه روزه هنگـام صـبح، سوار اسبی شـده و در کوچه‌هـا به راه می‌افتـاد و چاووشـی می‌خوانـد. بسـیار اتفاق می‌افتاد که کسـی قصد زیارت نداشت، ولی با شنیدن صدای چاووش، تشویق شده، عازم زیارت می‌شد.» (۱) در ساوجبلاغِ طالقان: «چاووش‌خوان، یک کلاه قرمز منگوله‌دار که در روستا به آن کلاه گُلُم‌دار

(r d molog)

می‌گفتنـد، سـر می‌کرد و یک پرچم سبز که روی آن چنـد عبارت دینی نوشـته شده بود، به دست می‌گرفت و سوار بر یک مادیان، در طول هفته، روزی یک بار در کوچه‌های دِه حرکت می‌کرد و با صدای بلند، اشـعاری می‌خواند تا مردم را از زمان سفر زائران، با خبر کند.» (۲) میان اهالی روسـتای مبارکه لنجان، این چنین رسم بود، «خانواده زائر، یک مرد سید را که صدای خوبی داشت، برای چاووشـی خواندن پیدا می‌کرد و به او می‌گفت: از امروز چاووشـی را شـروع کن. این مرد پنج شبانه روز از ساعت ۵ بعدازظهر تا ۹ شـب، در کـوچه و اطراف مبـارکه می‌گشـت و در مـدح امـام رضـا(ع) می‌خوانـد. زمـانی کـه وقت حرکت زوّار می‌رسـید، بـاز هم چاووش، درب خانه مسافر می‌ایستاد و بنای خواندن می‌گذاشت تا مردم و اقوام زائر، برای بدرقه

۱- ژاله نمکی، ده نمک، اراک، ۱۳۴۹

۲- تهمینه اجلالی، ساوجبلاغ، طالقان، ۱۳۴۶

وی جمع شوند.» (۱) در شهر کازرون: «روز حرکت زوّار به مشهد، پیشاپیش زوّار و همراهان دو یا چند نفر چووش

(uvo)

شروع به خواندن چووشی می‌کنند. اگر چووش‌ها دو نفر باشند، هر بیت از ابیات را یکی از آن‌ها می‌خواند و بعد از خواندن هر دو بیت چووش‌ها صلوات می‌طلبند و همراهان، با هم و یک صدا صلوات می‌فرستند و زن‌ها هم کِل می‌کشند.» (۲) در دزفول نیز: «سالی دو مرتبه(فصل بهار و پاییز)

۱- امیر ایران پور مبارکه، مبارکه، لنجان، اصفهان، ۱۳۴۶

۲- محمدمهدی مظلوم‌زاده، کازرون، ۱۳۵۲

اهالی با نظم و ترتیب خاصّی به زیارت عتبات عالیات مشرف می‌شدند. در فصلی معین، در بیرون شهر چند چادر برپا می‌کردند و دو نفر چاووش‌خوان سوار بر اسب می‌شدند، بیرق در دست گرفته، در کوی و برزن به راه می‌افتادند و چاووشی می‌خواندند. در این هنگام برخی اشخاص جلو آمده و بیرق را می‌بوسیدند و به آن طرف پل دزفول که چادرهای قافله برپا شده بود، برای نام‌نویسی می‌رفتند؛ آنگاه پس از تعیین تعداد زوّار، روز حرکت اعلام می‌شد.» (۱) بنابراین، چاووش‌خوان‌ها، معمولًا از میان افراد سید و خوش صدای محل و گاهی نیز مداح یا روحانی محل انتخاب می‌شد. این افراد به صورت رایگان و برای رضای خدا و در موارد نادر، با دریافت وجه (۲)، جنس یا هزینه مسافرت، به این کار مبادرت می‌ورزیدند.

تهمینه اجلالی می‌گوید: «در طول سفر، تمام زائرین زیر نظر چاووش هستند و هزینه مسافرت چاووش بر عهده زائرین است. علاوه بر این، هر یک از زائرین، مبلغی را برای زحمتی که چاووش می‌کشد، به وی می‌دهند.» (۳)

۱- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

۲- چاووش‌خوان، یعنی کسی که اشعار مذهبی می‌خواند، زائر را تا چند صد متری همراهی می‌کند و در برابر اشعار خوانده شده، پول می‌گیرد(فرخ مظفریان، صیقلوندان، صومعه‌سرا، ۱۳۵۷)

۳- تهمینه اجلالی، ساوجبلاغ، طالقان، ۱۳۴۶

ص: ۱۰۱

۲ اشعار چاووشی

«بر مشامم می‌رسد، هر لحظه بوی کربلا» این مطلعِ یکی از اشعاری است که چاووش‌خوانان با بانگ خود فضای روستا و محلّه‌ها را با آن معنوی می‌ساختند. این اشعار با بانگ چاووش، بدرقه راه زائران می‌شد، سپس با بازگشت زائر، دوباره این اشعار با نوای چاووش به مراسم استقبال شور و حال می‌داد. تفکیک این اشعار به صورت اشعار حج، عتبات عالیات یا مشهد مقدس

دشـوار است؛ زیرا چاووش‌خوانـان بـا تـوجه به فضـای معنوی حـاکم بر این‌گونه مراسم(بـدرقه و اسـتقبال)، از اشـعار گونـاگونی که معمولًـا، فی البـداهه بود و چنـدان از وزن و قـافیه پیروی نمی‌کرد، اسـتفاده می‌کردنـد. در این بخش نمونه‌هایی از اشـعار چاووشـی، مطابق اسناد موجود آورده می‌شود:

در زاهد شـهرِ فسا: در روز حرکت زوّار، چاووش‌خوان، جلوتر از سایر همراهان، به سـمت امامزاده ابراهیم، مشـهور به «زاهد» که در گورستان دهِ واقع شده است، رهسپار می‌شدند و چاووش، اشعار مربوط به ائمه اطهار(ع) را می‌خواند:

هر کس که دلش هوای حوض کوثر دارد باید که دست از مال جهان بردارد

***

دلا بیا تا رویم سوی کربلای حسین به پا کنیم در آنجا عزا برای حسین(ع)

***

بارها گفت محمد که علی جان من است هم به جان علی و جان محمد صلوات

(۱) (۲)

***

در فریدن کمران از توابع اصفهان، اشعار یک چاووشی که با صلوات همراه است بدین قرار است:

۱- همراهان صلوات می‌فرستادند

۲- علی‌محمد هاشمی‌زاده، زاهد شهر، فسا، بی‌تا

ص: ۱۰۳

اوّل سلام بر احمد، دوم به ساقی کوثر سوم به فاطمه، چهارم به سبزپوش پیمبر

سلام پنجم ما باد به کشته نیزه و خنجر ز بعد پنج تن حق، سلام بر همه یک سر

همین کلام بود امر واجب ما که بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات

به یازده پسران علی ابوطالب به ماه عارض هر یک، جدا جدا صلوات

***

در کرب و بلا به شمر ملعون لعنت در طوس غریب‌الغربا را صلوات

چاووشیِ دیگری که برای اهالی این روستا آشنا

بود این ابیات است:

ای کعبه به خود مناز که هر که جایی دارد بین شاه رضا چه بارگاهی دارد

خاکِ درِ او سجده‌گه شاه و گدا با ورد زبان، حمد و ثنایی دارد

***

که خدا گفته در همه آیات در طوس غریب‌الغربا را صلوات

معمولًا برای سفر نجف و زیارت بارگاه حضرت علی(ع) نیز دوبیتی‌زیر توسط چاوش‌خوانان خوانده می‌شد:

ای دل به کجا روی که جا در نجف است فریادرسِ هر دو سرا در نجف است

خواهی که مس قلب تو خالص گردد خود را برسان که کیمیا در نجف است

(۱) در فریدون‌شهر اصفهان: «در روز حرکت زائران به کربلا- یا مشهد، همه اقوام و نزدیکان زائر از زن و مرد، کوچک و بزرگ وی را بدرقه می‌کنند و از میان جمعیت، یکی از مردان روستا درحالی‌که سوار بر اسبی است و عَلم سیاه رنگی در دست دارد، با صدای رسا «ورد علی(ع)» می‌خواند:

۱- صفرعلی موگویی، کمران، فریدن، اصفهان، ۱۳۵۶

چه کربلاست که آدم به هوش می‌آید هنوز ناله‌زینب به گوش می‌آید

چه کربلاست عزیزان، خدا نصیب کند خدا مرا به فدای شه غریب کند

که خدا فرموده در همه آیات به باب فاطمه، پیغمبر خدا صلوات

(۱) اهالی دزفول: «هنگام مراسم بدرقه زائران مکّه، با این اشعار که از سوی چاوش‌خوان خوانده می‌شد، آشنا بودند:

اوّل به مدینه، مصطفی را صلوات دوم به نجف، شیر خدا را صلوات

۱- علیرضا لاچینانی فریدون‌شهری، فریدون‌شهر، اصفهان، بی‌تا

در کربُ و بلا به شمر ملعون لعنت در طوس، غریب‌الغربا را صلوات

(۱) و بـدین ترتیب تا دم دروازه، همراه زائر بودند.» (۲) در تربت حیـدریه: «هنگام حرکت مسافران، زمانی که زائر از خانه‌اش بیرون می‌آمد، گروهی از اقوام و دوستان زائر، به آهستگی همراه او حرکت می‌کردند و همه با هم با صدای بلند می‌خواندند:

هر که دارد هوس کرب‌وبلا بسم‌الله هر که دارد سر همراهی ما بسم‌الله

و بدین‌وسیله بدرقه‌کننـدگان، زائر خـانه خـدا را، تا دروازه شـهر بـدرقه می‌کردنـد. (۳) در جیتـوی ورامین: «اشـعاری که به هنگـام عزیمت زوّار مکه، کربلا یا مشهد مقدس، از سوی چاووش خوان در منزل زائر خوانده می‌شد، بدین شرح بود:

اوّل به نجف، شیر خدا را صلوات دوم به مدینه، مصطفی را صلوات

بارها گفت محمّد که علی جان من است هم به جان علی و هم به محمّد صلوات

در کربلا و بلا به شمر ملعون لعنت در طوس، غریب‌الغربا را صلوات

۱- مردم هم پی در پی صلوات می‌فرستادند

۲- شوکت الماسی، دزفول، ۱۳۴۷

۳- فائزه اسحاق‌نیا، تربت حیدریه، بی‌تا

و ادامه می‌داد:

از کرب‌وبلا بوی سیب می‌آید از طوس بوی رضای غریب می‌آید

بلندگو اگر عیب بر زبانت نیست به شاه قفل طلا حضرت رضا صلوات

در کرب‌وبلا به شمر ملعون لعنت به دست بریده صحرای کربلا صلوات (۱)

در قزوین: «اشعاری که روز حرکت زائر عتبات عالیات از منزل او تا محل سوار شدنش، از سوی چاووش‌خوان قرائت می‌شد، چنین بود:

۱- فاطمه حسنی پازوکی، جیتوی ورامین، ۱۳۴۷

کای موالی موسم فصل بهار کربلاست لاله باید چید هر کس داغدار کربلاست

***

تشنه آب فراتم ای اجل مهلت بده تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا

***

چه کربلاست که آدم به هوش می‌آید هنوز ناله زینب به گوش می‌آید

***

ز تربت شهدا بوی سیب می‌آید ز طوس بوی رضای غریب می‌آید

***

ای غریبی که ز جد و پدر خویش جدایی خفته در خاک خراسان، تو غریب‌الغربایی

***

آن خیابان تو و صحن رواقت چه بهشت‌است روضه‌ات جنت و عدن است مسمی به رضایی

جان سپردی به غریبی و ولی در دم مُردن خواهرت کو که بریزد به گلوی تو دوایی

سر تو بر سر زانوی پسر، در دم مردن سر پر خون حسین مطبخ هر بی‌سروپایی

اغنیا مکّه روند و فقرا سوی تو آیند من به قربان تو گردم که تو حجّ فقرایی (۱)

۱- محمدرضا بندرچی، قزوین، ۱۳۵۶

ص: ۱۰۹

این اشعار نیز از سوی چاووش‌خوانان «اقلید» برای زائرین عتبات عالیات و مشهد مقدس خوانده می‌شد:

کشتی شکست به طوفان کربلا در خاک و خون فتاده سلیمان کربلا

تشنه لبان به عیوق می‌رسند فریاد العطش به بیابان کربلا

از آب مضایقه کردند کوفیان بی‌حیا خوب داشتند حرمت مهمان کربلا

که خدا گفته بر همه آیات به باب فاطمه پیغمبر خدا صلوات

آنگاه ادامه می‌داد:

ص: ۱۱۰

چه کربلایی که عالم از او به هوش می‌آید صدای گریه زینب هنوز به گوش می‌آید

***

رفتم به کربلا به سر تربت هر شهید دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است

پرسیدم از کسی سبب او را، به گریه گفت از هفتاد و دو تن شهدا پر ز مشک و عنبر است

***

به یازده پسران علی ولی الل به ماه عارض هر یک، جدا جدا صلوات

***

گشتم روان، دیدم قبری نزدیک در است گفتا حبیب، نور دو چشم مظاهر است

رفتم کنار علقمه، دیدم یک شیهد جدا ز شهیدان دیگر است گفتا عباس جوان، منظورشان جناب برادر است (۱)

در قمصر کاشان: «هر کس که قصد عزیمت به کربلای معلّی را داشت، برایش چووشی می‌خواندند. چووش‌خوان که یکی از اهالی بود، پشت زوّار حرکت می‌کرد و اشعاری را می‌خواند، در پایان هر بند، بدرقه‌کنندگان با صدای بلند بر محمّد و آل محمّد صلوات می‌فرستادند:

اول از شوق احمد بسم الله بعد از آن لا اله الا الله

۱- عین الله خدامی، اقلید، بی‌تا

چون که ما قصد کربلا کردیم طلب نصرت از خدا کردیم
بر محمد و آل او صلوات
چو بدیدیم مرقد مولا جمله غم‌ها از دل رها کردیم
بر سر مرقد علی‌اکبر اشک جاری ز دیده‌ها کردیم
بر محمد و آل او صلوات
بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا
چه کربلاست که آدم به هوش می‌آید صدای ناله زینب هنوز به گوش می‌آید
بر محمد و آل او صلوات
ای آب فرات چه ناوفا بودی تو همسایه به دشت کربلا بودی تو
ای آب فرات خاک عالم بر سرت از بهر حسین نسوخت جگرت
بر محمد و آل او صلوات
رفتم به کربلا بر سر قبر یک شهید دیدم که قبر شهید مشک عنبر است
پرسیدم از یک که این مزار کیست؟ به گریه و ناله بگفتا قبر حبیب نور دو چشم حیدر است
بر محمّد و آل او صلوات
رفتم رواق دوّمی دیدم مزاری که شش گوشه کشور است
پرسیدم از یکی که این مزار کیست؟ گفتا پایین پای حسین قبر علی اکبر است
بر محمّد و آل او صلوات
پایین پای علی دیدم مزاری چنین گلشن است
پرسیدم از یکی این مزار کیست؟ به گریه و ناله بگفتا هفتاد و تن شهید
بر محمّد و آل او صلوات

ص: ۱۱۲

اشعاری هم که برای زوّار خراسان خوانده می‌شد، چنین بود:

ای غریبی که در طوس غریب الغربایی ای شهیدی که در طوس معین الضعفایی

بر محمّد و آل او صلوات رضا به طوس جان شیرین داد

حسین به کرب‌ُبلا سر به شمر نادین داد

بر محمّد و آل او صلوات

آنجا که غریب ناله زاری کند آنجا که غریب رو به دیوار کند

بر محمّد و آل او صلوات بر سر بالین غریب خشتی بنمایی

مادر نبود که گریه بسیار کند

بر محمّد و آل او صلوات» (۱) درشهر فومن واقع در استان گیلان، چاووش خوان این شعر بلند را برای زائرانی که قصد سفر به مشهد مقدّس را داشتند؛ با صدای رسا می‌خواند:

ابتدای سخن ز بسم‌الله بعد از آن حضرت رسول‌الله

بعد از آن امام هشت و چهار بشنو از من حکایتی موزون

داد از مکر و حیله مأمون

کرد درخواست یا امام رضا در مدینه برون شد آن مولا

روانه به طوی می‌گردید به منزلی به نیشابور برسید

دید آهویی بسته به صیادی کرد اندر آن وادی دادی

چشم آهو بر آن جناب افتاد اشک از دیده‌اش ره راه افتاد

عرض کرد اسلام ای آقا جان به فدای تو یا امام رضا

هفت روز است این سگ بدبخت در کمین بود تا مرا بگرفت

هفت طفل‌است‌برمن‌محزون جمله بی‌مادرند در هامون

می‌روم ای امام همچون تیر تا دهم بچه‌های خود را شیر

۱- عباس راهب‌زاده قمصری، قمصر، کاشان، ۱۳۵۱

باز آیم ای امام مُبین من به پابوس تو مباش غمین

رو به صیاد کرد شاه انام از لب دلفشان نمود کلام

گفت مرد صیاد این سخن تو مگو (۱) که محال است وحشی صحرا

که رود باز آید اینجا گفت اسب و شمشیر خود نهم گرو

کرد در دم قبول آن صیاد صید خود را در این زمین سرداد

۱- این قسمت را معمولاً چاووش خوان با کلام روایت می‌کند.

آهو این‌دست‌همچو برق‌دوید رفت تا نزد بچه‌ها رسید

دید گرگی ستاده (۱) بر در غار همچنان در کمین شکار

خواست تا بازگردد این آهو به زبان فصیح گفت تو بیُو (۲)

تو مکن خوف ای دل خسته من ملك هستم ای زبان بسته

صورتم‌راکردست خدای، ژیان که کِشم پاسبانی طفلان

آهو این گرگ را همچو احسان دید رفت تا نزد بچه‌ها برسید

بچه‌ها روی مادرشان دیدند همه از ذوق و شوق نالیدند

گفتند مهربان مادر کجا بودی؟ بر دل ما تو داغ بنهادی

گفت‌نور دیدگان‌تَرَم هفت روز است زار وخونین جگرم

دیدم از دور نوری پیدا شد گر امام رضا هویدا شد

گرگ گفتا که من به خاك درش می‌نمایم که جان فدای سرش

گرگ از پیش و بچه‌ها به میان بشدند سوی صیاد روان

عاقبت کافر از صدق دل مسلمان شد خاك پای شه خراسان شد

(۳)

در تنکابن نیز که از شهرهای شمالی کشور است: «چاووش خوان برای زائرانی که قصد زیارت مشهد

۱- ایستاده

۲- بیا

۳- ابراهیم پورغلامعلی، فومن، گیلان، بی تا

مقدس را دارند اینگونه می‌خواند:

یوسفی از مصر کنعان در خراسان آمده سنگ بر تعظیم او از کوه غلطان آمده

قبله هفتم شه هشتم علی موسی الرضا از عرب شاه غریبی در خراسان آمده

چلچراغی دیدم از نزدیک چون نخل بهشت لیل سوزان دیده گریان چون دل غمناک ما

بر در اول که سقاخانه آن حضرت است آب کوثر در میانش شبت بیمار ما

هر که زو یک جام نوشد درد او زایل شود از حکیمان و طبیبان جهان فارغ شود

(۱)

۱- مصطفی خلعتبری لیماکی، تنکابن، ۱۳۸۷

ص: ۱۱۷

در روستای وزوان از توابع میمه اصفهان: «چاووش‌خوانان دو نفر بودند که پشت سر زوّارِ عتبات عالیات، اشعار زیر را می‌خواندند:

ابتدا می‌کنیم ز بسم‌الله بعد از آن لااله الا الله

بار بستیم جمله بسم‌الله ای رفیقان به یاری الله

***

هرکه همدرد ماست خوش باشد عازم کربلاست خوش باشد

چه کربلاست عزیزان خدا نصیب کند خدا مرا به‌فدای شه شهید کند

در این روستا هر مصرع از یک بیت را یکی از چاووش‌خوانان می‌خواند و بعد از چند بیت، همه می‌خواندند:

که خدا گفته در هم آیات بر محمد و آل او صلوات

(۱) یکی از سندهای کاملی که در خصوص اشعار چاووشی‌خوانی موجود است، مربوط به شهرستان آباده است. در این شهر در موقع عزیمت زوّار به مشهد مقدس، چنین ابیاتی خوانده می‌شد:

ای روهرو مشهد غریب الغربا عازم شده بر زیارت آن مولا

۱- عباس رسولی، وزوان، میمه، اصفهان، ۱۳۵۲

ز احسان چو ترا به کوی خود کرده طلب باشد به تو یار، آن معین الضعفا

خواهی که روز قیامت شوی از اهل نجات

بگشا لب و بفرست به محمد صلوات (۱) آنگاه این اشعار موزون را با صدایی رسا می‌خواند:

دوستان رو به خراسان رضا باید کرد جان به قربان ایوان طلا باید کرد

بارگاهی که مشهد شده بر پا یاران بر نثار حرمش جان به فدا باید کرد

بگو بلند اگر شوق مرقدش داری

۱- در اینجا مردم صلوات می‌فرستادند.

به صاحب حرم و گنبد طلا صلوات ای دوستان دمی به خراسان سفر کنید
به بارگاه قبله هشتم نظر کنید روشن کنید دیده ز دیدار گنبدش
خاک حریم وی همه کحل بصر کنید که خدا گفته در همه آیات
به بارگاه منیر امام رضا(ع) صلوات در طوس عجب دارالشفائی برپاست
زان درالشفاء درد همه خلق دواست از چیست شده دارالشفای زن و مرد
از معجزه حضرت علی موسی الرضاست نشود ناطقه‌ای لال به هنگام ممات
آن زبانی که فرستد به محمّد صلوات ای شیفته بر مرقد پر بوی رضا
دلباخته در مشهد و هم کوی رضا گر آرزوی بهشت و کوثر داری
با شوق و شعف روی نما سوی رضا ای شیعه اگر می‌طلبی راه نجات
بفرست از دل و جان تو بر محمّد صلوات شیعه به خراسان چه امامی دارد
آن حضرت عجب نام گرامی دارد در حشر کند شفاعت زوّارش
زوّار رضا عجب مقامی دارد نشود خسته و درمانده و هم بی‌حرکت

آن زبانی که فرستد به محمّد صلوات خطّه طوس عجب خاک غم‌فزایی دارد
شهر مشهد چه غریب‌الغربایی دارد دردمندان همه بر درگه او روی آرند
خاک آن شهر عجب دارالشفایی دارد بلند گوی اگر نیست بر زبانت عیب
به صاحب حرم و روضه‌رضا صلوات ایوان طلا عجب صفایی دارد
درب یک، عجب آب شفایی دارد ای حاجی حجّ عبث به خود غرّه مباش
زوّار رضا نگر چه جا و مقامی دارد وصف سلطان خراسان نکند این ابیات

دم به دم بر گل رخسار محمّد صلوات بیا رویم دلا یک دمی به کشور طوس
پی طواف حریم امام و رهبر طوس چو سنگ بهر طوافش ز کوه آمده است
سزد که شیعه کند جان فدای سرور طوس شوم فدای زبانی که گوید این حرکات
نفس به نفس به جمال محمّدی صلوات ای رهرو مشهد غریب الغربا
عازم شده بر زیارت آن مولا ز احسان چو تو را به کوی خود کرده طلب
باشد به تو یار آن معین الضعفا خواهی ار روز قیامت شوی از اهل نجات
بگشا لب، بفرست تو بر محمّد صلوات
ای زائر بارگاه شاهنشه دین بشنو سخنی ز قدر آن شاه مبین
گشتی چو تو رهسپار در کوی رضا حامی به تو در سفر بود روح‌الامین
بریده باد زبانی که نگوید این کلمات به مادر حسنین خیر النساء صلوات
در شهر خراسان چه لوایی برپاست آن کشور همیشه پر ز شور و غوغاست
شیعه همه آرزوی مشهد دارند این جلوه حق است که در کوی رضاست
به یازده پسران علی ابوطالب

به ماه عارض هر یک جداجدا صلوات در طوس ز کیست بارگاهی برپاست
در بازگهش صنع خدایی پیداست ای دل قدمی درون آن بارگه نه
بنگر که حریم کبریایی آنجاست محمّد عربی آن ستوده الله
رسید طیب و طاهر نزد عبدالله اگر که امت اویی بگویی
که بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات
(۱) ابیات زیر نیز چاووشی‌های زوار کربلاست که

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباده، فارس، ۱۳۴۷

ص: ۱۲۳

جعفر شهری ضبط کرده است:

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله هر که دارد سر همراهی ما بسم الله

هزار هزار به مأمون بی‌حیا لعنت به صاحب حرم و قبّه طلا صلوات!

به شمر تا به قیامت به هر نفس لعنت به خون کشیده صحرای کربلا صلوات

به جملگی امامان و چارده معصوم به طاق ابروی هر یک جدا جدا صلوات!

به جمع بی‌کفنان جدا سر از پیکر به پاره پاره تن دشت نینوا صلوات!

آن غریبی که لب تشنه بریدند سرش با وجودی که بود ساقی کوثر، پدرش

بیا رویم دلا سوی کربلای حسین به پا کنیم در آن غمسرا عزای حسین

بیا رویم و ببینیم تا فتاده کجا ز صدر زین به قیامت رسای حسین

بیا رویم و ببینیم زینب مضطر کجا به سینه و سر می‌زند برای حسین

مسیب، ای انیس با وفایم برو تشتی بیاور از برایم

اگر شاهی بمیرد از وطن دور به خواری می‌برندش جانب گور

در طوس جلال کبریا می‌بینم بی‌پرده تجلی خدا می‌بینم
در کفش‌کش حریم پور موسی موسای کلیم با عصا می‌بینم
ای غریبی که ز جدّ و پدر خویش جدایی خفته در خاک خراسان تو غریب الغربایی!
اغنیا مکه روند و فقرا سوی تو آیند جان به قربان تو آقا، که تو حجّ فقرایی! (۱)
در انتهای این بخش به ابیاتی از اشعار مربوط به بازگشت زائران اشاره می‌شود.
در کازرون: «هنگام بازگشت زوّار، وقتی خویشان و

۱- احمد شاملو، کتاب کوچه، ص ۲۴۳۳ و ۲۴۳۴

ص: ۱۲۵

اقوام، آنان را از گاراژ تا منزل همراهی می‌کنند؛ چاووش خوان، این اشعار را با صدای رسا چاووشی‌می‌کند:

ما سلام از روضه شاه رضا آورده‌ایم در حریمش پا نهادیم و صفا آورده‌ایم

بس که رخ مالیده‌ایم بر مرقد شاه رضا بوی مشک و عنبر و عطر و گلاب آورده‌ایم

***

یکشب به زمین کربلا خوابیدم درعالم‌خواب این ندا بشنیدم

کای قافله‌سالار بیابان نجف صدساله‌گناهان تو را بخشیدم

***

از کرببلا برهنه پا آمده‌ام خوابیدم بنگر تو ببین تا بکجا آمده‌ام

***

مدام مرغ دلم همچو نی، نوا دارد بسر هوای گلستان نینوا دارد

چو دید غمزده لیلا که نوجوان اکبر خیال رفتن میان اشقیا دارد

ایوان نجف عجب هوایی(صفایی) دارد ای دل، بنگر چه بارگاهی دارد

ای کعبه به خود مبال از روی شرف جایت بنشین که هر که جایی دارد

***

ص: ۱۲۶

هر کس دلش هوای کوثر دارد باید که دل از مال جهان بردارد

یا کوثر خواهد، و یا مال جهان این قصه محال، خوشه یک سر دارد

***

می‌روم در خدمت شاهی که ایوانش طلاست پادشاه هفت کشور پیش حسانش گداست

یک طواف مرقدش، فرموده پیغمبر است هفت هزار و هفتصد و هفتاد حجّ اکبر است

فرموده حسین که خیمه‌ها بار کنید هفتاد و دو تن شهید پیدا کنید

گهواره اصغر به شتر بربندید رحمی به دل عابد بیمار کنید

***

ص: ۱۲۷

صبا به کوی غریبان سلام ما برسان سلام ما به شهیدان کربلا برسان

بگو به مادر قاسم که قاسم داماد به خواب رفته عزیزان پیام ما برسان

***

می‌روم من به کربلای حسین تا کنم جان خود فدای حسین

هر که در آرزوی کرب وبلاست با من آید به خاک پای حسین»

(۱) در همدان: «هنگامی که مردم به پیشباز زائر مشهد می‌رفتند این اشعار، توسط چاووش خوانده می‌شد:

من ز مشهد از رضای تو سلام آورده‌ام من پیام از جانب هشتم امام آورده‌ام

گرچه من خود لایق اکرام و حرمت نیستم هدیه‌ای دارم کز آن والامقام آورده‌ام

چهره را سائیده‌ام بردرگه شمس الشّموس من سلام ازصاحب دارالسلام آورده‌ام

نیست جای حرف دیگر در حریم پاک تو من که از سلطان دین خیرالکلام آورده‌ام

بیت‌الأحزان تو را دارم پیام دیگری یعنی‌از معصومه قم این سلام آورده‌ام

این اشعار نیز مربوط به روستای فیروزآبادِ میبدِ یزد است که به هنگام بازگشت زائر خراسان، از سوی چاووش خوانده می‌شد:

۱- محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون، ۱۳۶۴

ص: ۱۲۸

شکر لِله شد نصیبم مشهد شاه رضا یافتم بوی بهشت از مرقد شاه رضا

بر در اوّل که سقاخانه آن حضرت است آب کوثر در میانش شربت بیمارهاست

پا نهادم در حرم رفتم به نزدیک ضریح قفل را بوسیدم و از جان و دل کردم دعا

سینی‌ای دیدم در آن دیوار، آنجا نصب بود زهر در انگور داده‌اند شاه را واحسرتا

همچنین در هنگام بازگشت حاجی از حج و زائران از عتبات عالیات، اشعار زیر خوانده می‌شد:

می‌رسند از راه حج و رویشان دارد شرف از طواف مکه و پیغمبر و شاه نجف

یا کریم و یا رحیم و یا اله العالمین ما سلام از روضه شیر خدا آورده‌ایم

روی پر گرد و غبار از مرقد شاه نجف آورده‌ایم یا کریم و یا رحیم یا اله العالمین (۱)

۱- احمد مهدوی، فیروزآباد، میبد یزد، ۱۳۵۲

ص: ۱۳۰

فصل چهارم ملزومات و تدابیر سفر

اشاره

ص: ۱۳۲

فصل چهارم: ملزومات و تدابیر سفر

۱ وسایل مورد نیاز سفر

تـأمین اقلام مورد نیاز، همیشه در زنـدگی انسان، جایگاه و اهمیت خود را داشـته و این موضوع در سـفر از اهمیتی حیاتی برخوردار بوده است. به ویژه آنکه در زمان‌هـای قـدیم، نبودن وسایل نقلیه موتوری، زمان مسافرت را طولانی و همراه داشـتن وسایل مورد نیاز سفر را، الزامی می‌ساخت.

بدین جهت علم، آگاهی و تجربه از اهرم‌هایی بودند که در این‌باره، به مسافر کمک شایانی می‌کرد؛

زیرا برداشتن اقلام غیر ضروری، موجب سنگینی بار مسافر می‌شد، ضمن آنکه می‌توانستند برخی از اقلام را در طول سفر، تهیه کنند.

«در سال‌های دور، اگر افرادی از اهالی قزوین می‌خواستند به مکّه مکرمه بروند، یک سال و اگر به کربلای معلّی می‌رفتند، ده ماه و اگر قصد زیارت حضرت امام رضا(ع) را داشتند، سه ماه طول می‌کشید. آنها ابتدا غذای لازم را برای مدت ده روز یا بیشتر آماده می‌کردند، این غذا عبارت بود از: قند، لپه، لوبیاو برنج که پاک کردن آن برعهده اعضای خانواده زائر بود.» (۱) در ورزنه، که در کوهپایه اصفهان است: «قبل از حرکت زائر، اسباب سفر او را فراهم می‌ساختند که عبارت بود از: نان، روغن، قند، چای، رختخواب، چراغ پریموس، آفتابه، نمک، فلفل، قوری، استکان، کاسه و قابلمه که آن‌ها را در خورجین مرکب سواری می‌گذاشتند.» (۲) در بستک فارس که از توابع بندرعباس محسوب می‌شود: «برای زائر خانه خدا مقدار چند مَن (۳) نان می‌پختند و در حمایل (۴) می‌گذاشتند و بقیه وسایل؛ مثل

۱- توران مافی، قزوین، ۱۳۵۱

۲- محمد حق‌شناس، ورزنه، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۴۹

۳- هر «من» در مقیاس محلی برابر با چهار کیلو است

۴- حمایل یا «کرتُنگ»(Kartong) لنگ بزرگی بود که نان را در آن می‌پیچیدند و بر پشت خود می‌بستند.

چـایی، قوری، اسـتکان، ذغـال، قلیـان، تنبـاکو، چپق، بادبزن، پتو یا چادر شب، لحاف و متکا، کوزه آب و چنـد دست لباس و دیگر وسایل مورد نیاز روزانه را برایش حاضر و آماده می کردند و مقداری نیز «تفتی»
(tafti)
و کلوچه (۱) برایش می گذاشتند.» (۲) در سال‌های دور، تهیّه وسایل سفر و فراهم کردن توشه راه، برای اهالی سیرجان چندان آسان نبود: «بنـابراین خانم‌هـای خـانه در این گونه مواقع وظیفه سـنگین‌تری برعهـده داشـتند. آنـان می‌بایست نان خشـکه آبی و نان چرب شیرین و قهوه قوّتو را، در منزل تهیّه

۱- هر دو، نوعی شیرینی خانگی است

۲- ایرج شکراییان، بستک فارس، بندرعباس، ۱۳۴۸

می‌کردند و در بسته‌بندی‌های مناسب، به گونه‌ای جاسازی می‌کردند که به آن‌ها آسیبی نرسد و به راحتی مورد استفاده قرار گیرند. نان در بین مواد غذایی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و هیچ مسافری بدون نان از شهر خارج نمی‌شد. قدیمی‌ها نان را رفیق راه می‌دانستند و بدون این رفیق شفیق هرگز به سفر نمی‌رفتند. (۱) قهوه قوّتو، بعد از نان، ارزش و اهمیتی خاص داشت، زیرا خوردن آن را در طول سفر باعث تقویت سر و چشم و گوش می‌دانستند و در همه سفرها قوطی‌هایی از این خوراکی‌سنتی را همراه داشتند و در مواقع مختلف چند «کَپه» از آن میل می‌کردند. از طرف دیگر، وظایف خانم‌ها تهیه آجیل مسافرتی؛ شامل: کنجی(کنجد)، کنف، مغز تخم شیطونو(مغز تخمه آفتابگردان)، مغز پسته، بادوم، گردو و الوک(بادام کوهی) بود و این خوراکی نیز در کیسه‌های بزرگ جزء بقیه وسایل زائرین به چشم می‌خورد و اهمیتش کمتر از قوّتو نبود؛ زیرا قدیمی‌ها کنف و مغز تخمه آفتابگردان را خواب‌آور و بقیه دانه‌ها و مغزها را مغذّی و خون ساز می‌دانستند؛ به همین دلیل این گونه آجیل‌ها در طول سفر و شب‌های ماه مبارک رمضان مصرف زیادی داشت.

کشک‌دان‌های کرباس، پر از کشک گوسفند با

۱- اصطلاح «نون رفیق راهه» هنوز هم در بین مردم سیرجان و کرمان رایج است.

طعم زیره و پـدنه(پونه) همچنین کلوهـای پنیر گوسـفند «کیسه‌های چرمی پنیر محلی» و دباله‌های روغن پاک «روغن حیوانی» نیز در بـار تمـامی زائرین دیـده می‌شـد و اگر عیـد قربـان در فصل زمسـتان قرار می‌گرفت، اشـکمبه‌های قرمه و مشک‌های ماستینه «ماسـت چکیـده» به محموله‌هـای مواد غـذایی اضـافه می‌شـد و زائرین در طول سـفر، با صـرفه‌جویی و قناعت از این غـذاهای متنوع و مطبوع اسـتفاده می‌کردنـد و با کمبود مواد غـذایی مواجه نمی‌شدند.» (۱) در سـند دیگری از اصـفهان آمده است: «در شـهر اصـفهان و در سال‌های دور، وقتی فردی از افراد

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

خانواده، دوست یا آشنا قصد عزیمت و زیارت خانه خدا را داشت، یک ماه قبل از سفر، توشه راه را تهیه می کرد و از آنجا که سفر با قافله و کاروان انجام می گرفت، توشه راه؛ شامل: نان خشک، ماست خشک، خاکشی (۱)، نان قندی، چای و دیگر وسایل مورد نیاز بود.» (۲) مهم‌ترین سندی که در خصوص لوازم سفر، در بایگانی واحد فرهنگ مردم موجود است، مربوط به آقای محمد حسن رجایی زفره‌ای (۳) است که مربوط به یک قرن پیش است. در این سند اثاثیه‌ای که زوّار همراه خود به سفر مشهد مقدس یا کربلای معلّی می‌بردند، آورده است. چاووش خوانی که همراه کاروان بود، نیمه‌شب و بین راه اشعاری می‌خواند که علاوه بر اینکه دیگران را برای ادامه سفر، از خواب بیدار می کرد، لوازم سفر را یکی یکی به خاطر زائران می‌آورد که چیزی را فراموش نکنند و همه وسایل خود را بردارند. ارزش این ابیات، علاوه بر ثبت و ضبط آن، معرّف وسایل(اثاثیه) مسافران در زمان‌های گذشته است: (۴)

۱- خاکشی، نوعی گیاه دارویی است

۲- مهرزاد داوری، اصفهان، ۱۳۵۰

۳- محمدحسن رجایی زفره‌ای، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۴۸

۴- این اشعار مربوط به مرحوم محمدعلی رجایی زفره‌ای، متخلص به «رجاء»(۱۳۶۱۱۲۸۱ ه. ق) پدر محمد حسن رجایی زفره‌ای است.

ای محب علی و آل، همه خُرد و کبار خواب تا کی، همه گردید به یک دم بیدار

هر که شب راه رود، روز رسد بر منزل هر که شب خواب کند، هست خجل آخر کار

چشم بگشا و نما جمع، ز اسباب سفر تا نمانی عقب از قافله‌های زوّار

پاکش (۱) خویش بیاور، ز برش توبره (۲) فکن بر سر مال (۳) بزن، یا دهنه یا افسار

کوس زد بانگ رحیل و یاد آر از قُر (۴) و زنگ (۵)

۱- هر حیوانی که پا روی آن گذارند و سوار شوند؛ مانند اسب، خر، قاطر و شتر

۲- کیسه‌ای که در آن کاه و علوفه می‌ریزند و به گردن چهارپا آویزان می‌کنند تا از محتویات آن بخورد

۳- به گویش زفره‌ای به حیوان بارکش؛ مانند اسب، خر و قاطر می‌گویند

۴- :(roq) زنگوله اسب و خر

۵- زنگوله.

ص: ۱۳۹

زود بر کن ز دل خاک در این دم، مِسمار (۱) آنچه داری بُنه (۲) همراه فراموش مکن
شمع و فانوس (۳) و فنر (۴)، سیخ (۵) فنر را یادآر کُپه (۶) را با دبه (۷) و تُنگ (۸) و دیگر آفتابه
چنته (۹) و چاپق و قلیان، ز چوب سیگار قوری و کتر (۱۰) و سماور، سینی و نعلبکی
استکان و دگر آن قندشکن را بردار تنگ (۱۱) روی و دیگر آن قوطی چایی برگیر
کیس قند مکرّر به کناری مگذار از کماجدان (۱۲) و دیگر دیگبر (۱۳) و از کفگیر
بلکه بشقاب و دگر دُوری (۱۴) خود را بشمار

۱- کلمه‌ای عربی و به معنی میخ طویله است

۲- وسیله، اثاثیه، توشه

۳- نوع چراغ نفتی

۴- نوع دیگری از چراغ روشنایی

۵- میله‌ای آهنی بود که اگر می‌خواستند چراغ را ثابت نگهدارند، ابتدا میله را عمودی بر زمین می‌کوبیدند و چراغ(فنر) را به آن آویزان می‌کردند

۶- وسیله‌ای مانند کپه ترازو یا سبد، که اثاثیه را در آن می‌گذاشتند

۷- ظرف سفالین که دهنه آن تنگ و کوچک بود و در آن روغن یا شیره می‌ریختند

۸- کوزه

۹- صندوقی که به شکل مکعب مستطیل و از چوب ساخته می‌شد

۱۰- . کتری

۱۱- . کوزه‌ای که از فلزِ روی، ساخته می‌شد

۱۲- . ظرفی که با آن، گوشت، برنج و سایر چیزها را طبخ می‌کردند

۱۳- . دیگی که خیلی بزرگ است

۱۴- . بشقاب بزرگ.

کاسه (۱) و جام (۲) و دیگر قابلمه و طاس کباب بنما یاد که گم می‌شود اندر شب تار

گر وِلندیز (۳) بود، پا مگذار و مشکن لاله (۴) را گیر به خوبی به ته جعبه گذار

سفر نان و دیگر قاشق و از کیسه نمک با توجه همه را در نظرت یاد بیار

کیسه‌ات گر ز توتون است و یا تنباکو جعبه و قوطی گوگرد که شد مایه نار

آنچه اسباب ز جیب است بکن کم تو عبث

۱- ظرف سفالین

۲- کاسه مسی

۳- فانوس، چراغ

۴- نوعی چراغ است.

ذرّه بین و دیگر آن عینک پاکیزه عیار دستمال و دیگر از آینه و قبله‌نم

چاقو و قطب (۱)، ز زنجیر مسلسل رفتار مهر و تسبیح و ز انگشتر و قفل و منقاش (۲)

جعب سوزن خود را تو به غیری مسپار ساعت خویش ببین، صبح به ما نزدیک است

شال و پاتابه (۳)، به پا پیچ و به سر نِه دستار موزه (۴) در پا، عصا در کف و بر دوش رَدا

رو به ره آر، به توفیق خدای غفّار گر به همراه بود یک نفر از بافوری (۵)

گو که بافور مکش تا که بمانی هشیار جعبه و قوطی تریاك و دیگر بافورت

جمع بنما که برفتند یکایک حضّار نِه به خورجین همه اسباب و بزن قفل بر او

بار بنما و به مرکب بشو این لحظه سوار چتر بردار و نما هیکل (۶) خود قرآن را

تا که محفوظ بمانی تو به هر لیل و نهار قسمتی را بنما آب و به دوشت افکن

چون که لازم شودت آب به وقت ادرار

۱- منظور قطب‌نما است

۲- موچین

۳- مچ پیچ یا مچ بند

۴- کفش

۵- وافوری

۶- قرآنی که به هیکل(پیکر) آویزان می‌کردند و تسمه‌ای داشت که آن را به گردن و شانه می‌آویختند.

کن نصیب از کرم خویش، «رجا» را یا رب کربلا و نجف و مشهد شاه ابرار

همه یکباره فرستید به احمد صلوات «فرق سر تا به کف پای محمّد صلوات» (۱)

۱- همراهان صلوات می‌فرستادند.

۲ مسیرهای سفر

در سال‌هـای خیلی گذشـته، آگـاهی از وضـعیت راه‌هـای سـفر، از جمله عوامـل مهم، برای سـفرهای زیـارتی به شـمار می‌رفت، این آگـاهی، نتیجه تجربه‌هـای انسـان در تسـلّط بر محیـط پیرامونی خود بود، به طوری که بـا دگرگونی، تحول و پیشـرفت در اسـباب و وسایل سفر، راه‌ها و مسیرهای زیارتی نیز تغییر یافت.

در سـندی که مربوط به استان زنجان است، چنین آمده است: «روز ششم که قرار بود کاروان حرکت کند، اقوام و دوستان زائر خانه خـدا جمع می‌شدنـد، و به همراه ریش سـفیدان، معتمـدان محل و بازار، جلو افتاده و عده‌ای پشت سـر آن ها حرکت می‌کردند تا به کاروانسرایی که کاروان از آنجا آماده حرکت بود، می‌رسیدند. سپس بدرقه کنندگان باز می‌گشتند و زائر سوار بر شتر می‌شد و در صورتی که زائر زن بود، سوار کجاوه می‌شـد. چهار دور کجاوه، با تخته محصور بود و دو عـدد کجاوه در پشت سـر هم تعبیه شـده بود و کف آن را نیز فرش می‌انداختنـد، جلو و عقب کجـاوه را نیز با پرده می‌پوشاندنـد. کاروان با صـلوات و با یاد خداونـد حرکت می‌کرد و حدود شش

ماه در راه بود. بعضی از کاروان‌ها از طریق همدان و خرم‌آباد به خرمشهر می‌رسیدند. آنگاه مسافران خود را با کشتی به مکّه می‌رساندند که در این راه گاهی اوقات کشتی بر اثر طوفان متلاشی می‌شد و مسافران نیز غرق می‌شدند.» (۱) در سند دیگری، از مسافرت زائران به عتبات عالیات که مربوط به شهر دزفول است، چنین آمده: «در هنگام حرکت، جمعیت زیادی از بدرقه‌کنندگان با بوسیدن سر و روی زائرین، منظر جالبی را به وجود می‌آوردند. زائران، بیشتر با الاغ و شتر حرکت می‌کردند و همین‌طور منزل به منزل حرکت می‌کردند

۱- محمدعلی رجایی، استان زنجان، بی‌تا.

تا به کربلا و نجف اشرف می‌رسیدند. در آن وقت‌ها موضوع روادید در کار نبود و این مسافرت‌ها آزادانه بین عراق و سرحدنشینان انجام می‌شد و تشریفات خاصّی در بین نبود.» (۱) جالب‌ترین سندی که در این خصوص موجود است، مربوط به روستای سُه، از بخش نطنز اصفهان است که در آن منزل به منزلِ حرکت زوّار مشهد را نام برده است و فاصله منازل با یکدیگر نیز ذکر شده است. در این سند آمده است:

«در میان طبقه زوّار، بعضی‌ها کنجکاو بودند و خاطراتی از مسافرت را یادداشت می کردند. از باب نمونه، یادداشت‌های طول مسیر از روستای سُه تا مشهد مقدس به صورت منزل به منزل است که ضمن نشان دادن مسیر، فاصله‌های تعیین شده که در مجموع ۱۸۶ فرسخ بود، ذکر گردیده است. آنچه این زائر یادداشت کرده است، با همان ترتیب آورده می‌شود:

مشهد مقدس کاروان «۲ فرسخ» شریف‌آباد «۴ فرسخ» فخر داوود «۲ فرسخ» قدمگاه «۴ فرسخ» نیشابور ۴ فرسخ» امان آباد «۳ فرسخ» شورآب «۲ فرسخ» دهنه سرپوشیده «۲ فرسخ» زعفرانی «۲ فرسخ» تا سر پوشیده «۳ فرسخ» سبزوار «۳ فرسخ» دلومه(لایقره) «۴ فرسخ» مهر «۲ فرسخ» سودخر(لایقره) «۱ فرسخ» مزینان «۴ فرسخ» کهک «۱

۱- محمد رشیدیان، دزفول، خوزستان، ۱۳۵۱

فرسخ» حیدرآباد «۳ فرسخ» پل ابریشم «۱ فرسخ» عباس آباد «۲ فرسخ» الهاك «۳ فرسخ» میان دشت «۳ فرسخ» قلعه زیدر «۴ فرسخ» میامی «۲ فرسخ» خیرآباد خرابه «۱۰ فرسخ» شاهرود «۲ فرسخ» ده ملّا «۴ فرسخ» میهمان‌دوست «۳ فرسخ» دامغان «۳ فرسخ» دولت‌آباد «۳ فرسخ» سیدآباد «۱ فرسخ» قشر «۲ فرسخ» آهوان «۶ فرسخ» مهمان‌خانه نهارخوران «۲ فرسخ» سمنان «۴ فرسخ» سرخك «۴ فرسخ» لاسـ کرد «۲ فرسـخ» عین‌الله آبـاد «۳ فرســخ» آرا دون «۴ فرسخ» قشـلاق «۲ فرسـخ» ایـوان کیف «۵ فرسخ» شـریف‌آباد «۴ فرسخ» خاتون‌آباد «۲ فرسخ» نصرت‌آباد «۳ فرسخ» شاهزاده عبدالعظیم «۱ فرسخ»

کهریزک «۲ فرسخ» عین‌الله آباد «فرسخ» حسن‌آباد «۳ فرسخ» عزیزآباد «۵ فرسخ» علی‌آباد «۲ فرسخ» کوشک نصرت «۲ فرسخ» باقرآباد «۳ فرسخ» منظریه «۱ فرسخ» پل دلاک «۱ فرسخ» قم «۳ فرسخ» لنگرود «۲ فرسخ» پاسنگو «۲ فرسخ» شوراب «۳ فرسخ» دهار «۳ فرسخ» سن سن «۱ فرسخ» نصرت‌آباد «۳ فرسخ» علی‌آباد «۱ فرسخ» کاشان «۲ فرسخ» گبرآباد «۴ فرسخ» قهرود «۳ فرسخ» سُه «۵ فرسخ». که جمع آن ۱۸۶ فرسخ، از مشهد مقدس تا روستای سُه می‌باشد، با ارائه فاصله بین منازل.» (۱)

۱- سید ابوتراب هاشمی سهی، سُه، نطنز، اصفهان، ۱۳۵۶.

۳ همراهان سفر

آداب و عبادت‌های خاصّ سفرهای زیارتی، این سفر را از سایر سفرها متمایز می‌کند. یکی از نکاتی که در این‌گونه سفرها، به صورت مشخص و برجسته نمایان است، حضور فرد یا افراد روحانی است که از گذشته‌های دور وظایف ویژه‌ای را برعهده داشتند، به طوری که آشنایی مسافران با آداب زیارت، مناسک و اعمال این‌گونه سفرها، پاسخگویی به شبهات و مسائل مذهبی زائران، ایراد وعظ، خطابه و چاووش‌خوانی و اقدام به

اجرای مراسم سوگواری و عزاداری از وظایف روحانی در کاروان‌های زیارتی بوده است.

این روحـانیون، بعـدها خود به عنوان رییس کاروان‌های زیارتی به صورت رسـمی کاروان‌های حـج را اداره می‌کردنـد. همچنین در کاروان‌هـای زیـارتیِ عتبات عالیات یا مشـهد مقـدس، نقش مـدیر و سرپرست کاروان را از ابتـدای ثبت‌نام و در طول سـفر برعهـده داشتند.

از سوی دیگر، مسافران یک سـفر زیارتی؛ مانند مشـهد مقدس یا عتبات عالیات، به طور معمول، افراد یک محلّه، روسـتا یا شهرستان بودنـد که در فصـل مسافرت‌هـای زیارتی، به طور دسـته‌جمعی اقـدام به سـفر و زیارت بارگاه ائمه اطهار(ع) می‌کردنـد. در این‌گونه سفرهـا، زائران بـا یـک دسـتگاه اتوبوس به سوی محلّ زیارت حرکت می‌کردنـد و در طول سـفر، علاوه بر زیارت مکان مورد نظر؛ مانند مشهد، از زیارت اماکن مقدّسِ بین راه، مانند بارگاه حضرت معصومه(س) نیز بهره‌مند می‌شدند.

در یکی از اسـناد گنجینه فرهنـگ مردم، در مورد سـفر اهـالی ابراهیم آبادِ میامی، به مشـهد مقـدس آمـده است: «بیشتر مسافرت‌های اهالی روستا به مشهد گروهی بود و مردم با سفارش به زوّار که سلام ما را به آقا برسانید، التماس دعا داریم، در زیارت آقا

دوستان را فراموش نکنید؛ زوّار را بدرقه می‌کردند.» (۱) امّا در سفر زیارتی حج، اگر چه ممکن بود تعدادی از زائران، از یک روستا یا شهرستان به همراه هم حرکت کنند؛ اما در داخل کاروان با افراد دیگری از ولایات و شهرهای دیگر نیز همسفر می‌شدند که از گروه‌های اجتماعی مختلف، دارای شغل‌های گوناگون و موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی متفاوت، بودند.

۱- حسین رحمتی، ابراهیم آباد، میامی، سمنان، ۱۳۸۶

ص: ۱۵۱

۴ دفن اموات

از آنجـا که بقـاع متبرکه در عتبات عالیات، از تبرّک و ارزش والای اعتقادی برخوردار بوده است، بسـیاری از مردم علاقه‌منـد بودند که پس از مرگ، در این مکان‌هـای مقـدس دفن شونـد. به همین دلیل، برخی، این تقاضا را در وصـیت‌نامه خود قیـد می‌کردنـد که پس از مرگ، فرزنـدان یـا اقـوام نزدیک‌شـان، آن‌هـا را در یکی از شــهرهای عتبـات عالیـات، مشـهد مقـدس ویـا قـم دفـن کننـد و بازمانـدگان نیز به منظور تحقق آخرین آرزو و وصـیت مرحوم، به آن عمـل می‌کردنـد. حمـل جنـازه که طبق روال عـادی، با پارچه سیاهی پوشـیده شده بود، با قاطر انجام می‌گرفت و از آنجا که در چند دهه گذشـته، رفت و آمد این‌گونه سفرهای زیارتی به عتبات عالیات نیاز به روادیـد نـداشت، مانعی هم وجود نداشت. اما گاه به دلایلی پس از مرگِ فرد، عمل به وصـیت او ممکن نبود، در این صورت متوفّی در قبرسـتان محـل دفن می‌شـد تـا در فرصتی مناسب که به طور معمول چنـد سال طول می‌کشـید، عمل به وصـیت از سوی بازماندگان یا فرزندان متوفّی انجام پذیرد؛ البته این‌گونه وصیت‌ها، معمولًا از سوی افراد ثروتمند

صورت می‌گرفت، به طوری که: «در شهرستان بندرانزلی اگر کسی می‌خواست وصیت‌نامه‌ای بنویسد، با توجه به وضع مالی خود، وصیت می‌کرد که خانواده‌اش سه چهار سال پس از مرگش، استخوان‌هایش را از داخل قبر بیرون آورند و با خود به یکی از مکان‌های مقدسِ داخل کشور؛ مانند قم و مشهد یا به یکی از شهرهای عتبات عالیات؛ مانند کربلا و نجف برده و در جوار مرقد مطهر امامان(ع) دفن نمایند. خانواده متوفّی نیز که ملزم به انجام وصیت بود، بعد از گذشت چند سال، روزی را برای انجام این مراسم در نظر می‌گرفتند و همسایگان و اقوام خود را برای شام دعوت می‌کردند که روضه‌خوان محل نیز در این

مراسم شـرکت می‌کرد. آنگـاه پس از روضه‌خـوانی و پـذیرایی از میهمانـان، برای شـادی روح آن مرحـوم یـا مرحـومه، صـلوات می‌فرسـتادند و فردای آن روز تعـدادی از افراد خـانواده متوفّی، به همراه چنـد تن از دوسـتان و آشـنایان در حالی که اسـتخوان‌ها را داخل جعبه‌ای قرار داده بودند، راهی سـفر عتبات عالیات می‌شدند.» (۱) شایان ذکر است در بسـیاری از مواقع، هنگام فوت زائر، در سفر زیارتی حـج و عتبات عالیات و حتی مشـهد مقـدس، زائر فوت شـده را در قبرسـتان همان مکان مقـدس دفن می‌کردند و جنازه مرحـوم را بـه دیـارش بـاز نمی‌گرداندنـد. در آن هنگـام چـون مسـافرت بـا اسب و چارپایـان انجـام می‌شـد، اسب زائر را سـیاه‌پوش می‌کردند و در روستا و محل زندگی متوفّی می‌چرخاندند و اهالی به عزاداری می‌پرداختند.

۱- خدیجه صیاد امین، بندر انزلی، ۱۳۸۳

ص: ۱۵۵

فصل پنجم پیشباز

اشاره

ص: ۱۵۷

فصل پنجم: پیشباز

مراسم استقبال از سنت‌های پسندیده‌ای است که ریشه در میهمان نوازی ایرانیان دارد. به خصوص آن‌که اگر استقبال از زائر خانه خدا یا سایر مکان‌های مقدس باشد.

معمولًا زائر با انجام عبادات و اعمال زیارت و با تمام شدن سفر و پس از گذراندن فراز و نشیب‌های راه، بالأخره به مقصد و محل زندگی خود می‌رسید. در این مرحله خانواده زائر، بستگان و نزدیکانش متناسب با موقعیت اجتماعی زائر، طبق مراحلی با آداب و مراسمی خاص، به پیشباز او می‌رفتند.

ص: ۱۵۸

۱ پیک و قاصد

پیک و قاصـد، اولین کسانی بودنـد که زائر را پس از بازگشت از سـفر زیارتی، ملاقات می کردند و وظیفه داشـتند که خبر سـلامتی زائر و زمان ورود او به روسـتا یا شـهر را، به اطلاع خانواده‌اش برسانند و بابت این خبر «مُشْتُلُق» دریافت کنند. که این رسم در بعضی از نقاط کشور، این گونه بوده است:

در شهر دزفول: «هنگام بازگشت زوّار از کربلا، از شهر عماره قاصدی را جلوتر می‌فرستادند تا خبر دهد

که فلان روز، زوّار وارد می‌شوند. در روز موعود استقبال کنندگان گروه گروه به بیرون شهر می‌رفتند تا بستگان خود را در آغوش گرفته و به آن‌ها زیارت قبولی بگویند.» (۱) در گُمیشان: «دو سه روز قبل از رسیدن حجاج به تهران، چند نفر از فامیل‌های هر حاجی، برای استقبال به تهران می‌رفتند؛ سپس در روز ورود حجّاج به تهران، یکی از فامیل‌ها چیزی را از حاجی به عنوان نشانی (۲) می گرفت و سریع‌تر به آبادی بازمی گشت تا خانواده زائر را از سلامتی و ورود حاجی به تهران، با خبر سازد. بعد از آنکه بُشگل‌چی (bo gel i)

بازگشتِ زائر را به خانواده‌اش خبر می‌داد، هدیه خوبی به عنوان مژدگانی، (۳) دریافت می کرد؛ آنگاه خبر ورود حاجی را به سایر اقوام می‌داد و از آن‌ها نیز مژدگانی می گرفت.» (۴)

در کاورد ساری: «وقتی زائران به نزدیکی شهر یا آبادی خود می‌رسیدند، یک نفر را به عنوان قاصد که به زبان محلی، به آن مشتغال‌چی

(mo taqal فـi) می گفتند، روانه محلّ خود می کردند و نامه‌ای به او می‌دادند تا به فرزندان و خانواده زوّار نشان دهد. قاصد هم که این خبر خوش را به خانواده زائر می‌داد، از سوی آنان پذیرایی می‌شد.» (۵)

۱- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

۲- نشانی، شامل شب کلاه، پیراهن یا چاقوی متعلّق به حاجی بود

۳- مژدگانی، شامل کت و شلوار، پیراهن یا مبلغی پول بود

۴- سیمین حسینی، گُمیشان، بندر ترکمن، ۱۳۴۶

۵- سید مرتضی قریشی، کاورد ساری، ۱۳۴۹

ص: ۱۶۰

نزد اهـالی زرجه بسـتان از توابعِ قزوین: «وقتی زائری از سـفر خراسـان بـاز می گشت، یـک روز قبل از ورود به دِه، یک نفر را به نام مُشتلقچی

(mo toloq i)

یا قاصد به روستا می‌فرستادند. قاصد به منزل هر یک از زوّار که می‌رفت، مژده می‌داد و خانواده‌ها نسبت به وسع خود انعامی به وی می‌دادنـد که به آن مُشـلُقانه(mo loq ne) می گفتند.» (۱) مُشـتلق‌ها، معمولًا هـدایای نقـدی یا جنسـی بودند که از طریق خانواده زوّار، به فردی که خبر سلامتی زائر را می‌داد، پرداخت و جزء رسوم اهالی محسوب می‌شد.

۱- نورالله ملکی، زرجه بستان، قزوین، ۱۳۴۹

ص: ۱۶۱

۲ مسافت و مکان پیشباز

معمولًا مراسم پیشباز زائران در خارج از روستا، بخش یا شهرستان و یا به عبارتی در خارج از محل سکونت زائر، انجام می‌شد. این اصل، از اصول پراهمیت پیشباز به شمار می‌رفت. از این رو، به دلیل طولانی بین محل پیشواز تا محل سکونت زائر، پاره‌ای از آداب مربوط به رسم پیشواز نیز در فاصله این دو مکان به اجرا در می‌آمد:

«پنج شش فرسخ به شهر مانده، قاصدی اجیر و خبر ورود حاجیان را به خانواده‌هایشان اعلام می‌کردند. خانواده‌ها نیز خوشحال و شادمان، دسته‌جمعی به طرف دروازه شهر حرکت می‌کردند. در آن زمان هر شهری دارای سه دروازه بود و اطراف شهر، قلعه داشت. کاروان حاجیان وارد دروازه شهر شده و هر حاجی وقتی استقبال کنندگان خود را در گوشه‌ای می‌دید با تکان دست، حضور خود را نشان می‌داد؛ سپس کاروان به کاروانسرا وارد می‌شد، شترها می‌نشستند، حاجیان پیاده می‌شدند و افرادی که به پیشواز آمده بودند، حاجی خود را دوره کرده، دست و صورتش را می‌بوسیدند و با شادی، خداوند منّان را

شکر می‌کردند. در این بین، خانواده‌ای که از زائرش بی‌اطلاع بود، با آمدن حاجیان و کاروان باخبر می‌شد؛ مثلًا باخبر می‌شد که حاجی او بر اثر طوفان دریا یا گرمی و سردی هوا و یا حمله اشرار و غارت اموالشان، کشته شده است. در این صورت، استقبال‌کنندگان از شنیدن موضوع متأثر و عزادار می‌شدند.» (۱) در بهبهان: «اهالی وقتی می‌فهمیدند که حاجی به نزدیکی شهر رسیده، مردان فامیل و دوستان و آشنایان تا چند کیلومتری شهر به پیشواز او رفته و او را با احترام و صلوات، تا خانه‌اش همراهی می‌کردند. در

۱- محمدعلی رجایی، زنجان، بی‌تا.

سال‌های دور، مردم با اسب و یا چهارپای دیگری به استقبال حاجیان می‌رفتند؛ اما در حال حاضر با ماشین تا چند کیلومتری، به پیشواز می‌روند.» (۱) در زاهد شهرِ فسا: «روزی که حاجی قرار بود وارد آبادی شود، خانواده زائر، ساعت چهار بعد ازظهر، اقوام و همسایگان را دعوت می‌کرد و چندین اتوبوس و مینی‌بوس کرایه می‌کرد تا مردم سوار شوند. بستگان و خویشان تا چهار فرسخ دورتر به پیشواز حاجی می‌رفتند و یک برّه بزرگ را همراه می‌بردند تا وقتی حاجی از اتوبوس پیاده شد، جلوی پایش قربانی کنند؛ سپس بستگان نزدیک، یک حلقه گل به گردن حاجی می‌انداختند و پس از روبوسی، استقبال‌کنندگان، سوار ماشین شده و به همراه حاجی به طرف زاهد شهر، حرکت می‌کردند. ضمناً نرسیده به زاهد شهر، امامزاده‌ای است که همه پیاده می‌شدند و پس از زیارت و فاتحه‌خوانی، با هم، پیاده و با صلوات وارد شهر می‌شدند.» (۲) در روستای آوه از توابعِ شهر ساوه نیز مراسم استقبال با ویژگی‌های خاصی برگزار می‌شود، به طوری که منظره بدیعی را در کوچه‌های روستا می‌توان مشاهده کرد: «نشان ویژه اهالی برای استقبال، زنان سینی و مجمعه به دستی است که روی سینی یک

۱- غلام امانی، بهبهان، خوزستان، ۱۳۵۳

۲- علی محمد هاشمی‌زاده، زاهد شهر فسا، استان فارس، بی‌تا.

منقلک با دو یا چهار تخم‌مرغ و گاهی گلدانی از گُل قرار داده‌اند.

زنـان روسـتا، به خصوص زنـان اقوام و همسایگان حاجی با اطلاع از زمان ورود زائر خانه خـدا به روسـتا، منقلک‌ها را از محل خود بیرون می‌آورند، زغال آماده می‌کنند و در صورتی که حاجی از خویشان درجه یک یا فردی معتمد یا سـید و شـهره و متدین باشـد چهار تخم‌مرغ و در صورتی که فرد معمولی یا از خویشان دور باشـد دو تخم‌مرغ روی سـینی، کنار منقلک قرار می‌دهنـد. برخی نیز یک گلدان شـمعدانی کوچک به نشانه سرسبزی و طراوت زندگی روی مجمعه می‌گذارند و آماده ورود حاجی به روستا می‌شوند. در

این فاصله نیز زنان روستا جلوی منزل خود را که محلّ عبور حاجی است، آب و جارو می کنند.

از قبل نیز چند نفر از اقوام و خویشان به همراه پسران و دامادهای حاجی برای پیشباز به تهران می‌روند و حاجی را از فرودگاه به آوه می‌آورند. در اینجا کنار جاده منتهی به روستا، افراد مشایعت‌کننده و تعدادی زنان سینی و منقلك به دست ایستاده‌اند. برخی از خویشان حاجی نیز گوسفندانی برای ذبح و قربانی آورده‌اند.

پیاده شدن حاجی از اتومبیل، صلوات مشایعت‌کنندگان را به همراه دارد و چاووش‌خوان، چاووش‌خوانی را آغاز می کند. یکی از بستگان درجه یک حاجی، حلقه‌ای گل برگردن حاجی می‌اندازد و یا در صورتی که بدانند حاجی حلقه گُل، دوست ندارد، دسته‌گلی تزئین شده تقدیمش می کنند. زنان قوم و خویش و همسایگان روستایی نیز درون منقلك اسپند می‌ریزند. بوی اسپند اطراف را عطرآگین می کند. زنانی که آشنای سببی حاجی هستند برخی تخم‌مرغ‌ها را دور سر حاجی می‌چرخانند و بر زمین می‌زنند. یکی دو گوسفند نیز ذبح می‌شود و مشایعت‌کنندگان به طرف منزل زائر حرکت می کنند. در هر کوچه، زنان روستایی با سینی، منقلك، اسپند و تخم‌مرغ در انتظار هستند و با ورود حاجی به کوچه، بوی اسپند، فضا را پر می کند و مجدداً تخم‌مرغ‌ها بر

ص: ۱۶۶

زمین کوبیده می‌شود.

مراسم استقبال در این روستا منظره جالبی دارد به طوری که دیدن ۴۰ تا ۵۰ زن سینی به دست که منقلکی در آن است و دود اسپندها و انداختن تخم‌مرغ‌ها بر زمین، این نوع استقبال را خاصّ این روستا نموده است.

با رسیدن حاجی به منزل، از همه کسانی که مشایعت نموده‌اند تقاضا می‌شود برای پذیرایی، داخل منزل شوند. ازاین رو همه مشایعت‌کنندگان وارد خانه می‌شوند. زنان با ورود به منزل، سینی، منقلک و گلدان‌های خود را در کنار حیاط منزل می‌گذارند؛ از این‌رو بخشی از حیاط خانه زائر، مملوّ از سینی و

منقلك‌های مخصوص استقبال می‌شود.» (۱) در روستای سیمیکان که جزء شهرستان جهرم است: «وقتی مردم با خبر می‌شدند که زوّار مشهد مقدّس می‌خواهند وارد محل شوند، همه مردم از کوچك و بزرگ عَلَم درست می‌کردند و تا سه چهار کیلومتری مسیر روستا به پیشباز مشهدی‌ها می‌رفتند؛ سپس مشهدی‌ها از اتوبوس پیاده می‌شدند و تك‌تك مردم، دست و صورت آن‌ها را می‌بوسیدند و به آن‌ها زیارت قبول می‌گفتند.» (۲) در روستای لای‌بید از توابع میمه اصفهان: «اتومبیل زائر حدود یك کیلومتری روستا می‌ایستاد و زائر مشهد را پیاده می‌کرد؛ سپس خبر ورود او را به دِه می‌رساندند. در این هنگام مردم دسته دسته به استقبال زائر می‌رفتند و عطر و گلاب بر سرش می‌ریختند و همگی او را تا منزل همراهی می‌کردند.» (۳) رسم خاصّ اهالی سیرجان نیز بدین ترتیب بود که: «چند روز مانده به بازگشت زائر، یکی از وظایف خانواده‌ها تهیّه یا در اصطلاح(تمام کردن) یك دست لباس کامل برای زائرین زن بود. این رسم تا حدود بیست سال قبل رایج بود، اما رفته رفته منسوخ شد. این لباس از طرف یکی از بزرگترها «مادر، مادرشوهر، خواهر» به زائر هدیه می‌شد و فوری مورد استفاده قرار

۱- سید علیرضا هاشمی، آداب سفر زیارتی حج در آوه، فصلنامه نجوای فرهنگ، ص ۱۲۸ و ۱۲۹

۲- علی همت وثیقی میمندی، سیمیکان، جهرم، استان فارس، ۱۳۴۸

۳- علی‌قلی کریمی، لای‌بید، میمه، اصفهان، ۱۳۵۴

می گرفت. تاریخ مراجعت زائرین به اقوام و آشنایان اعلام می گشت و آنان در ساعتی معین به خانه زائر می‌رفتند تا همراه با خانواده وی، در مراسم پیشـباز(استقبال) شرکت کنند در این مراسم نیز چاوش پیشاپیش جمعیت چاوشی می کرد. نوای گرم چاوش، مردم را به سوی اسـتقبال کنندگان سوق می‌داد و مؤمنینی که بدرقه و پیشـباز زائرین خانه خدا و عتبات عالیات را ثواب می‌دانسـتند، به جمع اسـتقبال کنندگان می پیوسـتند. اسـتقبال کنندگان همراه با زائر به منزل بازمی گشتند و پس از صرف ناهار یا شامی که به عنوان ولیمه تهیه شده بود، مجلس را ترک می کردند.» (۱)

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۳ خوشامدگویی

خیرمقدم، خوشامدگویی و بیان زیارت قبولی به زائر، به منزله خوشحالی افراد از ورود زائر است که نتیجه آن رفع خستگی و بالاخره ایجاد امنیت و آرامش خاطر زائر بوده است:

«وقتی که زائر خانه خدا، در میان جمعیتی پیاده می‌شد که با پیش‌بینی قبلی و یا دیدن ماشین زائر به استقبال آمده بودند، جلوی پای او گوسفند قربانی می‌کردند و در حالی که خویشان حاجی، درون یک سینی، یک گلاب‌پاش، آینه کوچک، یک بشقاب سبزی و مقداری آب گذاشته بودند، با اشتیاق تمام، گلاب به دست دیگران می‌ریختند؛ سپس همه به حاجی، زیارت قبول می‌گفتند و حاجی را می‌بوسیدند. زائر هم می‌گفت: جای شما خالی و در میان مشایعت‌کنندگان به آرامی به طرف منزل حرکت می‌کرد.» (۱)

در کازرون: «به زوّاری که از مکّه برمی‌گشتند، در اصطلاح مکّه‌ای می‌گفتند، خویشان و اقوام و بستگان چند فرسخی، با ماشین به پیشبازش می‌رفتند و با

۱- علیرضا لاچینانی، آخوره بالا، فریدونشهر، اصفهان، بی‌تا.

چاووشـی و سـلام و صـلوات او را همراهی می‌کردنـد. در بین راه، مردان با زوّار مرد، دیده‌بوسـی می‌کردنـد و زن‌ها نیز زوّار زن را می‌بوسـیدند و می‌گفتنـد: زیـارت قبول، یـا، ان‌شاءالله زیارتت قبول باشه، یا روزی هفت مرتبه دیگرت باشه و زائر هم پاسـخ می‌داد: قبول حق باشه یا خدا قبول کنه یا روزی خودتون باشه یا سـلامت باشـی.» (۱) در بهبهـان: «هنگام ورود حاجی به خانه، همسایه‌ها و آشـنایان بر سـر او نُقل می‌ریزنـد، به طوری که بر اثر نقل‌های رنگارنگ، زمین پیـدا نیست، حاجی اگر مرد باشـد یک اتاق خوب و بزرگ را برای او فرش

۱- محمدمهدی مظلوم‌زاده، کازرون، فارس، ۱۳۵۲

می‌کننـد، مردم شـهر و آشـنایان پیش او می‌رونـد، با او دست می‌دهند و زیارت قبول می‌گویند.» (۱) شایـان ذکر است که در طول مراسم پیشباز و خوشامدگویی؛ مانند مراسم بدرقه، چاووش‌خوان به وظیفه خود عمل می‌کرد و با اشعاری که در مدح ائمه اطهار(ع) یا در خصوص سـفر و زیارت ائمه معصومین می‌خوانـد و به مراسم شور و حال دیگری می‌بخشـید که در نهایت، مورد تفقّد خانواده زائر قرار می‌گرفت.

۱- غلام امانی، بهبهان، خوزستان، ۱۳۵۳

۴ قربانی کردن

در فرهنگ ایرانی، قربانی کردن در موارد گوناگونی از جمله: مراسم شادی، عزاداری، پیشباز مسافر، خرید اموال و ملک، تولّد فرزند، نذر و نیاز و ... انجام می‌گیرد و در این میان، یکی از مهم‌ترین موارد آن، قربانی، پس از ورود زائر از مراسم پرفیض حج است.

در روستای بصریِ بروجرد: «وقتی زائر از زیارت برمی‌گردد و به شهر می‌رسد، یک نفر قاصد را به روستا می‌فرستد تا خبر ورودش را به خانواده برساند و

تشریفات مربوط به مشایعت انجام شود، آنگاه خانواده زائر با ورود وی، یک گوسفند چاق را مقابل منزل قربانی می کند. وقتی گوسفند را ذبح کردند کلّه (۱) آن را از تن جدا می کنند و سه گام جلوتر قرار می‌دهند تا زائر از میان لاشه گوسفند و کلّه آن، رد شود و وارد خانه گردد.» (۲) روزی که حاجیان سیوندی از شیراز به سیوند می‌رسند: «قوم و خویشان حاجیان و گروه زیادی از مردم سیوند، تا یک کیلومتری محل، به استقبال حاجیان می‌روند. ضمن آن‌که برای هر حاجی، چند رأس گوسفند آماده کرده‌اند تا وقتی حاجی وارد محل شد، گوسفندان را یکی یکی جلوی او ذبح کنند تا حاجی از روی گوسفندان ردّ شود.» (۳) در دزفول: «روزی که حاجی از مکّه باز می گردد، جلوی پایش گوسفندی قربانی می کنند و گوشت این گوسفند، غذای مهمانانی است که به دیدن حاجی می‌آیند.» (۴) همچنین در سراب: «هنگام پیشباز حاجی، گوسفند قربانی می کنند، به طوری که گاهی تعداد آن به هفت هشت رأس گوسفند می‌رسد. گوشت این

۱- کلّه گوسفند قربانی به حمّامی داده می‌شود و پوست گوسفند نیز به سلمانی یا دلّاک داده می‌شود

۲- غلامحسین کرزبر، بصری، بروجرد، ۱۳۴۷

۳- سیفا ... سیوندزاده، سیوند، فارس، ۱۳۵۴

۴- قمرالزمان قلمبو، دزفول، ۱۳۴۹

گوسفندان، در میهمانی‌ای که حاجی می‌دهد مصرف می‌شود.» (۱) در صائین قلعه ابهر: «وقتی زائر به نزدیک منزل رسید، گوسفندی جلوی پای او قربانی می‌کنند و کسی که سر گوسفند را می‌بُرد، کلّه گوسفند را برمی‌دارد؛ سپس گوشت گوسفند را تقسیم می‌کنند، و به همسایه‌ها می‌دهند و مقداری از آن را نیز شام درست می‌کنند.» (۲) در لای‌بید از توابع میمه اصفهان: «رسم است که هر یک از نزدیکان حاجی، باید یک گوسفند جلوی

۱- جاوید شقاقی، سراب، ۱۳۴۵

۲- علی محمد محبی، صائین قلعه، ابهر، ۱۳۵۵

پـایش قربـانی کنـد. پس از آنکه خبر ورود حـاجی‌به آبادی رسـید و ساعت ورود او تعیین شـد، همه مردم روسـتا از زن و مرد برای دیدن حاجی از روسـتا خارج می‌شوند و منتظر او می‌مانند. با ورود حاجی، شخص چاووش خوان با صدای بلند، چاووشی می‌خواند و حـاجی به همراه اسـتقبال‌کنندگان از تمـام کوچه‌هـای آبـادی عبور می‌کنـد. از مقابـل حیاط هر خانه که رد می‌شود، اگر فامیل او باشـند، گوسـفندی را مقابـل پـای حـاجی قربـانی می‌کننـد و اگر فامیل او نباشـند، اسـپند دود می‌کننـد؛ در مقابل این کار، نزدیکان حاجی‌بـا صـدای بلنـد می‌گوینـد که دست شـما درد نکنـد. ان‌شـاءالله مـا هم جبران کنیم و با چنین آداب و مراسـمی، حاجی‌را وارد خانه‌اش می‌کنند.» (۱)

۱- علی‌قلی کریمی، لای‌بید، میمه، اصفهان، ۱۳۵۴

۵ پذیرایی و ولیمه

از جمله مراسمی که زائران حج، پس از بازگشت از این سفر معنوی، به انجام آن همّیت می‌گمارند، ولیمه دادن و دعوتِ استقبال‌کنندگان به شام است. خانواده حاجی، پس از بازگشت زائر خود، به شکرانه سلامت او و زحمت‌های دوستان، آشنایان و استقبال‌کنندگان در مراسم استقبال، این میهمانی را برگزار می‌کنند. در این میهمانی که ضیافت و سفره شام است، اهالی، دوستان، نزدیکان و آشنایان دعوت می‌شوند و حاجی

نیز از فراز و نشیب‌های سفر و چگونگی انجام اعمال حج و دیگر خاطرات خود، برای میهمانان سخن می گوید. این نوع میهمانی که همراه بـا ولیمه است، هنگـام بازگشت زائران عتبات عالیات و گاه مشـهد مقـدس نیز از سوی خانواده زوّار برپا می گردد. با این حال سفره ولیمه، گـاه بیش از یـک بـار پهن می‌شود؛ برای مثـال میان اهالی بهمن از توابع آباده: «رسم است که زائر بایـد سه شب اقوام، همسایگان و آشنایان خود را اطعام دهد. به این منظور از سلمانی محل می‌خواهد که افراد مورد نظر را برای ولیمه دعوت کند و طی این سه شب، سـفره اطعـام گسـترده باشـد؛ سـپس از صـبح روز سـوم، به کارهـای شخصـی و عـادی خـود مشـغول می‌شود.» (۱) در زاهدشـهرِ فسـا: «بعـد از بـازگشت زائر به وطنش، زائر، سه روز تمام قوم و خویشان را در منزل خودش ناهار و شام می‌دهـد. در این شهر بر اساس عرف محل، شخص زائر تا موقعی که زنده است، همه ساله روز بیست‌وهشتم ماه صفر، مقدار شش یا دوازده من برنج می‌پزد و بشـقاب بشـقاب به خانه همسایگان می‌فرسـتد. همسایگان نیز در عوض می گویند: نذرت قبول و مرادت حاصل باشد.» (۲)
میان اهالی چوبینِ شهرکُرد نیز عرف است که:

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباده، فارس، ۱۳۴۷

۲- غلام عباس مزدک، زاهدشهر، فسا، فارس، ۱۳۴۷

«وقتی زائر مشـهد از سـفر بازگشت، خانواده او، یکی از شب‌های دوشنبه یا جمعه، گوسفندی را ذبح می‌کنند؛ سپس افراد و بزرگان روسـتا را دعوت می‌کننـد. آنگاه پس از خوردن شام، به شـکرانه سـلامتی و بازگشت زائر، قرآن می‌خواننـد و دعا می‌کنند.» (۱) در سال‌هـای دور، میـان اهـالی بـاختران، رسم بود که: «بعـد از بـازگشت زائران مشـهد مقـدس اگر بار اوّل آن‌ها بود که به پابوس امام رضـا(ع) رفته بودنـد پس از سه روز از بازگشت‌شـان کارت دعوت به فامیل و همسایه‌ها می‌دادنـد و آن‌ها را به «سـفره علی» دعوت می‌کردند. در روز «سفره علی» افراد فامیل پس از

۱- علی پناه قادری، چوبین، فارسان، شهرکرد، ۱۳۵۶

حضور، با زائران روبوسی می‌کردند و زیارت قبولی می‌گفتند. بنا به گفته قدیمی‌ترها، در این‌گونه مراسم، رسم بود که برای زائران، روی «خوانچه» (۱) هدایایی می‌آوردند.» (۲) در روستای ورزنه بخش کوهپایه اصفهان: «زائر، مدت سه روز در خانه می‌نشیند و مردم به دیدن او می‌روند، زائرانی که توانایی مالی داشته باشند، در شب سوم، گروهی از همسایگان و خویشان را به شام دعوت می‌کنند و با آبگوشت، از آن‌ها پذیرایی می‌کنند. در شب سوم، مراسم دید و بازدید به پایان می‌رسد و اگر از دوستان و آشنایانِ زائر، کسی نتوانست در مدت این سه روز به دیدن او برود، در کوچه یا کشتزار یا مسجد یا هر جا که به هم رسیدند، عذرخواهی می‌کنند و همانجا مصافحه می‌نمایند.» (۳) در یکی از اسنادی که در بایگانی فرهنگ مردم رادیو موجود است، در خصوص شهر کازرون آورده شده که: «بازگشت حاجیان از خانه خدا و تشریفات و مراسم مخصوص آنان گرم‌تر و مفصل‌تر از زوّار عتبات عالیات و مشهد مقدس است. به طوری که یکی

۱- خوانچه تشکیل شده بود از کلوچه و شیرینی و کله های کوچک قند که در داخل بشقاب‌های مسی قرار داشت و تمام آنها روی چوب بزرگی که به شکل مستطیل بود قرار می‌گرفت و هرکس می‌خواست از قنادی می‌خرید و روی سر شاگرد قنادی می‌گذاشت و با خود به خانه زائر می‌آورد، و در موقع آوردن خوانچه با صلوات استقبال می‌شد

۲- فریبا نوری، باختران، ۱۳۶۴

۳- محمد حق‌شناس، ورزنه، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۵۴

ص: ۱۸۰

دو بار، شیلون

(nuli)

می‌دهنـد؛ شیلون عبارت است از دعوت از بستگان و همسایگان و آشـنایان جهت صرف شام یا ناهار که از مدعوین با کارت‌های مخصوص چاپی دعوت به عمل می‌آید. نوشتار متن کارت دعوت از این قرار است:

بسمه تعالی

وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

بشکرانه بـازگشت اخَوی "حـاج غلامرضـا شـجاعی "از مکّه معظمه و مـدینه منوّره و تجدیـد دیـدار از دوسـتان، مجلسـی بنام نامی حضرت اباعبدالله الحسین در روز شنبه ۸/ ۱۲/ ۴۹ از ساعت ۸ الی ۹ بعد از ظهر در

منزل بنده منعقد است، از جنابعالی دعوت می‌شود که برای صرف شام مفتخر و سر افرازم فرمایید.

نشانی: خیابان ... منزل شخصی محمد حسن شجاعی

از مدعوین با چای و شربت و قلیان و شام چلو یا پلو و هر نوع خورشتی که فصل آن باشد، مخصوصاً چلومرغ و پلولوبیا و خورشت سیب زمینی پذیرایی می‌کنند.» (۱) در بهبهان: «با نُقل، چای و شیرینی از بازدیدکنندگان حاجی، پذیرایی به عمل می‌آید و از اقوام، خویشان و آشنایان دعوت می‌کنند که ناهار یا شام مهمان او باشند. کسانی نیز هستند که حاجی را نمی‌شناسند، اما به دیدار او می‌روند؛ زیرا طبق باور عموم، این کار ثواب دارد. اگر زائر زن باشد، پس از بازگشت، زن‌های آشنا، همسایه‌ها و حتی غیر آشنا به دیدن او می‌روند، چون معتقدند این کار ثواب دارد. در مجلس زنانه از زنان با چای، شیرینی و قلیان پذیرایی به عمل می‌آید و به ویژه، زن‌هایی که سنی از آن‌ها گذشته است، دسته دسته به دیدن حاجیه می‌روند و به او زیارت قبول می‌گویند.» (۲) در دزفول: «خانواده زائر حج، شیلونی((inuli می‌دهند. به طوری که اگر حاجی، ثروتمند باشد و

۱- محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون، فارس، ۱۳۵۲

۲- غلام امانی، بهبهان، ۱۳۵۳

توانـایی خرج کردن داشـته باشـد، هر شب یـک گروه یا صـنف آشـنا؛ مثل علما، تجار، اعیان، کسـبه و ... را به طور جـداگانه، برای صرف شـام دعـوت می‌کنـد. در خلاـل این میهمانی‌هـا، به طبقه فقیر هم کمـک می‌شود. برای مثـال، اگر افراد فقیری در محله آن‌ها باشـند، حاجی، برنج، روغن و پول برایش می‌فرستد که خودشان غذا بپزند و بخورند. بعد از اتمام این تشریفات، چند نفر از دوستان حاجی می‌آیند و او را تا محل کسب و کارش همراهی می‌کنند.» (۱) در سیرجانِ کرمان نیز: «هنگام ورود زائر از طرف

۱- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

ص: ۱۸۳

خانواده وی، گوسفند یا گاوی قربانی می‌شد که نیمی از آن را به عنوان صدقه توزیع نموده و نیم دیگرش را به مصرف می‌رساندند. پس از ذبح گوسفند، زائر از زیر آینه و قرآن عبور می‌کرد و در حالی که پولی را به عنوان صدقه یا انعام کنار آینه و قرآن می‌گذاشت وارد منزل می‌شد و این در حالی بود که بوی کندر و دشتی، فضای خانه و کوچه را پر کرده بود و صدای صلوات، یک لحظه قطع نمی‌شد. از میهمانان با چای و شیرینی و قهوه و قوتو پذیرایی به عمل می‌آمد. در فصل زمستان از میوه خبری نبود. شام و ناهار اینگونه مجالس به نسبت وسع خانواده‌ها تهیه می‌گشت و معمولًا شامل: برنج و خورشتِ اسفناج و قیمه بود و گاه شامی و تاس‌کباب نیز در سفره‌های ولیمه دیده می‌شد. ولیمه دادن نیز بستگی به وسع حجاج داشت و ۳ تا ۷ روز ادامه می‌یافت؛ در این مدت از همه دعوت‌شدگان و میهمانان با شام و ناهار پذیرایی به عمل می‌آمد و باقیمانده غذا بین فقرا و مستحقّان توزیع می‌شد. از میهمانان به صورت رسمی دعوت به عمل می‌آمد. بنابراین افرادی از طرف صاحبخانه به درب منازل یا محل کسب دعوت شدگان رفته آنان را با بیان اینگونه جملات دعوت می‌کردند: حاج‌آقا یا حاج‌خانم سلام رسوندن، احوالتونِ پرسیدن، گفتن صِباظار(فردا ظهر) صبا شب(فردا شب) بِرا شام تشریف بیارین دورِ بِرِ هم لقمه نون پنیری بخوریم و بعد ادامه می‌داد:

مهمون ابوالفضل یا امام حسین باشین(و اگر شخصی از مشهد یا زیارت مکه و مدینه برگشته بود نام‌ها تغییر می‌کرد). مخاطب در جواب قاصد می‌گفت: سلامشون برسونین، احوالِشونِ بگیرین بِگین ما که نخورده نیستیم خداشی(خدا را شکر) الحمدُلا(الحمدلله) که شما صحیح و سالم سِرِ خونه زندگیتون وَرگشتین و چشم خونواده و دوست آشنارِ(آشنا را) از راه دور داشتین، چشم. اگر همه به پا بیان ما به سر میائیم (۱) و اسباب زحمت می‌شیم. قاصد به همین ترتیب همه دعوت‌شدگان را دعوت می‌کرد و نامشان را در ذهن یا روی کاغذ یادداشت می‌نمود تا تعداد مهمانان

۱- بیان این جمله کنایه از احترام و عجله در دیدار از زائر است.

مشخص شود. از زمانی که دعوت به صورت کارت یا به قولی(رُقعه) رایج شد، رُقعه‌های دعوت به یک یا چند شخص سپرده می‌شد؛ آنان موظف بودند دعوتنامه‌ها را به دعوت‌شدگان برسانند و از آنان امضا بگیرند. شخصی که به دلیلی نمی‌توانست در مجلس شرکت کند، پای رقعه دعوت چنین می‌نوشت: به علت کسالت، از آمدن معذورم یا به علت کسالت خانواده، خودم به تنهایی خدمت می‌رسم و بدینگونه تعداد دعوت‌شدگان مشخص می‌شد و صاحبخانه به همان اندازه غذایی تهیّه می‌کرد.

درب منزل زوّار نیز از آغاز تا پایان روز باز بود و از ورود هیچکس جلوگیری نمی‌شد. به نقل از سالخوردگان گفته می‌شود که: زائرین به مدت چهل روز درب منزل را باز می‌گذاشتند و منتظر میهمان می‌نشستند. کنایه(در خونه زوار تا ۴۰ روز باز است) دال بر همین رسم و سنت است که هنوز هم از زبان همشهریان سیرجانی شنیده می‌شود. گرچه دیدار از زائرین محدودیت زمانی نداشت؛ اما مردم ترجیح می‌دادند هر چه زودتر از زوّار دیدن کنند و بر پیشانی متبرک آنان بوسه بزنند.» (۱)

بدین ترتیب، میهمانی و ولیمه دادن برای زائر خانه خدا، تقریباً در اکثر جاها رایج بوده، اما در خصوص سایر سفرهای زیارتی؛ چون عتبات عالیات و مشهد

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

ص: ۱۸۶

مقدس، دادن ولیمه، بستگی به موقعیت اجتماعی و توان‌مالی زائر داشته است.

۶ هدیه و سوغاتی

هـدیه دادن و هـدیه گرفتن، جایگـاهی والاـ و بـا ارزش دارد. در فرهنـگ ایرانی، دربـاره هـدیه و انواع آن، مطالب زیادی در تاریخ ادبیـات کهن این سـرزمین به چشم می‌خـورد. این موضـوع در سـفر و مسـافرت جایگـاه ویژه خـود را دارد. در سـفرهای سـیاحتی یا زیارتی، مسافر بنا به توان مالی خود، اقـدام به خریـد هدیه یا آوردن سوغاتی می‌کند. در سـفرهای زیارتی، همان‌طور که شـرح داده شـد، مسافر برای شـروع سـفر از نزدیکان خود هـدیه می‌گیرد؛ بنابراین حـداقل به انـدازه ارزش هـدیه دریافت شـده، ملزم به آوردن سوغـاتی می‌شود. از این رو در سـفرها و از جمله سـفرهای زیـارتی، سوغاتی به نوعی الزام آور، مرسوم شـده است و چه بسا با نبود سوغاتی، سفر، کامل محسوب نمی‌شود.

در اصـفهان: «حاجی به هنگام بازگشت از مکّه، تا یک هفته بنا به رسم خود در منزل می‌نشـست و از غریب و آشنا، که برای عرض تبریک و زیارت قبولی می‌آمدند، پذیرایی می‌کرد. در ضمن، هر یک از

میهمانان که حضور می‌یافتند کادویی مانند؛ کله‌قند، طاقه پارچه و نظایر آن به حاجی تقدیم می‌کردند و حاجی هم سوغاتی‌هایی که از سفر حج آورده بود؛ مانند آب زمزم، قرآن، مسواک‌های چوبی و مرسوم آن زمان و داروهای مومیایی عربستان که به قول خودشان برای علاج کمردرد و بهبود درد زانو استعمال داشت، به آن‌ها می‌داد.» (۱) در زاهدشهرِ فسا: «پس از چند روز که حاجی از مکّه می‌آمد، برای خانواده آن‌هایی که برّه آورده بودند، یک ساعت مردانه و یک پارچه سراندازی یا قبا، کنار می‌گذاشت و آن‌هایی که کله‌قند آورده

۱- مهرزاد داوری، اصفهان، ۱۳۵۰

بودند، برای شان یک پیراهن، شلوار و یا جانماز(سجاده) می‌فرستاد. اگر شخصی که به مکّه رفته بود، توان مالی چندانی نداشت، دیگران از او توقعی نداشتند و او هم به کسی چیزی حتی یک تسبیح هم نمی‌داد». (۱) در سراب: «پس از آن که بستگان نزدیک، به دیدن حاجی می‌رفتند، حاجی پس از پایان مراسم، به پخش سوغاتی می‌پرداخت و به تمام خانواده‌ها مهر و تسبیح می‌داد و به بستگان خود هدایای خوبی از قبیل: پارچه، قالیچه مخمل و اجناس دیگر تقدیم می‌کرد.» (۲) در گُلمکان مشهد: «هنگامی که زائر کربلا، ولیمه سفر خود را داد، بعد از سه روز از طرف کربلایی، یک زن، چادری به گردن خود می‌بست و آن را پر از خرما، تسبیح و مُهر مُتبرّک می‌کرد و به در خانه‌ها می‌برد و به هر خانه، چند دانه خرما و یک مهر و تسبیح هدیه می‌داد.» (۳) در دزفول: «زمانی که زوّار کربلا به خانه می‌رسیدند و مردم، طی چند روز به دیدارشان می‌آمدند، زوّار به آن‌ها مُهر و تسبیح سوغات می‌دادند.» (۴) همچنین میان اهالی بندر انزلی رسم بود: «زائر پنج

۱- علی‌محمد هاشمی‌زاده، زاهد شهر، فسا، فارس، بی‌تا

۲- جاوید شقاقی، سراب، ۱۳۴۵

۳- زینب صولت‌زاده، گُلمکان، مشهد، ۱۳۶۷

۴- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

شش روز در خانه می‌ماند و طی این روزها، اقوام، نزدیکان و دوستان صمیمی به دیدارش می‌آمدند و برایش موجوما (۱)
(mojom)

می‌فرستادند. در داخل این مجمعه، اقلامی؛ چون: جوراب، شکر، کلّه‌قند، نبات، پارچه ندوخته و گلاب قرار می‌دادند. به طور معمول به کسی هم که مجمعه را به خانه زائر می‌برد، انعام می‌دادند. سپس صاحبخانه مجمعه را در یک اتاق خالی قرار می‌داد و اسم صاحب آن را در نظر می‌گرفت. آنگاه پس از پایان رفت و آمد مردم، خانواده زائر سر یک یک مجمعه‌ها را برمی‌داشتند و

۱- مجمعه.

مطابق چیزی که فرستاده بودند، سوغاتی‌هایی از قبیل: مُهر، تسبیح، کشمش و نخود، بادبزن حصیری و عِطر در آن می‌گذاشتند؛ البته این سوغاتی‌ها برای افراد خانواده و خویشان فرق می‌کرد. به طوری که برای برادر یا خواهر، سوغاتی بهتری می‌دادند؛ سپس سوغاتی‌های معمولی را برای همسایه‌ها و سایر آشنایان، به عنوان تبرّک می‌فرستادند.» (۱) میان اهالی کاوردِ ساری: «رسم بود که زائر، سوغاتی‌هایی شامل نخود خالص، کشمش خالص، مُهر کوچک و بزرگ، مُهر زنانه آینه‌دار، دستمال‌های گران‌قیمت و ارزان‌قیمت، تسبیح مکّه‌نما، تسبیح گِلی و بادبزن به اقوام و دوستان خود می‌داد. البته نوع و میزان این سوغاتی‌ها بستگی به میزان پولی داشت که به عنوان خرجی راه داده بودند؛ برای مثال، به کسی که پول خرجی بیشتری داده بود، یک عدد مُهر بزرگ، یک دستمال پنج تومانی و یک عدد تسبیح مکّه‌نما می‌دادند و آن‌هایی که خرجی کمتری داده بودند، یک عدد مُهر کوچک، تسبیح گِلی و بادبزن دو ریالی دریافت می‌کردند. اگر پیرمردها یا پیرزن‌ها به دیدن زوّار می‌آمدند، پیش آن‌ها یک عدد عِطر می‌گذاشتند. بعضی‌ها عِطر را برمی‌داشتند و بعضی دیگر تنها بو می‌کردند و آن را سر جای خود می‌گذاشتند.» (۲) در میان اهالی زاهدان فسا: «وقتی زائر از سفر

۱- سید محمدعلی جلالی، بندر انزلی، ۱۳۴۸

۲- سید مرتضی قریشی، کاورد، ساری، ۱۳۴۹

بـازمی‌گشت و اقوام و دوسـتانش هـدایایی را برای او می‌بردنـد، زائر نیز در مقابل، هـدایایی به آن‌ها می‌داد؛ یعنی به هر کس که به منزلش می‌آمـد، یـک مُهر(تربـت) و یـک تسبیـح تقـدیم می‌کرد، و برای کسـانی کـه سـینی (۱) آورده بودنــد، نفری یـک ژاکت ریسـمانی، یک پیراهن و یا یک جلیقه مردانه می‌داد. برای کسانی که جلوی زائر کَهره(بزغاله) یا برّه سر بریـده بودنـد، یک کت یا یک شلوار سوغات داده می‌شد.» (۲) در الوسـجرد ساوه: «خانواده زائر، سه روز پس از بازگشت مسافر امام رضا(ع)، سه عدد خرما، و یک

۱- منظور مجمعه‌ای بود که درون آن اجناسی؛ چون کله‌قند، شکر، پارچه ندوخته و ... قرار داشت

۲- غلام عباس مزدک، زاهدان فسا، فارس، ۱۳۴۷

مهر و تسبیح را در یک سینی کوچک می گذاشتند و برای همسایگان می‌فرستادند. البته زائر برای خانواده خود، سوغاتی‌های خوبی مانند ژاکت و شال می آورد.» (۱) همچنین در علی‌آباد دو دانگه: «اهالی پس از صرف ناهار و چای در منزل زائر حضرت امام رضا(ع)، سوغاتی‌هایی از قبیل: تسبیح، مهر، جوراب، نخود و کشمش، دستمال، روسری، چوب سیگار، فندک، عطر، دستبند، انگشتر و لباس از زائر می گرفتند، سپس خداحافظی می کردند و گروه بعدی وارد منزل می‌شدند.» (۲) اهالی ورزنه کوهپایه در اصفهان: «وقتی به مشهد یا قم مسافرت می کردند، سوغاتی‌هایی چون مُهر، تسبیح، سوهان قم و قالیچه‌های کوچک مشهدی، خریداری می کردند تا سوغات بدهند. سوغات آن‌ها شامل: دستمال، عطر، سوهان، سوتک برای بچه‌ها، نبات و قالیچه بود. اغلب زوّار، کفن خود را در مشهد خریداری می کردند و آن را در حرم طواف می‌دادند.» (۳) در زاهدان فسا: «اگر زائر امام رضا(ع) زن بود، وقتی زن‌های آبادی به دیدن او می‌رفتند، به عنوان

۱- ابوالفضل مرتجی، الوسجرد، ساوه، ۱۳۴۸

۲- عباس علی عمادی، علی‌آباد، دو دانگه، ساری، ۱۳۴۸

۳- محمد حق‌شناس، ورزنه، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۴۹

سوغـاتی جلوی هر کس یـک بشـقاب، حـاوی چنـد قـالب صـابون رنگارنگ به نام صابون قم با مقـداری نبات و یک مهر و تسبیح می‌گذاشـتند؛ اما در صورتی که اقوام یا خویشان زائر برای او کلّه‌قند آورده بودند، زائر هدایایی چون کفش، کت، پیراهن یا شـلوار به آن‌ها می‌داد.» در سـیرجان: «سوغاتی را در اصـطلاح سر سوغاتی می‌گفتند و از روز چهارم فرصتی می‌شد تا زائر، سوغاتی‌ها را توزیع کند. سوغاتی را در سینی قرار می‌دادند و با بقچه‌ای آنرا پوشانده به منزل شخص

۱- علی محمد هاشمی‌زاده، زاهدان فسا، فارس، ۱۳۴۷

مورد نظر می‌فرستادند؛ شخصی که سوغاتی را تحویل می گرفت، موظف بود مقداری هِل در سینی بریزد و انعامی به آورنده سوغاتی بدهد و با جملاتی از این قبیل تعارف کند: مُروا هر ساله‌شون باشه، هر سال از کربلا و مکه بیان، کِی باشه جبران کنیم.

به طور معمول، مسافر به نسبت سرراهی، سوغاتی می‌آورد، بنابراین افرادی که پول و یا طلا، سر راهی می‌دادند و آنان که خانواده مسافر را به صرف شام و ناهار دعوت کرده بودند، سوغاتی بهتری دریافت می کردند. چند روز پس از ورود زائر، مهمانی‌ها شروع می‌شد و به طور مسلّم اقوام نزدیک و بزرگترها در این امر پیش قدم بودند. دعوت‌شدگان به صرف ناهار، شام یا آش رشته دعوت می‌شدند و مجالس مردانه و زنانه جداگانه تشکیل می گردید.» (۱) در این میان بچه‌ها نیز سهمی از سوغاتی داشتند و به طورعموم زائران به هنگام خرید سوغاتی، به یاد آن‌ها نیز بودند که این امر در بعضی از آداب و رسوم آمده است.

در حکمیِ میناب: «به طور معمول برای بچه‌ها گردن‌بند یا انگشتری می‌خریدند و آن‌ها را تبرّک می کردند.» (۲)

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۲- احمد پروستانی، حکمی، میناب، هرمزگان، ۱۳۵۶

در آخوره بالاـ از توابع فریدون‌شـهر: «زائران، بیشتر هنگـام خریـد سوغـاتی برای اطفـال، سوتک‌هـای لاکی یا وسایل بازی، از قبیل عروسک انتخاب می کردند.» (۱) بنابراین، همان‌طور که توضـیح داده شد، خرید سوغاتی در سـفرهای زیارتی، نوعی الزام محسوب می‌شد که فرد زائر، حتی گاهی با سختی (۲) اقدام به تهیه

۱- علیرضا لاچینانی، آخوره بالا، فریدون‌شهر، اصفهان، بی‌تا

۲- زوّار کربلا، حداقل سـفرشان ۳۶ تا ۴۰ روز به طول می‌انجامیـد؛ چون در هر یـک از شـهرهای کـاظمین، کربلا و نجف ۱۰ روز می‌ماندند. در این مدت تمام مایحتاج خود، از جمله نان را با خود می‌بردند تا در آنجا پولی خرج نکنند؛ مگر برای سوغات خریدن. به طوری که وقتی به گمرک خـانقین می‌رسیدند، هر نفر مثل یک کوه نمایان می‌شـد، چون هر کس سه عـدد کت، چنـد جلیقه و پـالتو به تن می کرد تـا از این طریق پول گمرکی پرداخت نکنـد. مأموران گمرک نیز چنـدان سـخت نمی گرفتنـد. چون هر چه زوّار خرید می کردند، به نفعشان بود(عباس رسولی، وزوان، میمه، اصفهان، ۱۳۵۲).

آن می‌نمـود، سـپس این هـدایا را در حرم و ضـریح زیارتگـاه طـواف و متـبرّک می‌کرد (۱) تـا افرادی که آن سوغـاتی را دریـافت می‌کنند، از برکت های معنوی آن بهره‌مند گردند.

۱- امیر ایرانپور مبارکه، مبارکه، لنجان، اصفهان، ۱۳۴۶

ص: ۱۹۸

فصل ششم باورها و عقاید

ص: ۲۰۰

فصل ششم: باورها و عقاید

سفرهـای زیـارتی باورهـا و عقایـد خـاصّ خود را دارد. بخشـی از این باورها مربوط به مسافر، برخی مربوط به خانواده زائر و برخی دیگر مربوط به مردمی است که شاهـد و نـاظر سـفر زائر هسـتند. امـا نکته حـائز اهمیت، الزامی است که افراد نسـبت به پـذیرش این باورها در زنـدگی روزمرّه خود دارنـد، به طوری که انجام نـدادن افعال مربوط به این باورها را بد یمن و ناپسـند می‌شـمارند. مطابق اسناد موجود، برخی از باورها و عقاید مردم، در خصوص سفرهای زیارتی چنین بوده

است:

کسانی که قدرت مالی آن‌ها خوب بود، سعی می‌کردند یک یا چند بار به زیارت خانه خدا، نجف اشرف، کربلا، مشهد مقدس، قم یا شاهچراغ در شیراز بروند تا به قول خودشان «استخوانشان طاهر» شود.

تا امام و امامزاده کسی را نطلبد، افتخار پابوسی نصیب او نمی‌شود.

پشت سر زوّار و برای خرّمی او، آب و برگ سبز می‌ریزند.

همراهان و به ویژه بچه‌ها، نُقل و سکه‌هایی را که بر سر زائران می‌ریزند، به عنوان تبرّک جمع می‌کنند. آنگاه نقل‌ها را برای تندرستی می‌خورند و پول‌ها را برای تبرک جیب و کیسه پولِ خود، نگه می‌دارند.

اگر حجّ حاجی قبول باشد یا به اصطلاح «حاجی پاک» باشد، در طول سفر مکه یا سر سال؛ یعنی یک سال از سفر حجش نگذشته، فوت کند، به بهشت می‌رود.

کسی که به نیابت شخصی ناتوان، به زیارت خانه خدا برود، فردی را شبیه آنکه به جایش به مکه رفته است، در آنجا می‌بیند.

کسانی که فردی از خانواده آن‌ها، به مکه رفته است، روز عید قربان «گِند» (۱)

(gend)

به پارچه و

۱- فرو بردن سوزن و نخ و بیرون آوردن آن در پارچه را گویند.

«رووار» (۱)

(r vur)

نمی‌زنند؛ زیرا معتقدند خار مغیلان به پایشان فرو می‌رود.

خوردن غذای «شیلون» (۲)(ilon) تبرّک است. (۳) اگر مسافر هنگام خروج از منزل به یکی از سادات برخورد می‌کرد حبه‌ای قند، دانه‌ای تسبیح، سکه‌ای پول از او می‌گرفت، آنگاه به راهش ادامه می‌داد؛ زیرا برخورد با سیّد را خوش یمن نمی‌دانستند و حتم داشتند که در سفر دچار خطر می‌شوند و کارشان به مشکل برمی‌خورد و به همین دلیل نیز از دست او چیزی می‌گرفتند تا خطر و

۱- رویه، گیوه و مِلِکی

۲- ولیمه، این غذا شامل پلو، چلو و خورشت است

۳- محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون، ۱۳۵۲

مشکلات رفع شود. (۱) آرد و نانی که به عنوان صدقه پای آینه و قرآن می‌گذاشتند به منزل برگردانده نمی‌شد و آن را به مستحقّان می‌دادند و در صورتی که مستحقی در آن نزدیکی نبود، آرد را خمیر کرده همراه با نان در مسیر می‌گذاشتند تا سگ‌ها آن را بخورند؛ زیرا عقیده داشتند صدقه به سگ می‌رسد و ثوابش چند برابر است.

قند و شربت پای آینه و قرآن را تبرّک می‌دانستند و تمامی اعضای خانواده از آن می‌خوردند و دهانشان را شیرین می‌کردند.

یکی از عقاید مردم سیرجان، تکاندن سفره ولیمه بر سر اشخاص بود. بنابراین، بعد از این که غذا صرف می‌شد و سفره را جمع می‌کردند آن را بر سر دختران دم‌بخت و افرادی که توفیق زیارت نصیبشان نشده بود می‌تکاندند و بر این عقیده بودند که بخت دختران باز می‌شود و آرزومندان به زیارت نیز، به مرادشان خواهند رسید.

خانواده‌های عزادار، به هنگام عزیمت مسافر، از عزا بیرون می‌آمدند و پشت سر مسافر لباس سیاه نمی‌پوشیدند.

قدیمی‌ها، بعضی‌از روزها به ویژه سه‌شنبه را

۱- کنایه: «سید از تو راهش درشد و کارش بیخ پیدا کرد»، بر اساس همین باور در بین مردم سیرجان رایج است.

جهت سفرها مناسب نمی‌دانستند و باور داشتند اگر برخلاف عقایدشان عمل کنند سفر خوشی نخواهند داشت.

از بعدازظهر دوازدهم تا هنگام غروبِ آفتاب روز سیزدهم فروردین، به دلیل نحوست سیزده سفر نمی‌رفتند، همانگونه که دوازدهم و سیزدهم ماه صفر، از سفر کردن خودداری می‌کردند. سراسر ماه صفر را نحس می‌دانستند و تا می‌توانستند مسافرت نمی‌کردند و عقیده داشتند این ماه پرخطرترین ماه قمری است.

قبل از عید قربان، به اصطلاح «قبل از تیغ قربون» سفر نمی‌رفتند و بر این عقیده بودند که اتفاق ناگواری پیش خواهد آمد و سفر را به بعد از تیغ قربون «روز

عید قربان، بعد از ذبح گوسفند» موکول می‌کردند. (۱) بنابراین، تا هنگامی که خون قربانی به زمین ریخته نمی‌شد شخص به سفر نمی‌رفت؛ اما بعد از ذبح، با خاطری آسوده مسافرت انجام می‌شد. آخرین شب سال یا به اصطلاح شب سال تحویل، سفر نمی‌کردند و بر این عقیده بودند که آشیونه می‌چِره «خانواده از هم می‌پاشد».

در هنگام سفر اگر کسی عطسه می‌کرد یا به اصطلاح صبر می‌زد، به فال بد می‌گرفتند و جهت رفع بلای صبر، دقایقی می‌نشستند و کفش‌ها را از پای درآورده و ۷ صلوات می‌فرستادند و با گفتن یا مشکل‌گشا، یا صاحب صبر، از خانه خارج می‌شدند. اما اگر کسی به آمدن صبر بی‌توجهی نشان می‌داد و برحسب اتفاق، دچار حادثه‌ای می‌شد چنین می‌گفتند: فلانی پا رو سِرِ صبر گذاشته و پشت به صبر کرده به همین دلیل هم پاش خورده(یعنی به صبر اعتنا نکرده به همین علت، عواقب آن را دیده است).

با توجه به این عقاید، روز و ساعت مناسبی را جهت مسافرت انتخاب می‌کردند و بدون دلهره و اضطراب راهی سفر می‌شدند، به این امید که بهترین سود سفر؛ یعنی سلامتی را با خود برگردانند.

اگر بچه یا بزرگی به بهانه‌های مختلف، گریه می‌کرد، آن را به فال بد می‌گرفتند و یقین داشتند

۱- اصطلاحِ قبل از خون و بعد از خون، کنایه از قبل و بعد از قربانی کردن است.

اتفاق ناگواری رخ می‌دهد و جان مسافرشان در خطر است.

مسافرین را اینگونه دعا می‌کردند: سَر به سِر خیر، غریب تندرست باشی، صحیح و سلومت سر خونه زندگیت وَرگردی و در مقابل دعاها، چنین نفرین‌هایی هم نثار مسافرین می‌شد، سنگ سیاهی پشت سرش، سیاه نومَشه «خبر مرگش» بیارن، بِرِه که وَرنگرده. (۱)

بعد از رفتن زائر، آش سفر یا آش دوغ می‌پزند، به این معنا که مسافرشان، سلامت به وطن و دیار خودش

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

ص: ۲۰۷

بازگردد. (۱) قبل از حرکت زائر، با قرآن استخاره می‌کنند، اگر خوب بیاید حرکت می‌کنند و اگر نه، روز حرکت را تغییر می‌دهند.

در روزهای دوشنبه و چهارشنبه مسافرت نمی‌کنند.

اگر قبل از حرکت یک نفر عطسه کند، روز حرکت را تغییر می‌دهند و عقیده دارند که صبر(عطسه) پیغام خداست. گاهی هم، با خواندن سه حمد و توحید حرکت می‌کنند.

وقتی مسافر مشهد یا کربلا، می‌خواهد از در خانه بیرون برود، قبل از بیرون رفتن او، خانه را جارو می‌کنند و عقیده دارند که اگر بعد از بیرون رفتن مسافر، در همان روز خانه را جارو کنند، او دیگر از مسافرت باز نخواهد گشت. (۲) اگر کسی خواب ببیند که به حمام رفته است، به زیارت خواهد رفت. (۳) هیچ‌وقت بعد از روز حرکت زائران مشهد، صاحبخانه، خانه را جارو نمی‌کند؛ چرا که معتقدند شگون ندارد.

زائران مشهد، نذر می‌کنند که ده روز یا بیشتر برای زیارت بمانند و معتقدند که روز بازگشت، نباید از

۱- علی‌محمد محبی، صائین قلعه، ابهر، ۱۳۵۵

۲- محمدعلی پهلوانیان، جَهَق، قمصر، کاشان، ۱۳۴۸

۳- عقاید و رسوم مردم خراسان، ابراهیم شکور زاده، ص ۳۱۶

حضرت رضا(ع) خداحافظی کرد تا بازهم به زیارت نایل شوند.

زائر مشـهد پس از بازگشت، تا سه روز حمام نمی‌کنـد؛ چون نبایـد گرد و خاک زیارت را از خود دور سازد. (۱) پس از آنکه زائر مشـهد، از سـفر بازگشت، به نوبت با دعوت زائر، مهمانی ترتیب می‌دهند، چون عقیده دارند که زائر، قدم در صـحن مطهر حضـرت گذاشته است، به هر خانه که قدم بگذارد مایه برکت است و قضا و بلا از آن خانه دور می‌شود. (۲)

۱- مهرداد صمدی، مسجد سلیمان، ۱۳۴۸

۲- غلامحسین کرزبر، بصری، بروجرد، ۱۳۴۷

بدرقه زائران، خوش یمن است و ردّ پای زوّار، مایه برکت دنیا و آخرت می‌باشد.

بعد از رفتن زوّار به مشهد مقدس، تا روز سوّم نباید خانه زوّار را جارو کنند؛ یعنی پشت سر مسافر نباید بر زمین جارو کشیده شود، صبح روز سوم خانه را جارو می‌کنند. (۱) هنگامی که اهالی، زائران را بدرقه می‌کنند، هر فقیری که سر راه آن‌ها دیده شود، چیزی به او می‌دهند؛ حتی به خانه فقرایی که سر راه باشند می‌روند و مبلغی پول به آن‌ها می‌دهند و معتقدند که این کار از مسافر رفع خطر می‌کند. (۲) هر کس که خانه خدا را زیارت کرد، نباید با پای بدون جوراب راه برود و تا آخر عمرش باید جوراب بپوشد؛ زیرا این شخص، پای خود را روی خاک مکه گذاشته است و به احترام خانه خدا، باید همیشه پایش پوشیده باشد.

کسی که از خانه خدا بازگشت، باید در ادامه عمرش، مال حرام نخورد، غیبت نکند، دروغ نگوید و حرف زشت که بار دل مردم شود، نزند. این‌ها صفاتی است که شخص حاجی، باید بعد از آنکه از زیارت خانه خدا بازگشت، در درونش زنده نگه دارد. (۳)

پس از رفتن زائر، پشت سرش آب می‌ریزند، با این

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباده، فارس، ۱۳۴۷

۲- نورالله ملکی، زرجه بستان، قزوین، ۱۳۴۹

۳- علی‌قلی کریمی، لای بید، میمه، اصفهان، ۱۳۵۴

اعتقـاد که زودتر برگردد. آن روز درِ خـانه زائر را نمی‌بندنـد، آن خـانه را جـارو نمی‌زننـد؛ اگر چراغ منزلشان چراغ لامپا یا زنبوری روشن باشـد، خاموش نمی‌کنند. (۱) بنـا بر بـاور عمومی، مقصود از پختن آش پشت‌پـا، این است که چون محتوای آش، رشـته‌های دراز و دنباله‌دار است، ان‌شاءالله این مسافرت‌ها هم دنباله‌دار باشد و دوباره افراد این خانواده به سفرهای زیارتی بروند.

چند روز پس از حرکت مسافر خانه خدا، شبی را ختم قرآن می‌گیرند تا زائر، به سلامت بازگردد. به این طریق که عده‌ای با سواد را دعوت می‌کنند و هر نفر یک جزء یا بیشتر از قرآن را می‌خواند تا قرآن ختم

۱- فاطمه حسنی پازوکی، جیتوی ورامین، ۱۳۴۷

شود. (۱) اگر کسی در طول راه به عللی نتواند به مقصد زیارت برسد، می‌گویند امام او را نطلبیده است. (۲) پس از بازگشت زائران از مشهد مقدس، محلّی‌ها او را «مشهدی» صدا می‌زنند و معتقدند کلمه مشهدی قبل از اسم فرد باید گفته شود و اگر نام او را به تنهایی صدا بزنند، گناه دارد.

پشت سر زائر آب می‌ریزند، به این معنی که مانند آب روان برود و در راه ناراحتی یا اتفاقی برایش پیش نیاید. همچنین یک تخم‌مرغ هم زیر پای زائر می‌اندازند تا بشکند و این کار هم، برای رفع بلا است. (۳) پختن آش پشت پا، بر این اساس است که زائر از بلا محفوظ بماند. (۴) زمانی که زوار امام رضا(ع) از ماشین پیاده می‌شوند، استقبال‌کنندگان آن‌ها را می‌بوسند و عقیده دارند، اولین کسی که آن‌ها را ببوسد، خاک مسافرت رویش می‌ریزد و حتماً سال دیگر حضرت امام رضا(ع) او را می‌طلبد. (۵) روز عید قربان، خانواده حاجی، خروسی را می‌کشند و قبل از تقسیم، استخوان‌های خروس را جدا

۱- ژاله نمکی، ده نمک، اراک، ۱۳۴۹

۲- جمال امیدی، کوشکی بالا، بروجرد، ۱۳۴۵

۳- سیدمحمدعلی جلالی، بندر انزلی، ۱۳۴۸

۴- ابوالفضل مرتجی، الوسجرد، ساوه، ۱۳۴۸

۵- محمدتقی فتحی سروستان، سروستان، شیراز، ۱۳۵۲

و آن را زیر خاک پنهان می‌کننـد؛ زیرا معتقدنـد که استخوان‌های این خروس را نبایـد دور بریزند تا سگ و گربه آن‌ها را بخورند؛ چون برای مسافرت حاجی شگون ندارد.

چنـد روز قبـل از حرکت حـاجی به مکه، عیـال یـا یکی از فرزنـدان او، یـک نـخ ریسـمان روی قرآن و در سینی جلوی حاجی قرار می‌دهـد و می‌گوید: حاجی به این قرآن نیت کن و به تعداد روز مسافرت خودت این نخ را گره بزن، حاجی قرآن را می‌بوسد، نیت می‌کند و نخ را با شمارش روز، گره می‌زند و آن را داخل قرآن می‌گذارد. پس از آنکه حاجی به سفر حج رفت، زن و فرزندان او، آن نخ را می‌آورند و گره‌ها را می‌شمارند و معتقدند هر چه گره

زده باشد، به شماره گره‌ها، مسافرت حاجی طول می‌کشد. (۱) در آن زمان که زائران با اسب به سفر حج می‌رفتند، در صورتی که شخص زائر، در مکه فوت می‌کرد، اسب او را سیاهپوش می‌کردند و دور آبادی می‌چرخاندند و اهالی در سوگ او به عزا می‌نشستند. (۲) در صورتی که خبر مرگ حاجی را می‌آوردند؛ اما این خبر صحیح نبود، افراد خانواده هنگام بازگشت حاجی و استقبال از او، در خانه را به روی حاجی می‌بستند و در بیرون عمارت یک نردبان می‌گذاشتند و حاجی می‌بایست از نردبان، وارد بام خانه و از آنجا وارد عمارت می‌شد. (۳)

۱- سیف‌الله پیوندزاده، پیوند فارس، ۱۳۵۴

۲- اسماعیل زمان‌نژاد، زیرآب، سواد کوه، مازندران، ۱۳۵۵

۳- محمدحسین کریمی، قمبوان، سمیرم سفلی، شهرضا، ۱۳۵۲

ص: ۲۱۴

فصل هفتم ادبیات شفاهی

اشاره

ص: ۲۱۵

ص: ۲۱۶

فصل هفتم: ادبیات شفاهی

۱ تمثیل و مثل ها

مشک خالی و پرهیز آب

«پرهیز آب» عبارتی بود که سقّاها و آبکشان هنگامی که با مشک یا سبوی پرآب از جای پرترددی می گذشتند بانگ می‌زدند تا عابران متوجه شده، خیس نشوند.

عبدالله مستوفی می‌نویسد: «با مشک خالی، پرهیز آب گفتن، نظیر بادست خالی توپ زدن، کنایه از سر و صدای بی اساس راه انداختن و به دروغ خود را صاحب قدرت و اختیار جلوه دادن است. یکی از

کارهـای بـامزه داش‌هـای تهران این بود که مشـکی پیـدا می‌کردنـد و در آن دمیـده آن راماننـد مشک پرآب، به کول گرفته، دهن گشـاد و مشـک در دست، بـا صـدای "پرهیز آب، پرهیز آب "مردم را از دور و ور طوق یـا علم متفرق می‌کردنـد تا از ازدحام زیاد جلوگیری شود.» [(۱)](#) امـا این مَثـل در فرهنـگ مردم ایران، در مورد کسـی به کـار می‌رود که بخواهـد هنرِ نداشـته‌اش یـا کار انجام نداده‌اش را به رخ دیگران بکشد و از قِبل آن، منفعتی ببرد. حکایت زیر از این مَثل نقل شده است:

قصه مَثل: در زمان قـدیم که مردم با اسب و شتر و امثال آن به زیارت می‌رفتند، رسم بود وقتی که کسـی از سـفر حج برمی‌گشت به نسـبت نفوذ و شخصیتی که داشت، خویشان و آشنایانش هرکدام از محلّ اقامت و شهر حاجی، مشکی تهیه و آن را پر از آب نموده و به پیشـباز حاجی می‌رفتند و سـر راه حاجی را آبپاشـی می‌کردند. البته هرچه تعداد افراد مشک به دوش بیشتر بود و سـر راه حاجی بیشتر آبپاشـی می‌شد، بر اهمیت و شخصیت حاجی افزوده می‌گشت. برای مثال، می‌گفتند: این همان حاجی است که جلوی راهش، دو فرسـخ آب پاشـیدند. از قضا یک مرتبه که یکی از حاجی‌های اسم و رسم‌دار، از مکه برمی‌گشت، یکی از آشـنایانش که مجبور بود حتماً مشکی تهیه کند و به

۱- شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی، ص ۵۸۱

پیشباز حاجی برود، با خودش فکر کرد که حاجی از آن حاجی‌ها نیست که دور و برش خالی باشد و حتماً چند نفری برای آب‌پاشی به پیشباز او می‌روند. پس چه بهتر من مشکم را از باد پرکنم و ببرم، چون با بار سنگین تحمل این همه راه برایم دشوار است. عاقبت آنجا یک کلکی خواهم زد. همین کار را هم کرد، یعنی مشک خود را در خانه پر باد کرد و درمشک را محکم بست و به راه افتاد تا به محل تجمع مشک به دوشان رسید. هن و هن کنان خود را خسته و کوفته نشان داد و منتظر فرصت شد که کارش را شروع کند. به هر حال، حاجی از راه رسید. جمعیت خوشحالی کردند و هر کدام دست حاجی را بوسیدند.

تا وقت کار و فعالیت مشک به دوشان رسید. در این وقت آن بابایی که مشکِ پر از باد به دوش داشت، با سر و صدای زیاد خود را میان مشک به دوشان انداخت و "پرهیز آب، پرهیز آب "گویان به تقلّا افتاد و منتظر شد که مشک رفیق بغل دستی اش باز شود، آن وقت کار خود را شروع کند، بلکه مشتش باز نشود و رسوا نگردد. هرچه بیشتر انتظار کشید کمتر به نتیجه رسید و این انتظار طولانی شد. تا این‌که رفیقش پرسید:

پس چرا سر مشکت را باز نمی‌کنی؟

آن بابا گفت: راستش را بخواهی، می‌ترسم رسوا شوم؛ چون مشک من عوض آب، باد دارد، حالا از تو خواهش می‌کنم اول تو سر مشکت را باز کن و نگذار من آبرویم پیش حاجی بریزد. مرا پیش او روسیاه نکن.

رفیق آن مرد بیچاره که مشکش را به امید دیگران پر باد کرده بود، گفت: رفیق، حقیقت را بخواهی مشک من هم پر از باد است و از آب خبری نیست و باید فکری کرد که رسوا نشویم. تقلّا بیشتر شد و از هر سو صدای "پرهیز آب پرهیز آب "بلند بود. اما حتی یک قطره آب هم از مشکی سرازیر نشد که نشد، تا این‌که معلوم شد همه مشک به دوشان در خانه خود همان فکر را کردند که باید مشکشان را عوض آب، از باد پر کنند و زحمت و مرارت حمل این همه آب را بر خود نگذارند.

از آن طرف هم، حاجی هرچه انتظار کشید دید سر مشکی باز نشد و آبی پاشیده نشد. با ناراحتی پرسید: پس چرا مشک به دوشان کار خود را شروع نمی‌کنند؟

ملتزمین رکاب حاجی پرسان پرسان رفتند و برگشتند و به حاجی خبر دادند که مشک‌ها عوض آب، باد دارد و مثل این‌که خبری نیست و بقیه راه را بایستی آب‌پاشی نشده برویم. حاجی هم وقتی ماجرا را فهمید با ناراحتی مرتب می‌گفت: مشک خالی پرهیز آب، مشک خالی پرهیز آب. (۱) حاجی ما هم شریک!

۱- قاسم بناییان، نیشابور، خراسان، ۱۳۶۴

قصه مثل: در زمان قدیم، موقعی که حُجّاج ایرانی از راه مدینه به زیارت خانه خدا می‌رفتند و یا به مدینه برمی‌گشتند، شامگاهان که در یکی از منازل بین راه رحل اقامت افکنده و دیگ‌های پلو یا آش را بر سر بار می‌گذاشتند، ناگهان یک دسته عرب نتراشیده و نخراشیده با سوسمار یا موش صحرایی از راه می‌رسیدند و موش‌ها یا سوسمارها را در دیگ آش یا پلو می‌انداختند و می‌گفتند: «حاجی ما هم شریکیم» چون حُجّاج بخت برگشته هرگز طبع آن‌ها، حاضر به خوردن «پلو سوسمار» یا «آش موش» نمی‌شد، مجبور بودند که دیگ پلو یا آش نیمه پخته را یکجا تحویل آن گروه بدهند. این مثل از آن زمان رایج شده است. (۱) حالا که حاجیش نیست کربلایی‌اش هم نباشد

قصه مَثل: مردی روستایی، به نام باقر در آرزوی این که حاجی شود به تدریج صد تومان جمع کرد و برای زیارت خانه خدا، عازم مکه شد. چون به کربلا رسید، به مرضی سخت مبتلا شد و به حکم ضرورت در همان‌جا متوقف شد. وقتی بهبود یافت که زمان حج گذشته بود. ناچار به وطن بازگشت. هموطنان او را کربلایی باقر خواندند و او هر وقت این خطاب را می‌شنید، با نهایت تأثر و تأسف می‌گفت: حالا که حاجیش نیست کربلایی‌اش هم نباشد. (۲)

۱- داستان‌های امثال، امیرقلی امینی، ص ۱۱۴

۲- داستان‌های بهمنیاری، احمد بهمنیاری، ص ۱۹۴

ص: ۲۲۲

عجب سرگذشتی داشت کل علی!

قصه مثل: شخصـی مستطیع شده و به زیارت مکه رفته و برگشته بود و شده بود حاجی و همه به او می‌گفتند: «حاج‌علی». اما دوستی قـدیمی داشت که مثل گذشـته به او می‌گفت: «کللی(/ کل علی/ کربلایی علی)» مثل این که به هیـچ وجه قبول نداشت که این بابا، حاجی شده!

حـاج علی هم از آن آدم‌هایی بود که تشـنه عنوان و لقب هسـتند و دلشان لک زده برای عنوان! حاج علی پیش خودش گفت: «باید کاری کنم تا رفیقم یادش بماند که من حاجی شده‌ام» به این جهت

یک شب، شام مفصّلی تهیه و رفیقش را دعوت کرد. بعد از این که شام خوردند و نشستند به صحبت کردن، او صحبت را به سفر مکه‌اش کشاند و تا توانست توی کله رفیقش کرد که به زیارت حج رفته و در حال حاضر حاجی شده! او گفت: توی راه یک نفر ا ز حُجّاج سرش به کجاوه خورد و شکست و یک همچین دهن وا کرد، آمدند و به من گفتند حاج علی از آن روغن عقربی که همراهت آورده‌ای به این پنبه بزن، بعد گذاشتند روی زخم، فردا خوب شد. همه گفتند: خیر ببینی حاج علی که جان بابا را خریدی. در مدینه منوّره که داشتم زیارت می‌خواندم یکی از پشت سر صدا زد: «حاج علی» من خیال کردم شما هستی برگشتم، دیدم یکی از همسفرهاست، به یاد شما افتادم و نایب‌الزّیاره بودم. توی کشتی که بودیم دو نفر دعوایشان شد، نزدیک بود خون راه بیفتد، همه پیش من آمدند و گفتند، حاج علی به داد ما برس که هم‌اکنون خون راه می‌افتد. واسطه شدم و آشتی‌شان دادم، همسفرها گفتند: خیر ببینی حاج علی که همیشه قدمت خیر است. نزدیکی‌های جده بودیم که دریا طوفانی شد. نزدیک بود کشتی غرق شود که یکی از مسافرها گفت: حاج علی! از آن تربت اعلایت یک ذرّه توی دریا بریز تا دریا آرام شود. همین که تربت را توی دریا ریختم، دریا مثل حوض خانه‌مان شد. همه همسفرها گفتند: خدا عوضت بده حاج علی! که جان

همه ما را نجات دادی.

خلاصه گفت و گفت تا رسید به در خانه‌شان، ادامه داد که: همه اهل محل با قرابه‌های (۱) گلاب آمدند پیشباز و صلوات فرستادند و گفتنـد حـاج علی زیارت قبول. همین که پایم را گذاشـتم در دالان خانه و مادر بچه‌ها چشـمش به من افتاد، گفت: وای حاج علی جان ... همین را گفت و از حال رفت. خلاصه مـدام حاج علی حاج علی کرد تا قصه سـفر مکه‌اش را به آخر رساند. وقتی که خوب حرف‌هایش را زد، ساکت شد تا اثرآن را در رفیقش ببیند، رفیقش با تعجب فراوان گفت: عجب

۱- ظرفی شیشه‌ای، برای نگهداری گلاب و آب لیمو و غیره.

سرگذشتی داشتی کل علی! (۱) ناخوانده به زیارت خانه خدا نتوان رفت

قصه مَثل: یکی از توانگران به زیارت خانه خدا رفت. بعد از طواف و اعمال حج، چنان که رسم تجارت است در بازار منا مال و اسباب خود را گشود و به خرید و فروش مشغول بود که ناگاه گدایی که نان خود را جز در سفره دیگران ندیده بود، از آنجا گذشت و آن سوداگر را با آن همه جمعیت دید. بر او رشک و حسرت برد و ایستاد و زبان به طعنِ او گشود و گفت: «ای دنیادار بی‌رحم و ای سخت دل از خدا دور! فردای قیامت مکافات من و تو به یکسان چون خواهد بود؟ که تو با این همه سامان و نعمت و من با این همه رنج و محنت آمده و بی‌نوا و بی‌چیز باشم؟ بازرگان چون این فقره را شنید گفت: «حاشا مکافات ما یکسان باشد ای گدای فضول و ای طالع بی‌اصول! طرز درویشی و فقیری چنین نمی‌باشد که رشک و حسد بر اموال مسلمانان برند. مطلب تو از آمدن به اینجا گدایی است، نه طواف کعبه، اگر می‌دانستم فردای قیامت جزای ما یکسان خواهد بود کجا روی به این راه می‌آوردم.

گدا گفت: ای دنیا دار، این سخن از کجا غلط کردی؟

بازرگان گفت: استغفرالله، من آنچه حق بود گفتم،

۱- داستان‌های بهمنیاری، احمد بهمنیاری، ص ۱۹۴

من به فرمان خـدا آمده‌ام، آنجا که اذن فرموده: وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا، که خطاب به ابراهیم(ع) بوده که مردمان را به این خانه بخوان و کسانی را که قدرت و استطاعت داشته باشند ندا در دِه و بطلب تا بیایند. پس چون مرا حکم شده به فرمان آمده‌ام و تو بی‌طلب ناخوانده آمده و فضولی کردی و آنگاه این مثل را گفت: ناخوانده به خانه خدا نتوان رفت. ای گدا تو را نخوانده و تو خـود را به مهلکه انـداختی و چنین راهی را بی اذن و زاد و بـا هزار محنت به جهت گـدایی و طمع و طلب آمـده‌ای. عزت و حرمت مهمان و طفیلی یکسان نَبُوَد.

پس آن گدا خَجِل و شرمنده شد و جماعتی که

آنجا بودنـد بازرگان را آفرین گفته و تحسین کردنـد، پس بازرگان چیزی به گدا داد و او را از خود خشـنود کرد. (۱) سه سفر هم کربلا رفته‌ام

قصه مثل: مردی مازنـدرانی نماز می‌خوانـد. مردی شوخ که با رفیقش از کنار مازنـدرانی می‌گـذشت، شـرط بست نماز وی را باطل گرداند. رو به مازندرانی با صدای بلند به رفیقش گفت: «نماز خواندن را از این مشـهدی یاد بگیر.» مازندرانی سه انگشت دستش را به طرفش بلند کرد و گفت: «سه سفر هم کربلا رفته‌ام.» (۲)

۱- مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۳۸۳

۲- قند و نمک، جعفر شهری، ص ۴۴۸

۲ امثال و حِکَم

زیارت پول حلال می‌خواهد و قلب صاف

اشاره به این‌که باید با نیت پاك و پول حلال به زیارت رفت، تا مورد قبول واقع شود.

هر که زیارت برود استخوانش سبک می‌شود.

اشاره به این‌که زیارت بار گناهان را کم می‌کند.

نگفتی گیوه‌ات مبارك، می‌گویی مرا ببر زیارت. (۱)

۱- مجموعه مقالات هم اندیشی زیارت، مصطفی خلعتبری لیماکی، ص ۱۱۰۷

این مثل اشاره به توقع بی جای برخی افراد دارد.

تا به یکی بگی عیدت مبارک، می‌گه من رو کول کن ببر زیارت. (۱)

این مثل نیز در مورد افراد پر توقع به کار می‌رود.

هر کس به زیارت می‌رود تو چاوش‌خوان او باش.

این ضرب‌المثل مازندرانی اشاره به خصلت خوب مردم داری دارد.

آدم به خاطر امام‌زاده، آقادار (۲) را زیارت می‌کند.

این مثل رامسری اشاره به ارزش و احترام داشتن اماکن مقدس دارد، که حتی درخت این اماکن را نیز شامل می‌شود و آن را مقدس می‌شمارند.

امام‌زاده‌ای که معجزه نکند کسی به زیارتش نمی‌رود

اشاره به این موضوع دارد که اگر مکان مقدسی خیر و برکت نداشته باشد کسی به آنجا نمی‌رود.

با گِل عمارت با نصیب زیارت

یک مثل گنبدکاووسی که به تقدیر و سرنوشت

۱- فرهنگ جامع ضرب المثل‌های فارسی، بهمن دهگان، ص ۶۰۵

۲- درخت جلوی امامزاده را می‌گویند.

اشاره دارد.

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود (۱)

بیتی است از حافظ شیرین سخن، درباره برآورده شدن حاجت.

چه خوش باشد(بود) که بر آید به یک کرشمه دو کار

زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار

این مثل اشاره به رسیدن به دو هدف با یک کار دارد.

۱- دیوان حافظ شیرازی، انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، ص ۵۹

ص: ۲۳۱

زیارت حج نصیب هرکس نشود

این مثل آذری اشاره به لیاقت و شایستگی افراد برای رفتن به زیارت معنوی حج دارد.

زیارت در خانه است

مثلی است کرمانی که رسیدگی به امور خانواده را نوعی زیارت می‌نامد.

زیارت را من رفتم، تو نخود و کشمش دادی

این ضرب المثل آلاشتی اشاره به ادّعای بیهوده برخی افراد دارد.

شنبه مال جهود است، یکشنبه مال ارمنی است، دوشنبه مال بهایی‌هاست، سه‌شنبه نصف روز کار، چهارشنبه استراحت، پنج‌شنبه زیارت اهل قبور، جمعه هم که تعطیله

این مثل تهرانی در هنگام تنبلی افراد مورد استفاده قرار می گیرد.

قسم راست زیارت است

مثلی است لری در مورد ارزش قسم‌خوردن.

مگس هم به خر می‌چسبد و به زیارت می‌رود و باز می گردد

این مثل سمنانی در هنگام تحقیرکردن برخی افراد لاف زن، به کار می‌رود.

هر زیارت‌گاهی را که ساختیم اوّل کمر ما را زد

مثلی است گیلکی در خصوص شانس بد و بدشانسی.

هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چله و زیارت اهل قبور

این مثل تهرانی اشاره به سود مضاعف یا به دو هدف‌رسیدن دارد.

هم زیارت است هم تجارت (۱)

این مثل نیز اشاره به دو هدف رسیدن و سود مضاعف دارد.

وقتی می‌گوییم نوروزی قبا عیدت مبارک، می‌گوید: سوار خرم کن ببرم زیارت

۱- فرهنگ عوام، امینی، امیر قلی، ص ۶۵۸

ص: ۲۳۳

مثلی اصفهانی که در مواجهه با ظرفیت‌نداشتن برخی افراد به کار می‌رود.

کعبه دل را زیارت کن که فرسنگش کم است (۱)

این مثل در هنگام خدمت به خلق یا دلجویی کردن از افراد به کار می‌رود.

۱- این ضرب المثل ها بر گرفته از: فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های فارسی است که توسط دکتر حسن ذوالفقاری در دست چاپ است.

۳ دوبیتی‌ها

شتر رَ (۱) بار کردن بار قالی زیارت می‌روم جای تو خالی
زیارت می‌روم حضرت رضا رَ ببوسم گنبد زرد طلا رَ

***

این‌راه‌زیارت‌است، قدرش‌دریاب از شدت‌سرما، رخ‌از راه متاب
شک‌نیست که‌با عینک‌ارباب‌نظر برفش پرقو باشد وخارش سنجاب

۱- «رَ را»

***

توکه‌چُپق کشی دودش هوا کن به مشهد می‌روی ما را دعا کن

به‌مشهد می‌روی با قرض بسیار مرابفروش‌و قرض خود ادا کن

***

توکه‌سیگارکشی دودش هوا کن به مشهد می‌روی ما را دعا کن

به مشهد می‌روی پای پیاده بیا پا در رکاب اسب ما کن

***

شتر بار کرده‌ام با بار قالی زیارت می‌روم جای تو خالی

زیارت می کنم شاه خراسو (۱) ببوسم گنبد زرد آقا رو

***

دلم می‌خواد از اینجا پر بگیرُم زمین کربلا لنگ بگیرُم

زمین کربلا خاک شهیدان سراغی از علی اکبر بگیرُم

***

خواهی اگر ای دل که شود مشکلت آسان در برزخ و در حشر نشوی هرگز هراسان

بگشای به درگاه رضا دست گدایی بنشین به درِ خانه سلطان خراسان (۲)

۱- خراسان

۲- مجموعه مقالات هم اندیشی زیارت، مصطفی خلعتبری لیماکی، ص ۱۰۹۰.

ص: ۲۳۶

***

سر کوه بلند فریاد کردم امیرالمؤمنین را یاد کردم

عجب بوی خوشی میدد زیارت امیرالمؤمنین شاه ولایت (۱)

***

از بهر طواف با دو صد عزّ و شرف حاجی به سوی کعبه و من سوی نجف

فرقی که میان ما و او هست این است من سوی گُهر رفتم و او سوی صدف

۱- فرهنگ مردم(فولکلور ایران)، سید علی میر نیا، ص ۴۳۱

***

ای پیک خجسته بس صفا آوردی این لطف و صفا تو از کجا آوردی

گویا که ز تربت حسین بن علی بر درد منِ خسته، دوا آوردی

***

به مشهد رفته‌ای گیوَه دِ پایت به مشهد رفته‌ای جونم فِدایت

به مشهد رفته‌ای وَرگرد سلامت قلندر وار می‌گردُم برایت

***

دلم می‌خواست که ازدل پَربگیرم زمین کربلا در بَر بگیرم

بگیرم در بغل قبر حسین را سراغی از علی اکبر بگیرم

***

غریبی را قناعت کرده یُم مو چطور ترک ولایت کرده یُم مو

همه مردم نمی‌دانِن بدانِن که آقام را زیارت کرده یُم مو

***

چنو که می‌روی برگرد نگا کوُ خریدم رنگ و دستا رو حنا کوُ

خریدم سُرمه‌ای از حج واجب بیا بنشین و چشما را سیا کوُ (۱)

***

خدایا پر بده پرواز بگیرم زمین کربلا لنگر بگیرم

زمین کربلا قبر شهیدان سراغِ اکبر و اصغر بگیرم

۱- محمد کریمی فروتقه، کاشمر، خراسان، ۱۳۸۲

***

گرفتم چل شتر و چار ساربون گرفتم بارِ بندر تا خراسون

خدایا راه خراسون کن نصیبم برم پابوسِ آقای غریبم (۱)

***

امیرالمؤمنین دردم دوا کن مقام و منزلم در کربلا کن

اگر خواهی که جنت را ببینی وَ نامیسای مردم کم نگاه کن (۲)

۱- عزیز الله ایران نژاد، پسوجان، سیرجان، کرمان، ۱۳۷۰

۲- نرگس عباسی، نهبندان، خراسان، ۱۳۸۲

ص: ۲۴۰

ص: ۲۴۱

منابع

منابع

انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم، تمثیل و مَثَل، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.

انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم، دیوان حافظ شیرازی، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱

بهمنیاری، احمد، داستان‌نامه بهمنیاری، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.

امینی، امیرقلی، داستان‌های امثال، اصفهان: ۱۳۲۴.

امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۳۹

حبله رودی، محمدعلی، مجمع‌الأمثال، به کوشش صادق کیا، تهران: اداره فرهنگ عامه، بی‌تا.

دهگان، بهمن، فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۲.

شاملو، احمد، کتاب کوچه، انتشارات مازیار، ۱۳۷۷

شکور زاده، ابراهیم، عقاید و رسوم مردم

ص: ۲۴۲
خراسان، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۳
شهری، جعفر، قند و نمک، انتشارات معین، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۹
ذوالفقاری، حسن، داستان های امثال، انتشارات مازیار، ۱۳۸۴
خلعتبری لیماکی، مصطفی، زیارت در ادب عامه، مجموعه مقالات هم اندیشی زیارت، جلد ۲، نشر مشعر، ۱۳۸۷
مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، چاپ سوم، تهران: زوّار، ۱۳۷۴.
میر نیا، سید علی، فرهنگ مردم(فولکلور ایران)،

ص: ۲۴۳

نشر پارسا، ۱۳۶۹

هاشمی، سید علیرضا، آداب سفر زیارتی حج در آوه، فصلنامه نجوای فرهنگ، سال دوم شماره چهارم، تابستان ۱۳۸۶.

راویان:

اجلالی، تهمینه، ساوجبلاغ، طالقان.

احمدی، سیف‌الله، دستجرد، گلپایگان.

اسحاق‌نیا، فائزه، تربت‌حیدریه، خراسان.

اکبری، محمود، احمدآباد، اسدآباد، همدان.

الماسی، شوکت، دزفول.

امانی، غلام، بهبهان.

امیدی، جمال، کوشکی بالا، بروجرد.

ایران‌پور مبارکه، امیر، مبارکه، اصفهان.

ایران نژاد، عزیز الله، پسوجان، سیرجان، کرمان.

بنائیان، قاسم، نیشابور، خراسان.

بندرچی، محمدرضا، قزوین.

پروستانی، احمد، حکمی، میناب، هرمزگان.

پورغلامعلی، ابراهیم، فومن، گیلان.

پهلوانیان، محمدعلی، جَهَق، قمصر، کاشان.

تابنده، یوسف‌علی، دزفول.

جلالی، سیدمحمدعلی، بندر انزلی.

حسنی پازوکی، فاطمه، جیتوی ورامین.

ص: ۲۴۴

حسینی، سیمین، گُمیشان، بندر ترکمن.

حق‌شناس، محمد، ورزنه، کوهپایه، اصفهان.

خادم پور، طلعت، علوی، کاشان.

خدامی، عین‌الله، اقلید.

خسرویان، علی‌عباس قلی، هونجان.

خلعتبری لیماکی، مصطفی، تنکابن.

داوری، مهرزاد، اصفهان.

راهب‌زاده قمصری، عباس، قمصر، کاشان.

رجایی، محمدعلی، زنجان.

رجایی زفره‌ای، محمدحسن، زفره، کوهپایه، اصفهان.

رحمتی، حسین، ابراهیم آباد، میامی، سمنان.

رسولی، عباس، وزوان، میمه، اصفهان.

رشیدیان، محمد، دزفول.

زمان‌نژاد، اسماعیل، زیرآب، سوادکوه، مازندران.

سلطانیان، صابر، اسفرجان، شهرضا.

سیوندزاده، سیف‌الله، سیوند، فارس.

شفیعی، ماشاءالله، ورزنه، کوهپایه، رودشت، اصفهان.

شقاقی، جاوید، سراب.

شکراییان، ایرج، بستک فارس، بندرعباس.

صلاحی‌فر، مریم، نیریز، فارس.

صمدی، مهرداد، مسجد سلیمان.

صولت‌زاده، زینب، گلمکان، مشهد.

صیاد امین، خدیجه، بندرانزلی.

طاهری، حاج علی محمد، تاکستان، قزوین.

عباسی، نرگس، نهبندان، خراسان.

عبدلی، مراد، حسین‌آباد، ناظم، ملایر.

عشق‌پرور، منیژه، مسجد سلیمان.

عمادی، عباسعلی، علی‌آباد، دو دانگه، ساری.

فتحی سروستانی، محمد تقی، سروستان، شیراز.

قادری، علی‌پناه، چوبین، بخش مینودج، فارسان، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری.

ص: ۲۴۶

قاسمی، حسن، مراغه، آباده.

قریشی، سید مرتضی، کاورد، ساری.

قلمبو، قمرالزمان، دزفول.

قلمرو، مسعود، علی آباد، چشمه سفید، بیجار.

کرزبر، غلامحسین، بصری، بروجرد.

کریمی، علی قلی، لای بید، میمه، اصفهان.

کریمی، محمدحسین، قمبوان، سمیرم سفلی، اصفهان.

کریمی، محمد مسعود، بهمن، آباده.

کریمی فروتقه، محمد، کاشمر.

ص: ۲۴۷

کشمیر، احمد، فیروزکوه.

لاچینانی فریدون‌شهری، علیرضا، فریدونشهر، اصفهان.

مافی، توران، قزوین.

محبی، علی‌محمد، صائین قلعه، ابهر، زنجان.

مرتجی، ابوالفضل، الوسجرد، ساوه.

مزدک، غلام عباس، زاهد شهر، فسا.

مظفریان، فرخ، صیقلوندان، صومعه‌سرا.

مظلوم‌زاده، محمد مهدی، کازرون.

ملکی، نورالله، زرجه بستان، قزوین.

موگویی، صفرعلی، کمران، فریدن، اصفهان.

مؤید محسنی، مهری، سیرجان، کرمان.

مهدوی، احمد، فیروزآباد، میبد، یزد.

نمکی، ژاله، ده نمک، اراک.

نوری، فریبا، باختران.

وثیقی میمندی، علی همت، سیمیکان، جهرم.

هاشمی‌زاده، علی محمد، زاهدشهر فسا.

هاشمی سُهی، سید ابوتراب، روستای سه، نطنز، اصفهان.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com
تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹